



جهان سوم، نظریه وابستگی، و احمد شاملو

(مروری انتقادی بر مبانی نظری ناسیونالیسم چپ)

است که اکنون پرچمداران فکری و سازمانهای سیاسی مربوطه‌اش، از فرط التقاط و تناقض، خود جسارت بیان تئوریکش را در مقابل جریان کارگری-کمونیستی ندارند... اما دسته دیگری هم هست که در عین ابراز پایبندی به سوسیالیسم و طبقه کارگر... صادقانه از سخنرانی شاملو محظوظ شده است، و ظاهراً در این میان ملتفت تناقضی بین این بیانات و آن اعتقادات سیاسی و اجتماعی خود نشده است... سخنرانی شاملو در اعماق اعتقادات اینها عصب مطبوع وطن را تکان داده و نشئه عمیق و خودمانی گذشته را تکرار کرده است."

صفحه ۷

در شهریور ماه کنگره نویسندگان آلمان میزبان سمیناری بود با مضمون "جهان سوم، جهان ما". از ایران، احمد شاملو در این کنگره حضور داشت و سخنرانی‌ای با عنوان "من درد مشترکم، مرا فریاد کن" ایراد کرد. متن این سخنرانی در چندین نشریه، از جمله در مجله آدینه (مهرماه ۱۳۶۷) نیز بچاپ رسیده است. همانطور که رفیق ایرج آذرین در بررسی سخنرانی شاملو نوشته است، این سخنرانی در "چپ" ایران تحسین دو دسته را برانگیخت: "یکی آنها که شاملو صاف و پوست کنده حرف دلشان را زده، یعنی میانی نظری آن جهانی ناسیونالیست‌های را بیان کرده

چه کسی باید سرنوشت

فلسطین را تعیین کند؟

نوزدهمین اجلاس شورای ملی فلسطین در الجزایر طی قطعنامه‌ای در پانزدهم نوامبر رسماً تاسیس دولت فلسطین را اعلام داشت.

این جریان با پشتیبانی وسیع و تقریباً همگانی بین‌المللی، از توده‌های انقلابی فلسطین گرفته تا دولت‌ها و احزاب امپریالیستی، مواجه شد. درک علت این واکنش بظاهر متناقض چندان دشوار نیست: دولت‌های امپریالیستی بخاطر اینکه قطعنامه متضمن "برسمیت شناختن موجودیت دولت اسرائیل" و "رد تروریسم" بود - نکاتی که پس از آن توسط رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین بیشتر نیز تصریح شد - به استقبال از این قطعنامه و بطور کلی از سیاست‌های ساف پرداختند. در حالیکه احزاب و جریانات چپ و ضد امپریالیست آنرا همچون تحقق خواست عادلانه مردم فلسطین برای کسب حق تعیین سرنوشت خویش و پیروزی مبارزه آنها علیه رژیم اسرائیل و امپریالیسم امریکا بشمار آوردند و خود را موظف به پشتیبانی از آن دانستند. قطعنامه درواقع تلاش کرده بود بین این دو واقعیت پلی بزند.

درواقع قضیه از چه قرار است؟ آیا اعلام تشکیل دولت فلسطین و استقبال جهانی از آن همراه با عروج مجدد ساف نشانه پیروزی پراگماتیسم و دیپلماسی بورژوائی بر انقلابیگری و کارساز بودن اولی برای تحقق خواست‌های مردم زحمتکش است؟ آیا این تصمیمات خیانت به آرمان فلسطین محسوب میشوند و از جانب انقلابیون باید مورد رد و تقبیح قرار گیرند؟ و یا اینکه قبول حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین و ضرورت دفاع از جنبش‌های آزادیبخش حکم میکند که از این تصمیمات بقیه در صفحه ۲

اطلاعیه درباره برگزاری پلنوم سیزدهم

صفحه ۵

اینهمه جنایت و وحشیگری را نباید تحمل کرد!

ابعاد جنایت و وحشیگری این رژیم بحدی است که حتی وسائل ارتباط جمعی و نهادهای بین‌المللی که مدت‌ها از پرداختن به اعمال ضدبشری رژیم اسلامی اکراه داشتند، امروز در مقابل کوهی از اجساد تیرباران شده‌ها و تداوم اعدام‌های دستجمعی زندانیان، مجبور شده‌اند که دست به اعتراض زده و مخالفت خود را اعلام دارند. جمهوری اسلامی عامدانه جمعیت وسیعی از زندانیان هر بند و هر زندان را علیرغم آنکه دارای وضعیت، مدت محکومیت و پرونده‌ها و سوابق بسیار متفاوتی هستند بطور دستجمعی در مقابل جوخه

صفحه ۴۱

امواج بازداشت‌های وسیع، شکنجه، ترور و اعدام‌های دستجمعی زندانیان سیاسی بار دیگر سراسر کشور را فرا گرفته و دهها میلیون مردم مصیبت دیده را به ماتم و اندوه نشانده است. همانند سالهای ۶۱-۱۳۶۰ جمهوری اسلامی یکبار دیگر حتی همان عرف و قوانین خودساخته و ارتجاعی‌اش را هم بزیر پا افکنده و در تلاش برای مرعوب ساختن و به تمکین واداشتن مردم و برپا نگهداشتن حاکمیت سیاه و خونین‌اش عامدانه میکوشد تا خود را در هیات یک جلاذ خونریز، وحشی و شمسیز از رو بسته به همه مردم بشناساند.

اطلاعیه‌های کمیته‌های حزبی بمناسبت جانباختن رفقا رضا عصمتی، محمدعلی پرتوی و عبدالقادر وحیدی

صفحه ۶

شورای ملی فلسطین وجود دارد و ساف را به جلوی صحنه برای تشکیل این دولت زانده است، جنبش انقلابی یکساله توده‌های فلسطینی مناطق اشغالی توسط اسرائیل است.

اما آیا قطعنامه شورای ملی فلسطین نیز بنوبه خود به نیازها و مصالح جنبش انقلابی زحمتکشان فلسطین پاسخ درخور داده است؟ اینجا دیگر جواب بسادگی مثبت نیست.

قطعنامه شورای ملی فلسطین در واقع متضمن پیامی دوگانه است و روی به دو سوی مختلف‌الجبهت دارد: از یکطرف ریشه در خواست مردم مناطق اشغالی برای بهرون راندن اسرائیل و استقرار حاکمیت خویش دارد و با اعلام تشکیل دولت فلسطینی تلاش میکند نیاز جنبش "انتفاضه" را برای داشتن دورنمای روشن‌پروزی پاسخ گوید و از طرف دیگر به مصالح و تمایلات امپریالیستها و دولت‌های بورژوازی منطقه برای خنثی کردن جنبه‌های رادیکال و انقلابی جنبش فلسطین و گنجاندن

بطور بی‌قید و شرط دفاع بعمل آید؟ پاسخ روشن به این مسائل و اتخاذ موضع سیاسی درست در قبال آن چه از نقطه نظر اصولی و چه بخاطر اهمیت سیاسی مسئله فلسطین، برای طبقه کارگر ایران اهمیت بسیاری دارد.

اعلام تشکیل دولت فلسطین و برسمیت شناسی و استقبال گسترده از آن در میان دولت‌ها، احزاب و جریان‌های سیاسی در جهان، با وجود همه محدودیتها و مشکلاتی که بر سر راه تاسیس واقعی آن هست، از لحاظ جنبش ملی فلسطین یک موفقیت واقعی بحساب می‌آید. این موفقیت بی‌چون و چرا مدیون قیام یکساله و قهرمانانه مردم سرزمین‌های اشغالی است. این، "انتفاضه"، جنبش توده‌های مناطق اشغالی، بود که مسئله فلسطین را از محرکه جدیدی برخوردار ساخت، دیپلماسی بین‌المللی را برای حل مسئله فلسطین به تکاپوی جدیدی انداخت و همراه با اینها سازمان آزادیبخش فلسطین را نیز از محاق سیاسی که در آن فرو میرفت

ما از حق ملت فلسطین برای تعیین سرنوشت و تشکیل دولت خویش و از مبارزات ملت فلسطین در این راه پشتیبانی می‌کنیم. ما بویژه از جنبش "انتفاضه" بگرمی حمایت می‌کنیم. ما حق مردم فلسطین را برای تعیین اینکه چه کسی نماینده آنهاست برسمیت می‌شناسیم و اشکال‌تراشی‌های آمریکا و اسرائیل را بر سر پذیرفتن ساف و یا هرجریانی که از طرف خود مردم فلسطین در آینده تعیین شود، محکوم می‌کنیم.

آن در کادر و چهارچوب قابل قبول برای سرمایه‌داری جهانی جواب میدهد. بهررو تا آنجا که به مناقشه اعراب و اسرائیل و دعاوی ارضی فلسطین و اسرائیل برمیگردد، آنچه در این قطعنامه و بطور کلی در سیاست ساف جدید است، نه اعلام تشکیل دولت فلسطین بلکه بیشتر قبول رسمی محدودیت قلمرو این دولت به مناطق اشغالی ساحل غربی رود اردن و نوار غزه و یا بعبارت دیگر شناسایی مرزهای دولت اسرائیل قبل از سال ۱۹۶۷، قبول قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد و دست برداشتن تلویحی از دعاوی ارضی فلسطینی‌ها بر سرزمین‌های تصرف شده در سال ۱۹۴۸ و منشور خود سازمان آزادیبخش فلسطین در همین رابطه است.

بهرون کشید. همین جنبش توده‌ای بود که ایده تشکیل دولت فلسطینی را جانی تازه بخشید و آنرا از قابلیت حیات و اعتبار واقعی برخوردار ساخت. و بالاخره همین جنبش بود که مطامع و امیدهای دولت اسرائیل و بویژه جناح راست و مذهبی آنرا به اینکه مناطق اشغالی سال ۱۹۶۷ نیز همچون سرزمین‌های غصب شده در سال ۱۹۴۸ به هنگام تشکیل دولت اسرائیل، به اتکاء سرنیزه و حکومت نظامی بر این مناطق، بند و بست جداگانه با دولت‌های عرب و راندن فلسطینی‌ها به موضع نومی‌دینی کامل، پس از چند دهه مشمول مرور زمان شده و تنها بصورت مساله‌ای حقوقی و تاریخی باقی بماند، نقش بر آب کرد. به این اعتبار بحق میتوان گفت که محرکه و نیروی واقعی که در پشت قطعنامه

ما با تأیید هلهوار لیبرال چپ‌های "ضد امپریالیست" از تصمیمات شورای ملی فلسطین تحت عنوان دفاع از حق تعیین سرنوشت و دفاع از جنبش‌های آزادیبخش و ضد امپریالیستی موافق نیستیم، اما از نظر ما نقد تشکیل دولت فلسطین از زاویه قبول محدودیت قلمرو آن به مناطق اشغالی در سال ۱۹۶۷ و بخاطر دست برداشتن از مطالبات ارضی فلسطین، بهیچوجه یک نقد سوسیالیستی را تشکیل نمیدهد و در بهترین حالت تنها یک ناسیونالیسم رادیکال را بنمایش میگذارد. نقد باید در جای دیگری گذاشته شود.

تصمیم اخیر شورای ملی فلسطین بی‌شک منشور سازمان آزادیبخش فلسطین را نقض میکند. اما بدیل یک جریان سوسیالیستی امروز فلسطین بهیچوجه بازگشت به انقلابیگری اولیه ساف و سازمان‌الفتح نیست. این دوره نه فقط با قوه خشونت و سرسختی رژیم مذهبی - نژادپرست اسرائیل بلکه بحکم تحولات اقتصادی - اجتماعی جامعه فلسطین سپری شده است و تلاش برای نشاندن منشور گذشته ساف بجای سیاست‌های آشکارا بورژوازی کنونی آن تلاشی است محکوم به شکست، چرا که آن نظرات و شعارها بیان پوپولیسم و ناسیونالیسم ضد امپریالیستی در دوره‌ای از حیات ملت فلسطین بود و اکنون نه بورژوازی و نه پرولتاریا را در آن ملت نمایندگی نمیکنند. بورژوازی بالغ آنرا رها کرده و از جانب کارگران نیز نباید برداشته شود. برای بورژوازی بیش از حد رادیکال و مایه دردسر و برای کارگران محدود و نارسا و ناهمخوان با منافع و افق طبقاتی آنهاست.

همه جا و منجمله در فلسطین "بورژوازی ملی" در کشورهای تحت سلطه از آخرین بقایای رادیکالیسم ضد امپریالیستی دست کشیده و به دیپلماسی و بند و بست و تطبیق خود با الگوهای امپریالیستی ممبردازد و این خود بازتاب تحولات اقتصادی - اجتماعی بزرگی در جوامع سرمایه‌داری تحت سلطه است. تحولاتی که از سوی دیگر با شکل دادن وسیع به طبقه کارگر و بمیدان آوردن وی بعنوان نیروی هر تحول اجتماعی بنیادی با منافع و افق متمایز، ایدئولوژی‌ها و نهضت‌های ناسیونالیستی، پوپولیستی و بورژوازی رادیکال دهه‌های گذشته را برای وی نیز به اشکالی بی‌نهایت محدود و ناهمخوان تبدیل گردیده است. کارگران انقلابی فلسطین باید آلترناتیو سوسیالیستی مستقل خود را، که

در آن به مسئله ملی فلسطین، تشکیل دولت و مسئله آوارگان فلسطینی نیز جواب داده میشود، داشته باشند. آلترناتیوی نه بر مبنای "احیای برنامه و سنن گذشته ساف، بلکه براساس برنامه، سیاست و روشهای نوینی که از منافع و افق طبقه کارگر نوین سرچشمه و الهام میگردد.

بعلاوه جنبش موجود مردم فلسطین در نواحی اشغالی باید افق روشنی برای پیروزی خود ترسیم کند و اگر مردم این مناطق بخاطر توازن قوای موجود نمیتوانند سرنوشتی رژیم اسرائیل و برپایی یک دولت دمکراتیک را در کل آن سرزمین که همه ساکنان را صرفنظر از مذهب دربر بگیرد، هدف مستقیم مبارزه خویش قرار دهند، نباید به این خاطر ملامت شوند. چنان الگویی از لحاظ بسط آزادانه مبارزه طبقاتی، تقویت دمکراتیسم در منطقه، کاستن موجبات دخالت امپریالیستی، و حل مناقشات ملی و مذهبی برتری غیرقابل انکاری میتواند داشته باشد و عدم تحقق آنرا نیز نمیتوان یک ضرورت حتمی تاریخی گرفت. عقب ماندگی سیاسی جامعه فلسطین قبل از و در هنگام تشکیل دولت اسرائیل و شکل نگرستن نهادها و ارگانهایی که مردم فلسطین را مستقل از مطامع، رقابتها و فساد دولتهای عرب در آن دوره نمایندگی کند، وسیله و بازیچه قرار گرفتن مساله فلسطین از سوی ناسیونالیسم عرب و غلبه آن بر صحنه سیاسی، ماهیت و سیاستهای بورژوازی ساف و تحول دائمی آن بسمت راست، فقدان آلترناتیو رادیکال و سوسیالیستی در فلسطین که بتواند تودهها را بسیج و هدایت کند، ضربات شدید دولتهای اردن و سوریه به مردم و به جنبش فلسطین، ضعف جریان سوسیالیستی در کل منطقه، وجود توهّمات مذهبی و ملی در کارگران و تودههای یهودی، خشونت و تروریسم سیستماتیک رژیم اسرائیل و پشتیبانی عظیم امپریالیسم امریکا از آن موقعیت کنونی را شکل دادند.

بطریق اولی نمیتوان فلسطینیها و ساف را بخاطر اینکه نمیتوانند اهداف ملی خود را درمقیاس سرزمین وسیعتری متحقق کنند سرزنش نمود. این چه از لحاظ اصولی و چه از لحاظ عملی نادرست و بی معنی است. یک آلترناتیو سوسیالیستی نیز در صورت وجود شرایط نامساعد و توازن قوای نامطلوب میتواند به گذشتههای ارضی و سازش بر سر قلمرو جغرافیایی خود تن در دهد، وانگهی نباید

تصور کرد که فیالمثل خواست پس گرفتن سرزمینهای فلسطینی اشغال شده توسط اسرائیل از ابتدای قدرت گیری صهیونیسم و تشکیل دولت اسرائیل، سرزمینهایی که با قهر و با توسل به تروریسم گسترده و خونین و به بهای آوارگی صدها هزار فلسطینی غصب شدند، امروزه راه حل هرچه مترقیتر و رادیکالتر مساله را دربر دارد. بسط بیش از حد مساله ملی و دعاوی ملی، نه در فلسطین و نه در هیچ جای دیگر، آنرا رادیکالتر نمیکند. رادیکالیسم واقعی امروزه در فلسطین در فراتر رفتن از مساله ملی معنا پیدا میکند.

برای کارگران سوسیالیست فلسطینی، مساله نه بطریق فوق بلکه بنحو دیگری مطرح میشود: حال که مبارزه برای کسب حق تعیین سرنوشت و یک جنبش توده‌ای زنده و پرشور برای بیرون راندن اشغالگران و تشکیل دولت فلسطین، یعنی مساله قدرت سیاسی، مطرح است، کارگران باید بیش از هر کس نسبت به این مساله حساس، هوشیار و فعال باشند و فرصتی را که تاریخ فلسطین در مقابلشان گشوده است، بخوبی مورد استفاده قرار دهند. ظرفی که تاریخ در این مقطع در مقابلشان قرار داده، دولت فلسطینی در محدوده سرزمینهای اشغالی سال ۱۹۴۷ است. (تازه آنها با درنظر گرفتن دشواریهای عملی بزرگی که بر سر راه تحقق آن قرار دارد، چرا که "قلمرو دولت فلسطینی" اعلام شده بطور واقعی هنوز "سرزمینهای اشغالی توسط اسرائیل" است.) اما محتوای طبقاتی آن، بیزی است که میتواند بطور عمده توسط نیروهای داخلی خود فلسطین و با تناسب قوای آنها تعیین شود و این "تعیین سرنوشت" را کارگران باید بفتح انقلاب و سوسیالیسم حل کنند. طبعاً ساف نه میخواهد و نه میتواند ابزار این تعیین سرنوشت باشد.

باید دانست که آنچه اعلام تشکیل دولت فلسطین در سرزمینهای اشغالی توسط ساف و پشتیبانی توده‌ای از این خواست را ممکن کرده است دقیقاً این واقعیت است که رهبری بورژوازی ساف با توده‌های قیام کننده فلسطینی کرانه غربی و غزه، با وجود عزمیت از نقاط مختلف، در یک نقطه با هم تلاقی کرده و فصل مشترکی یافته‌اند؛ یکی نه میخواهد و نه میتواند بار تحقق رسالت ناسیونالیسم و دعاوی تاریخی فلسطین را بیش از این به امید واهی پشتیبانی دولتهای عرب بردوش بکشد، بلکه آینده روشن و مشخص

خود را مطالبه میکند و آنرا در خلاصی از اشغال اسرائیل و تشکیل دولت خودی در مناطق اشغالی جستجو می کند. و دیگری پذیرفته شدن خود را در باشگاه دولتهای بورژوازی در پذیرش حدود و ثغور بین آنها و مصالحه با امپریالیسم و شرکت در مسابقه جلب نظر مساعد امریکا میبیند. زحمتکشان فلسطینی مناطق اشغالی و ساف هر دو "واقعین" شده‌اند، اما به دو معنای متفاوت. هر دو از گذشته مشترک فاصله گرفته‌اند. اینکه ساف میتواند در گرمای مداوم جنبش انقلابی توده‌های مناطق اشغالی از برسمت شناختن اسرائیل صحبت کند، معنایش وجود همین فصل مشترکی است که او و "انتفاضه" در آن تلاقی یافته‌اند.

این مساله در مورد "رد تروریسم" هم صدق میکند. برای ساف رد تروریسم اسم رمزی برای ترک انقلابیگری و پیشه کردن دیپلماسی بجای آن است. اما برای نسل جوان کارگر فلسطینی واقعا هم عملیات تروریستی نومیدانه گذشته راه حل مسائل و معضلات نیست. او با جنبش توده‌ای پرقدرتش، با تظاهرات گسترده، با اعتصابات طولانی، با کار سازمانگرا و مبارزه سازمان یافته علیه اسرائیل راه و شیوه مبارزه خود را در برتری معنوی و عملی مطلق به شیوه‌های عملیات تروریستی بنمایش گذاشته است. بعبارت دیگر، او نیز به "طریق خود" تروریسم را "رد" کرده است، بسیار نهرمندتر از آنکه سازمان امنیتی و جاسوسی اسرائیل و یا دستگاه تلهفاتی امپریالیستی هیچگاه توانسته باشند.

به این ترتیب تمام هنر ساف، هنری که امکان داده از نظر توده‌های مناطق اشغالی بهرحال در موضع نماینده رسمی مردم فلسطین و مورد پشتیبانی آنها باقی بماند، گذشته از نقش دیرینه آن به‌مثابه نماینده سنتی جنبش فلسطین، این است که او تمایلات زحمتکشان قیام کننده مناطق اشغالی را درک کرده و در عین حال این تمایلات را با روایت مناسب مصالح بورژوازی بیان کرده است. ساف کوشیده پلی بین انقلاب زحمتکشان فلسطین با مصالح امپریالیسم و بورژوازی منطقه بکشد. سیاستهای شورای ملی فلسطین و ساف بازتاب تمایلات توده‌های قیام کننده هست، اما بصورت تحریف شده و تغییر شکل یافته آن. بنابراین اگر تأیید صاف و ساده

دهندگان عملی این قدرت سیاسی، مضمون اجتماعی آن و سیاستهای آن نیز نباشند. این سهم حقیقی آنهاست. کارگر و زحمتکش فلسطینی نباید تنها به قابلیت حیات بخشیدن به دولت آتی فلسطین بسنده کند و از آن پس به "ورقی" که دیگران با آن سرنوشت فلسطین را تعیین میکنند تبدیل شود، بلکه باید خود عاملی باشد که سرنوشت فلسطین را در راستای منافع برحق خود رقم میزند.

نبروهای محرکه نوینی که انقلاب کنونی فلسطین و در نتیجه طرح دولت فلسطین را جان بخشیدند، باید در شکل دادن به قدرت سیاسی آینده فلسطین و خصلت آن بعنوان نماینده واقعی کارگر و زحمتکش فلسطینی نیز قد علم کنند، و سرنوشت جامعه فلسطین را نه فقط در قبال کسب حقوق ملی، پایان دادن به انقیاد ملی و ستمگری نژاد پرستانه اسرائیلی، بلکه همچنین در رابطه با شکل دادن به کل حیات اقتصادی و اجتماعی فلسطین آتی بر طبق الگوی کارگران سوسیالیست تعیین کنند.

تنها در این صورت است که حاصل مبارزات مردم فلسطین فقط خلق کشور جدیدی نخواهد بود که در آن، پس از فرو نشستن هلهله پیروزی عمومی و ملی، تودهای زحمتکش بار دیگر خود را در موقعیت استثمار شده، فرودست و حکومت شونده ببابند.

فلسطینیها در موقعیتی قرار دارند که مجبور نیستند تجربه کشور میزبان کنفرانس یعنی الجزایر را تکرار کنند. کشوری که دو دهه پس از جشن پیروزی در جنبش استقلال ملی، شاهد قیام و عصیان بخون کشیده تودهای زحمتکش و بیچیز علیه همزمان و رهبران محبوب دیروز یعنی جبهه آزادیبخش است. کارگران فلسطینی باید از هم اکنون و دون از سر گذراندن تجربیات و توهم زدائیهای دردناک آتی، بر مبنای افق مستقل و از طریق آگاهی و تشکل طبقاتی خویش، سرنوشت خود و از این طریق سرنوشت جامعه فلسطین را تعیین کنند. واقعیات گواهی میدهد که چنین مبارزهای از زمینه عینی پیروزی برخوردار است.

عبدالله مهتدی

سرنوشت موکول نکند. کارگر کمونیست فلسطینی باید این مبارزه را همزمان با مبارزه پرشور علیه اشغال اسرائیل، بیچون و چرا و بدون گذشت از پیش ببرد.

ما از هر پرچهای از استقلال کارگری در جنبش فلسطین و از هر خواست کارگران فلسطین برای مطالبه سهم بیشتری از قدرت سیاسی آینده، و در بهترین حالت بدست گرفتن قدرت دولتی آتی در فلسطین، پشتیبانی میکنیم.

درعین حال ما تحقق همین دولت اعلام شده کنونی فلسطین را به لحاظ اینکه در مجموع بمعنای پیروزی یک مبارزه حق طلبانه تودهای برای رفع ستم ملی است، به اسرائیل و قدر قدرتی آن در منطقه ضربه میزند، امکان گرفته شدن حربه فلسطین را از ناسیونالیسم عرب و کوتاه شدن دست وی را از بهرهبرداری و ساخت و پاخت بر سر آن فراهم میسازد، و در نتیجه به طرح آشکارتر مسائل بنیادی اجتماعی و مبارزه طبقاتی در دنیای عرب، وجه بسا اسرائیل، یاری میرساند، مفید و گامی به پیش میدانیم. اما بلافاصله یادآوری میکنیم که استقلال فلسطین تحت رهبری یک جریان کارگری - سوسیالیستی، چنانچه فقط از همین زاویه مشخص هم مشاهده شود، هزار بار بیشتر همه این نتایج را به بهترین و عمیقترین نحو متحقق خواهد ساخت.

شکی نیست که برسمیت شناختن حق یک ملت برای تعیین نماینده خویش، گام اول در برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت آن ملت است و فلسطینیها نیز حق این انتخاب را دارند. اما ما در مورد این انتخاب بیطرف نیستیم. اگر چه سنتی و ضد امپریالیست، و در ماهیت امر ناسیونالیست، به تائید حق تعیین سرنوشت و بنا بر این تائید دولت اعلام شده کنونی فلسطین اکتفاء میکند، اما نه کارگر فلسطینی و نه ما، همزمان طبقاتی آنها در ایران، نمیتوانیم خود را به این محدود سازیم. از نظر ما سرنوشت فلسطین باید توسط کارگر و زحمتکش فلسطینی و بنفع او تعیین شود.

مگر نه اینست که فراهم آوردن امکان واقعی تشکل دولت فلسطین، کارگران و زحمتکشان فلسطین هستند؟ پس چرا شکل

دولت اعلام شده فلسطین و ساف، از نوع آنچه در سازمانهای طیف توده‌های ایران متداول است، تنها لیبرالیسم سیاسی، ناسیونالیسم و بیارتباطی کامل با هرگونه موضعگیری مارکسیستی و طبقاتی را معنی میدهد، محکوم کردن هر نوع مصالحه بر سر قلمرو دولت فلسطین و رضایت به تشکیل آن در محدوده اراضی اشغالی، تحت عنوان خیانت به آرمان فلسطین، چیزی جز روایت چه از ناسیونالیسم نیست و بعنوان یک رادیکالیسم صوری، جنبش توده‌ای واقعی و موجود فلسطین را بی‌افق میکند. مخالفت با هر نوع حق موجودیت دولتی برای یهودیان در فلسطین از زاویه ضد یهودی‌گری، ارتجاع اسلامی و یا ارتجاع قومی عرب که جای خود دارد.

در مقابل همه اینها ما از حق ملت فلسطین برای تعیین سرنوشت و تشکل دولت خویش و از مبارزات ملت فلسطین در این راه پشتیبانی میکنیم. ما بویژه از جنبش "انتفاضه" بگرمی حمایت میکنیم. ما حق مردم فلسطین را برای تعیین اینکه چه کسی نماینده آنهاست برسمیت می‌شناسیم و اشکال‌تراشی‌های امریکا و اسرائیل را بر سر پذیرفتن ساف، و یا هر جریانی که از طرف خود مردم فلسطین در آینده تعیین شود، بعنوان نماینده مردم فلسطین و نیز نماینده تراشی از طرف آمریکا و اسرائیل را برای اینکه محصول و ثمر مبارزات مردم فلسطین با هزینه هر چه کمتری خریداری شود، بعنوان یک تحمل امپریالیستی محکوم میکنیم.

درعین حال ما از آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی در فلسطین پشتیبانی میکنیم و مادام که چنین آلترناتیوی نیست از تلاش برای شکل دادن به آن حمایت میکنیم. وضعیت اجتماعی و طبقاتی جامعه فلسطین چنین امری را ممکن و درعین حال ضروری میسازد و شکل گیری و موجودیت چنین آلترناتیوی را از پایه مادی و واقعی برخوردار میکند. جنبش توده‌ای یکساله اخیر نشان داده که وضعیت طوری هست که کارگر کمونیست فلسطینی از هم‌اکنون همه تلاش خود را در این راه بعمل آورد و آنرا، آنطور که احتمالا بسیاری تشویقش میکنند، به پس از کسب حق تعیین

آزادی، برابری، حکومت کارگری

اطلاعیه درباره برگزاری پلنوم سیزدهم کمیته مرکزی حزب

گزارشات را به تصویب رساند.
پلنوم پس از تصویب گزارشات به بررسی آخرین اقدامات مربوط به برگزاری کنگره پرداخت و از جمله با توجه به اختیارات کمیته مرکزی رفقائی از تشکیلات های مختلف حزبی را برای شرکت در کنگره بعنوان ناظر برگزید و نیز آئیننامه پیشنهادی کمیته مرکزی برای برگزاری کنگره و دستور جلسات آنرا تنظیم کرد.
به این ترتیب پلنوم به کار خود پایان داد و برطبق آئیننامه کار خود، نظر به کوتاه بودن فاصله زمانی برگزاری این پلنوم تا تشکیل سومین کنگره حزب برخلاف معمول وارد دستور انتخاب ارگانهای دائمی کمیته مرکزی نشد. به این ترتیب ارگانهای منتخب پلنوم دوازدهم تا برگزاری کنگره سوم در مسئولیتهای خود ابقاء شدند.

پلنوم سیزدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در نیمه اول دیماه برگزار شد. پلنوم با سرود انترناسیونال و با یک دقیقه سکوت برای بزرگداشت یاد جانباختگان راه انقلاب کمونیستی کار خود را آغاز کرد.

پلنوم پس از تصویب آئیننامه کار خود وارد دستور شد. این آخرین پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم حزب بود و در آستانه برگزاری کنگره سوم دستور اصلی آنرا تصویب گزارشات کمیته مرکزی برای ارائه به این کنگره تشکیل میداد. گزارشات کمیته مرکزی بطور کتبی زیر این عناوین به پلنوم عرضه شد:

- ۱ - اوضاع جهانی و موقعیت کمونیسم
- ۲ - اوضاع سیاسی ایران
- ۳ - گزارش عملکرد کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به کنگره سوم

سوم

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
هفدهم دیماه ۱۳۶۷

- ۴ - گزارش انتخاب نمایندگان کنگره سوم حزب
پلنوم پس از بحث و بررسی و وارد کردن برخی اصلاحات، این

اطلاعیه کمیته خارج از کشور

بمناسبت درگذشت رفیق کمونیست و مبارز عبدالقادر وحیدی (دکتر درویش)

درگذشت. بیش از دو سال مبارزه و مقاومت در مقابل بیماری کشنده سرطان، ادامه روحیه رزمنده و اراده انقلابی او در شرایط سخت مبارزه بود. بعد از اعزام به سوئد کمیته مرکزی کومه به پاس قدردانی از زحمات و خدمات برجسته دکتر درویش وحیدی، بیمارستان مرکزی کومه را بنام وی نامگذاری کرد.
یاد او و خدمات ارزنده اش به جنبش انقلابی کردستان، هیچوقت از خاطرها محو نخواهد شد. ما جان باختن این رفیق عزیز را که ضایعه بزرگی برای همه ما بود به همسر فداکار و فرزندانش و به تمامی صفوف حزب کمونیست و مردم زحمتکش و شرافتمند کردستان تسلیت می گوئیم.

یادش گرامی باد!

کمیته خارج کشور حزب کمونیست ایران

باکمال تأسف به اطلاع میرسانیم که صبح روزشنبه دوازدهم آذرماه (سوم دسامبر) رفیق درویش وحیدی، عضو حزب کمونیست ایران از بیماری سرطان در سوئد درگذشت.
رفیق درویش چهره آشنا و محبوب در میان کارگران و مردم زحمتکش کردستان بود. او به عنوان یک کادر کارآمد حزبی، یک کمونیست رزمنده و یک پزشک از احترام فوق العاده ای در میان پیشمرگان کومه و مردم برخوردار بود. رفیق درویش با نشان دادن ابتکار و خلاقیت های شگفت انگیز در جراحی های مشکل در شرایط سخت عملیاتی نظامی در مناطق اشغالی، توانست جان دهها پیشمرگ زخمی را از مرگ حتمی نجات دهد. رفیق درویش یکی از سازماندهندگان مرکز پزشکی کومه و تیم های پزشکی بود که در کنار ماموریت های تشکیلاتی به درمان و مداوای مردم محروم و زحمتکش نیز میپرداخت.

وجود دکتر درویش در میان پیشمرگان، دوشادوش آنها در ماموریتها و عملیاتی سیاسی و نظامی، مایه تقویت روحی و پشتگرمی پیشمرگان بود. وی در سال ۱۳۶۵ برای معالجه به سوئد آمد و بالاخره بدنبال یک بیماری طولانی و سخت، روز شنبه ۳ دسامبر

گرامی باد یاد رفیق رضا عصمتی

ترور گسترده و هولناک زندانیان سیاسی در ایران یکبار دیگر، گرچه به بهائی سنگین، ضرورت حتمی سرنگونی رژیم اسلامی و برون رفت از کابوس نظام سرمایه‌داری با همه بربریت لجام گسیخته آنرا اثبات مینماید. نظام سرمایه‌داری معاصر که توحش و جنایت علیه انسان را به نرم متعارف زندگی اجتماعی تبدیل کرده‌است، در ایران بویژه با به خدمت گرفتن همه ظرفیتهای ارتجاعی اسلام بربریت را به منتهای خود و به یک نسل کشی کامل میرساند. گروه گروه شریفترین انسانها در اختفائی تبهکارانه بدست مرگ سپرده میشوند تا مشتی جانباختگان را در حفظ بهره‌کشی و نابرابری چند صباحی بیشتر بر ارگان خون آلود قدرت چنگ ببندازند. رژیم حاکم بر ایران باردیگر تلاش میکند با امحای جسمی انقلابیون بقای خود را نزد امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی تضمین کند.

ما کشتار وسیع و جمعی زندانیان سیاسی را با انزجار تمام محکوم میکنیم و به بستگان و همزمان رفیق رضا عصمتی صمیمانه تسلیت میگوئیم.

حزب کمونیست ایران - کمیته تشکیلات مخفی

آذرماه ۱۳۶۷

با کمال تأسف اطلاع حاصل کردیم که رفیق رضا عصمتی کادر رزمنده و چهره محبوب کمونیست در موج کشتار گسترده زندانیان سیاسی توسط جلادان رژیم اسلامی به شهادت رسیده است.

رفیق رضا عصمتی کمونیست با سابقه‌ای که نزدیک بیست سال از عمر خود را وقف مبارزه در راه سوسیالیسم و رهایی طبقه کارگر کرده بود، سیمای مقاوم و محبوب در زندان سیاسی رژیم شاه، هفت سال پیش توسط دژخیمان رژیم اسلامی دستگیر و در محکمه فرمایشی به بیست سال زندان محکوم شد.

رفیق رضا که با پیشینه‌ای از فعالیت خستگی ناپذیر انقلابی سرانجام قبل از دستگیری به سازمان کومله پیوسته بود، در زندان نیز استوارانه تعهد سیاسی خود را نسبت به جریان حزب کمونیست حفظ کرد. طی هفت سال بسر بردن در زندانهای رژیم اسلامی، وی نمونه‌ای از استحکام و شرافت کمونیستی و روحیه انقلابی و انسانی بجا گذاشت. در سختترین شرایط از فعالیت باز نایستاد و همواره الهام بخش آرمانهای کارگری و کمونیستی در پیرامون خود بود.

ترور رضا عصمتی همچون بسیاری دیگر از رفقای در بند حزب کمونیست و در کنار صدها و صدها زندانی کمونیست و انقلابی، که در ماههای اخیر حتی برخلاف قوانین و حکمهای فرمایشی خود کار بدستان رژیم به جوخه‌های اعدام سپرده شده و یا در گورهای دسته جمعی دفن گردیده‌اند، تنها برگه دیگری بر کارنامه سراپا جنایت رژیم سرمایه‌داری اسلامی میافزاید.

گرامی باد یاد رفیق محمدعلی پرتوی

بربریت را به یک نسل کشی کامل رسانده است. گروه گروه شریفترین انسانها در اختفای تبهکارانه بدست مرگ سپرده میشوند، تا مشتی جانباختگان را در حفظ بهره‌کشی و نابرابری چند صباحی بیشتر بر ارگان خون‌آلود قدرت چنگ ببندازند. ما کشتار وسیع و جمعی زندانیان سیاسی را با انزجار تمام محکوم میکنیم.

از دست دادن رفیق محمدعلی پرتوی برای ما و همه کسانی که او را میشناختند و برای جنبش کمونیستی ایران یک ضایعه است. ولی هیچ چیز صدای اعتراض و مبارزه طبقه ما را نمیتواند خاموش کند.

یاد رفیق محمدعلی پرتوی را گرامی میداریم

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده‌باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب کمونیست ایران - "کمیته تشکیلات مخفی"

۶۷/۹/۲۰

با کمال تأسف خبر یافتیم که رفیق محمدعلی پرتوی از فعالین قدیمی و شناخته شده جنبش چپ ایران در موج کشتار گسترده زندانیان سیاسی توسط جلادان رژیم اسلامی، در شهریورماه شهادت رسیده است. رفیق محمدعلی چهره مقاوم و محبوب در زندان سیاسی رژیم شاه بود که پس از آزاد شدن از زندان به فعالیت خود با سازمان اتحاد مبارزان کمونیست ادامه داد. او در سال ۶۱ دستگیر شد و در زندان نیز در تعهد خود نسبت به جریان حزب کمونیست ثابت قدم ماند. رفیق محمدعلی طی ۶ سال بسر بردن در زندانهای رژیم اسلامی، نمونه‌ای از استحکام و شرافت کمونیستی و روحیه انقلابی و انسانی بجا گذاشت.

ترور گسترده و هولناک زندانیان سیاسی در ایران، یکبار دیگر ضرورت حتمی سرنگونی رژیم اسلامی و نابودی نظام سرمایه‌داری را با همه بربریت لجام گسیخته آن، اثبات مینماید. نظام سرمایه‌داری معاصر که توحش و جنایت علیه انسان را به حد اعلا خود رسانده است، در ایران بویژه با به خدمت گرفتن همه ظرفیتهای ارتجاعی اسلامی،

جهان سوم، نظریه وابستگی، و احمد شاملو

(مروری انتقادی بر مبانی نظری ناسیونالیسم چپ)

اصطلاح جهان سوم را نامعتبر میخواند. شاملو با بیان شیوایش میگوید که نمیتوان هر کشوری را جداگانه مسئول واپس ماندگی خویش دانست، و بر این تأکید میکند که جهان و روابط اقتصادی جهانی یک واقعیت یکپارچه است: "چیزی بنام جهان سوم، به معنی جهان مجزایی که نتوانسته است گلیمش را از سیلاب به در کشد، وجود ندارد." و نمی از سخنرانی فشرده شاملو صرف اشاره به جوانب نقش انحصارات فراملیتی و دولتهای کشورهای پیشرفته در عقب ماندگی اقتصادی کشورهای موسوم به جهان سوم است.

اما این استدلال شاملو، علیرغم ظاهرش، نه فقط هیچ چیز علیه مقوله جهان سوم ندارد، بلکه دقیقاً استدلالی است در جهت تبیین "فقر و بیعدالتی نظام حاکم بر کل جهان" بر مبنای تضادم و تضادهای منافع کشورها یا ملتها. اصطلاح جهان سوم نیز در سی چهل سال گذشته همراه با اصطلاحات نظیرش چون "استعمار نو" و "وابستگی"، دقیقاً برای تأکید بر نقش "جهان پیشرفته" در عقب نگاهداشتن و توسعه نیافتن کشورهای واپس مانده ورد زبان تئوری پردازان و رهبران دولتها یا جنبشهای کشورهای توسعه نیافتهای شد که در پی جنگ دوم جهانی و شکل گیری کشورهای تازه استقلال یافته میدان یافته بودند. در سطح تئوری تمام شاخه رادیکال "اقتصاد توسعه" و مکتب "وابستگی" که در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی تکوین یافت، تلاشهایی برای توضیح چگونگی روندی است که انحصارات و کشورهای پیشرفته سرمایه داری طی آن توسعه نیافتگی را در کشورهای واپس مانده ابقاء و بازتولید میکنند.

شاملو علیرغم ابراز دل چرکینی نسبت به "ترم جهان سوم" بیشنی عیناً مشابه با همین نظریه‌های وابستگی را تکرار میکند:

"آنچه از منابع کشورهای ما به اصطلاح جهان سوم بهرون می‌رود، آنچه تلاش کارگران ما در واحدهای فراملیتی نصیب آنها میکند، آنچه از بازارهای ما به جیب صادر و وارد کنندگان

سخنرانی تکرار میکند، و نه شخص شاملو. در همین سخنرانی نیز شاملو نتایج سیاسی اجتناب ناپذیر این نظریات را استنتاج نکرد، و شاید اساساً واقف نباشد که این نظریات ناظر به یک رشته مواضع سیاسی معین هستند و با استراتژیهای مبارزاتی شناخته شدهای تداعی میشوند. شاملو بحث خود را در سطح عمومی رابطه اقتصادی کشورهای توسعه نیافته با کشورهای پیشرفته محدود نگاه میدارد و تنها برخی جنبه‌های فرهنگی، و نقش روشنفکران جهان سوم را تصریح میکند. در واقع برای من این نخستین بار بود که اظهارنظری در زمینه اقتصادیات از شاملو میدیدم. البته او ملزم نیست که در حیطه تئوریهای اقتصادی صاحب نظر باشد، شاملو شاعر است، یک ادیب است. اما درستی یا نادرستی احکام تئوریک اقتصادی بسته به اینکه از جانب شاعری ارائه شده باشد تغییری نمی‌یابد، و بعنوان یک نظریه اقتصادی میباید به آن برخورد شود.

معضل اصطلاح "جهان سوم"

تجاوز نمیکند. اصطلاح کشورهای جهان سوم با متوسط‌ها و میانگینها و "سرجمع‌ها" سروکار دارد، و از این لحاظ میتواند با دقت علمی و معیارهای عینی تعیین شود. اما این اصطلاح هنوز میتواند مورد ایراد باشد - وهست - چرا که این مقوله برای تحلیل و تبیین واقعیتهای جهان معاصر بکار می‌رود، بی‌آنکه تضاد منافع طبقات و ستم طبقات در سطح ملی و بین‌المللی را محور داشته باشد. مقوله جهان سوم و تئوریهایی که آرا بکار می‌گیرند باید مورد ایراد باشند، چرا که تضاد منافع و تضادم کشورها و ملیتها را پایه تبیین خود قرار میدهند. ولی شاملو از این زاویه به بکارگیری "ترم جهان سوم" اعتراض نمیکند. شاملو، سوی استناد به وجود فقر و جهل در کشورهای پیشرفته، به دلیل دیگری نیز

احمد شاملو شاعر خیلی خوبیست. شاملو از شهرت و محبوبیت زیادی در ایران برخوردار است که از دایره خوانندگان آثار ادبی و اشعارش بسیار فراتر میرود. چرا که ظرف دهها سال شاملو پیش از هر چیز بعنوان یک روشنفکر آزاده شناخته شده است. شاید به همین دلیل بود که چند ماه پیش به کنکره نویسندگان آلمان دعوت شد تا درباره موضوع "جهان سوم، جهان ما" سخنرانی کند. اما آنچه شاملو در سخنرانی آلمان در باره علل وضعیت کشورهای جهان سوم، وابستگی، و عقب ماندگی اقتصادی بازگو کرد نظرات شناخته شده‌ای هستند که در سطح جهانی ظرف سی سال اخیر سرتوشت معلومی یافته‌اند. این نظریات یک جهان بینی ظاهراً رادیکال و در عین حال عمیقاً ناسیونالیستی را میسازند. تکرار اینها از جانب شاملو تنها میتواند مایه تاسف باشد. پیش از ادامه مطلب لازم است تأکید کنم که آنچه در این مقاله مورد نقد است محتوای نظراتی است که شاملو در این

شاملو با این آغاز میکند که نفس ترم "جهان سوم" مخدوش است، چرا که فقر و جهل در حاشیه و قلب شهرهای بزرگ کشورهای پیشرفته نیز وجود دارد. این حرف شاملو بازتاب مخدوشی از یک حقیقت بنهادی را درخود دارد که در انتهای مطلب به آن باز میگردیم. اما تا آنجا که به اصطلاح "جهان سوم" بر می‌گردد، هیچگاه غرض این نبوده که این مقوله، دربرگیرنده فقر بطور کلی، یا همه اشکال فقر و جهل باشد. همانطور که بنا نبوده این اصطلاح محلهای مرفه و بی‌غم دهلی، تهران، لوآندا و امثال اینها را شامل نشود. جهان سوم به آن دسته از کشورها اطلاق شده که درآمد سرانه متوسط آنها، یا مجموع تولید ناخالص ملیشان، یانسبت تولیدات صنعتی‌شان به کشاورزی، و از این قبیل، از حد معینی

می‌رود، و آنچه از خزانه دولتهای دست‌نشانده یا ماجراجو یا ارتجاعی به کیسه سلاح فروشان بین‌المللی سرازیر می‌شود، هم برای ادامه حیات اقتصادی قدرتهای موجود اهمیتی اکسیرنی دارد.

"بجای چیزی بنام جهان سوم پاره‌ای از جهان یگانه ما پدیدار است که نظام نارسا و سراسر تضاد موجود، بخش کوچکی از آنرا در مدار توسعه وابسته به مراکز تراکم سرمایه قرار میدهد و بخشهایی از آنرا به زباله‌دان جهان پیشرفته مبدل میکند و ابیوی از مردم سیاره را در برهوت عقب ماندگی بحال خود میگذارد."

کافیست تا ادبیات مکتب وابستگی را ورق بزیم تا حرفهایی شبیه آنچه شاملو در این سخنرانی گفته است را، تقریباً موبه‌مو، ببینیم. به این نظریات پائینتر اشاره میکنیم، اما یادآوری محتوای ناسیونالیستی اینها در همین ابتدا لازم است. بر مبنای این چنین تبیینی، راه چاره کشورهای "ما"، خلاص شدن از دست "آنها"ست. مسئول چهل و فقر و ستمی که در کشورهای "ما" برقرار است، نه نظام تولیدی "ما" و طبقه حاکم در آن، بلکه "آنها"ند که نظام وابسته‌ای را به "ما" تحمیل کرده‌اند. بنابراین کافست بجای دولتهای دست‌نشانده یا ماجراجو یا ارتجاعی "ما" (که به برکت و به سود "آنها" عمل میکنند)، دولتهای ملی و مستقل و مترقی "ما" بر سر کار بیایند، تا با قطع وابستگی کشور به نظام جهانی، قطع وابستگی به فرامپتیا و کشورهای پیشرفته، بر "توسعه وابسته" یا "برهوت عقب ماندگی" کشورهای "ما" نقطه پایانی بگذارند. و آنگاه با منابع سرشار کشورهای "ما" و تلاش کارگران "ما" (البته برخی "ما"های بداقبال ممکنست آن سرشار اولی را نداشته باشند، ولی خوشبختانه این تلاش دومی را همه میتوانند هر طور هست فراهم کنند) کشور را به جاده توسعه واقعی، یعنی توسعه غیر وابسته، رهنمون شوند.

این نسخه مکتب وابستگی چشم‌اندازی را می‌کشد که تمام رادیکالیسم‌اش در اینست که بالاخره مستلزم شوریدن "ما" علیه "آنها"ست. ولی دقیقاً بهمین دلیل

چشم‌اندازی است ناسیونالیستی، چرا که بمدت چند همدست ابزار دست‌جیراناتی شد که تمام تلاششان صرف خارج کردن طبقه سرمایه‌دار حاکم در کشورهای جهان سوم از زیر ضرب خشم و انقلاب مردم زحمتکش بوده است، تا بتوانند با تکیه به مفاهیمی چون "ملت" و "خلق"، مجموعه طبقات این کشورها را زیر پرچم آرمانهای سرمایه ملی گرد آورند. نتیجه عملی این تجربیات، تاریخچه انقلابات متعددی در کشورهای جهان سوم است که به بهای تباهی زندگی میلیون‌ها میلیون انسان زحمتکش، و قربانی کردن آرمانهای آزادیخواهانه و انقلابی آنها، با اندیشه‌های ناسیونالیستی از همین قبیل تا از رمق افتادن و فروکوفته شدن "هدایت" شد.

پیشتر هم گفتم که شاملو خود نتایج سیاسی چنین تئوریهائی را در سخنرانی‌اش تکرار نمیکند، اما دیگران پیشتر، نه فقط این نتایج را به هزار زبان صریح و سمبولیک تئوریک و سیاسی و ادبی شرح و تفصیل داده‌اند، بلکه

اساساً تئوریهای اقتصادی خود را نیز در تبیین (یا دقیقتر بگوئیم، در توجیه) چنین بینش ناسیونالیستی‌ای پرداخته‌اند. بنابراین برای نقد این نظریات لازم نیست سخنرانی احمد شاملو را دنبال کنیم. ظهور و سقوط "نظریه وابستگی" تاریخچه روشنی دارد. اگر به تفصیل نسبتاً زیادی به تاریخچه و سرنوشت این نظریات مپیروازیم، باز علتش قطعاً سخنرانی کوتاه شاملو نیست، بلکه این واقعیت است که این نظریات برای یک دوره زیربنای فکری چپ رادیکال ایران را تشکیل میداده است، و پس از اینکه یکبار در برابر نقد سوسیالیستی عقب نشست، اکنون مجدداً، و متأسفانه اینبار از زبان احمد شاملو، تکرار شده است. پس آنچه می‌آید مروری است بر مبانی نظری ناسیونالیسم چپ ایران، و روی سخن ما در این قسمت با صاحبان اصلی این جهان بینی و مدعیان سیاسی‌اش است، نه احمد شاملو. تنها در انتها دوباره به سخنرانی شاملو در آلمان باز میگردیم.

شکل‌گیری نظریه وابستگی

تلاشهای طبقات حاکم در کشورهای تازه استقلال یافته پس از جنگ دوم، از قهبل هند و اندونزی و بعدها غنا و تانزانیا و نظائر اینها همسو بودند. چهرهائی چون نهری، سوکارنو، نکرومه، و نهره قهرمانان و سمبلهای این کشورهای نوظهور بودند که غالباً پس از یک مبارزه طولانی و خونین به استقلال سیاسی دست یافته بودند. رهبران ناسیونالیست و ضد استعمار این کشورها در طول مبارزه علیه استعمار، حکومت مستعمراتی را مسئول همه بدبختیها معرفی کرده بودند، و وعده عدالت و رفاه اجتماعی را برای سرخرمن استقلال سیاسی داده بودند. اکنون، در فردای جشن برچیدن استعمار و کسب استقلال، هنوز آن وعدهها تحقق یافته نماند. نظریه وابستگی در این حیص و بیص توضیح میداد که استقلال سیاسی معجزه نمیکند و باید توسعه اقتصادی صورت گیرد، و مانع توسعه اقتصادی نیز کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌ی یعنی همان استعمارگران دیروز هستند، که اگرچه بساط حکومت مستقیم مستعمراتی‌شان درهم شکسته،

هسته اصلی نظریه‌های وابستگی اینست که کشورهای موسوم به جهان سوم قادر به رشد و توسعه اقتصادی نبوده‌اند، چرا که ثروت تولید شده در اقتصاد این کشورها؛ با مکانیزم تقسیم کار جهانی و عملکرد بازار جهانی، توسط انحصارات فراملیتی و سرمایه‌های خارجی به یغما می‌رود و در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری انباشت شده و صرف توسعه و شکوفائی اقتصاد این "مراکز" اقتصاد جهانی میگردد. حال آنکه در کشورهای "پیرامون" غارت زده، جز دور باطل توسعه نیافتگی چیزی انباشت نمیکرد، یا اگر درجه‌ای از توسعه اقتصادی نیز در اینجا صورت گیرد، توسعه‌ای مطابق با نیازهای "مرکز"، یا بعبارت دیگر، توسعه‌ای "وابسته" است. به این ترتیب کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مانع از این میشوند تا کشورهای موسوم به جهان سوم دوره‌های رشد کلاسیک سرمایه‌داری را، آنطور که کشورهای مستقل کاپیتالیستی پیشتر طی کرده بودند، بخود ببینند.

رواج این نظریات در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ تصادفی نبود، چرا که این تئوریه‌ها آشکارا با

اما از طریق مکانیزم بازار جهانی مانع رشد و توسعه کشورهای مستقل جهان سوم اند. برای کسب استقلال اقتصادی نیز مبارزه‌های طولانی لازم است، و بهبود وضعیت اکثریت مردم این کشورها (که غالباً در فقر مطلق بسر میبردند) به پس از قطع وابستگی موکول میشود.

برخی از تفسیر کنندگان نظریه وابستگی، برای اینکه همان شور و شوق ضد استعماری مردم مستعمرات سابق را در این مبارزه برای قطع وابستگی اقتصادی زنده نگاهدارند، از لفظ "استعمار نو" استفاده کردند. اما نظریه‌های وابستگی، با نشان دادن نقش محدود استقلال سیاسی و تأکید گذاردن بر مقوله استقلال اقتصادی، درحقیقت دایره شمول خود را فراتر از مستعمرات سابق بردند، و علل وضعیت تمام کشورهای عقب مانده‌ای را تئوریزه میکردند که برخی‌شان مدت‌ها بود استقلال یافته بودند و بعضی‌شان هیچگاه مستعمره نبودند. کشورهایی از قبیل مصر، ترکیه، ایران، و کشورهای امریکای لاتین.

تأیید از رواج نظریه‌های وابستگی، علم اقتصاد سنتی راه رشد هر ملت را در گسترش تجارت خارجی و مشارکت در بازار جهانی میدانست. هر کشوری میبایست به قصد عرضه در بازار جهانی تولید کند، و محصولات مورد نیاز خود را نیز از بازار جهانی تهیه کند. چنین استدلال میشد که، بر اثر عامل رقابت بین‌المللی، هر کشوری تولید آن محصولات را انتخاب میکند که در بازار جهانی بیشترین سود را برای او به همراه دارد، و نیازهای خود را نیز از آن کشوری خواهد خرید که به ارزانترین قیمت بفروشد. به این ترتیب ادعای اقتصاد کلاسیک اینست که کشورها به یک تقسیم کار طبیعی بین‌المللی، که هم بیشترین سود را برای آنها دربر دارد و هم برای دیگران بصرفه‌تر تمام میشود، سوق داده میشوند. نرخ سود تجاری در سطح بازار نهایتاً یکسان میشود، و به این ترتیب سطح درآمد و توسعه کلیه کشورها بالاخره به یک حد تعادل طبیعی میرسد. روشن است که این نسخه اقتصاد کلاسیک (درحقیقت نئوکلاسیک) برای توسعه اقتصاد ملی، درحقیقت بسادگی تعمیم جهانی همان باور بنیادی اقتصاد بورژوازی به رقابت بمثابه حرف اول و آخر اقتصاد، و طبیعی‌ترین شکل تولید مایحتاج مادی و معنوی بشر است.

پیش از آنکه ظهور کشورهای تازه استقلال یافته نظریه‌های وابستگی اقتصادی را رواج دهد، جریانهای ناسیونالیستی در کشورهای مستقل توسعه نیافته، از ابتدای قرن بیستم، نسخه اقتصاد نئوکلاسیک را بادقت، ولی بدون موفقیت، دنبال کرده بودند. در جهان بینی بورژوازی ناسیونالیستی سنتی این کشورها (کافیست مورد آشنای ایران را به یاد آوریم) هم‌ای اخذ پارلمان و علوم اروپائی، تجارت خارجی نیز یکی از شاهراههای پیشرفت شمرده میشد. درحقیقت شکست این تجربیات، بخصوص در برخی از کشورهای امریکای لاتین که از دهه ۲۰ و ۳۰ قرن حاضر به اینسو فعالانه توسعه اقتصاد ملی را تعقیب میکردند، نخستین فرمولبندیهای نظریه وابستگی را شکل داد.

جمع‌بندی این تجربیات نقدی بود به نظرات توسعه اقتصاد کلاسیک. چنین استدلال شد که مشارکت در بازار جهانی باعث چنان وابستگی اقتصاد این کشورها شده که خود مانع توسعه اقتصادی است. تقسیم کار بین‌المللی، کشورهای عقب مانده را به تولید و صدور منابع خام یا محصولات کشاورزی گماشته و کشورهای پیشرفته را عهده‌دار تولید و صدور کالاهای صنعتی کرده است. ولی برای تولید کنندگان محصولات کشاورزی و مواد خام کشورهای عقب مانده رقبای متعددی در بازار جهانی موجود است و این موجب سقوط قیمت فراوردهای آنهاست، حال آنکه کشورهای پیشرفته، یا باصطلاح "مراکز"، انحصار کالاهای صنعتی را بدست دارند و به همین دلیل قیمت محصولات آنها، علیرغم پیشرفت تکنولوژی تولید، کاهش نمییابد. کشورهای پیرامونی برای تهیه محصولات صنعتی وابسته بازار جهانی شده‌اند و هرچه سود از تولید همان مواد خام و محصولات کشاورزی بدست می‌آورند را بفتح انحصارات "مراکز" در مبادله با کالاهای صنعتی از کف میدهند، و این سود جذب مرکز میشود. در صورتی که مطابق تئوریهای کلاسیک توسعه بنا بود که این سود صرف گسترش و توسعه اقتصاد خود این کشورها گردد.

راه خاتمه دادن به این وضعیت، به بیان یکی از بنیانگذاران نظریه وابستگی، راؤل پریبش (Raoul Prebisch) آرژانتینی، این بود که کشورهای توسعه نیافته "پیرامون"، انحصار صنعتی "مراکز" پیشرفته را از بین ببرند، یعنی خود شروع به گسترش صنعت

داخلی کنند. اینکار مستلزم مداخله دولت در اقتصاد کشور بود. برنامه توسعه پریبش این بود که بجای تولید برای بازار جهانی میباید یک بازار داخلی با کمک دولت شکل بگیرد. اکثریت جمعیت کارگر از بخش کشاورزی به بخش صنعت سوق داده شوند، تولید صنعتی در داخل کشور تشویق گردد تا محصولات صنعتی داخلی جایگزین واردات شود. برای اینکار دولت باید واردات کالاهای صنعتی را ممنوع کند تا کالاهای صنعتی داخلی، که قطعاً گرانتر از محصول مشابه خارجی تمام میشود، بتوانند بازار فروش بدست آورند، سودآور باشند، و بخش صنعتی از این راه گسترش یابد. بجای کالاهای صنعتی مصرفی، دولت میباید تنها آن محصولات را که مورد استفاده بخش تولید صنعتی است وارد کند.

نظریه پریبش، برخلاف نظریه‌های متاخرتر وابستگی، ابعاد خودبستگی اقتصادی را توصیه نمیکرد. جان کلام این برنامه توسعه اقتصادی درحقیقت سیاست حمایت مالی، گمرکی، و وارداتی دولت از صنایع داخلی است. در نظریه پریبش نقش کلاسیک تجارت خارجی در توسعه اقتصادی همچنان برسمیت شناخته میشد، و او تنها مبادله مواد خام در قبال محصولات صنعتی را عامل وابستگی و مانع توسعه اقتصادی میشناخت. بنابراین کافی بود تا تولیدات صنعتی در داخل کشور شکل بگیرد و به حد رقابت در سطح جهانی برسد، آنگاه تجارت خارجی، فارغ از مانع انحصار "مراکز"، برای توسعه اقتصادی همچون عامل مثبتی عمل میکرد.

پیداست که محتوای این نخستین نظریه‌های وابستگی، از پس پوسته "علم اقتصاد" و "رشد ملی"، چیزی جز چاره‌اندیشی سرمایه‌دار بومی‌ای نیست که با ورود به عرصه رقابت جهانی برای نخستین بار عظمت سرمایه‌های دائماً افزایش‌دهنده دیگران را لمس کرده و به غبطه دنیا دیدگان دچار شده است. محتوای غمخواری برای توسعه اقتصاد ملی، همچون ناسیونالیسم و وطن پرستی متناظر با آن، درحقیقت تلاش سرمایه‌داران ملی برای تحکیم موقعیت و سودآوری سرمایه‌های ناقابل خویش، در برابر عظمت سرمایه‌های رقبای جهانی‌ای بود که دستکم از دو قرن پیش مشغول انباشتن سرمایه‌های خود بودند. در بازار داخلی یک کشور نیز اقشار مختلف

سرمایه و "شاخه‌های مختلف تولید از ابزارهای سیاسی و اجتماعی، از فراکسیون پارلمانی گرفته تا کسب نفوذ در نهادهای قضایی و مذهبی استفاده میکنند تا موقعیت خود را در رقابت بر سر تقسیم سود مساعدتر سازند. بهمین روال در عرصه جهانی سرمایه‌هایی که یگانه وجه مشترکشان زادگاه صاحبان آنهاست، بکارگرفتن دولت خویش، دولتی که نخستین فلسفه وجودی‌اش تضمین استثمار هموطنان در داخل زادگاه است، را در رقابت جهانی بر سر تقسیم مجموعه سودهای کسب شده از همه استثمار شدگان جهان، طبیعی‌ترین حق خود تلقی میکنند. نظریه وابستگی بیان توقعات سرمایه داخلی از دولت کشور خود در عصر غلبه بازار جهانی است.

ماه‌آزاء ایدئولوژیک این نظریه اقتصادی، ناسیونالیسمی است که در عرصه سیاست ایران نیز سیمایی آشنا بود: از قواعد بازی بازار جهانی مینالید. خواهان تحول "اقتصاد تک محصولی" بود، و حدیث نفت ایران، کالوچی اندونزی، مس شیلی، و گندم آرژانتین به یکسان جگرش را خون میکرد. قهرمان اولش را بجای تجار (از قماش تجار محترم مشروطه) اکنون بورژوازی صنعتی بومی میساخت. مبلغ "ایرانی جنس ایرانی بخر" بود، و هدف گسترش سرمایه صنعتی داخلی را با حکایات خفت دهنده‌ای از قبیل "سوزن را هم باید وارد کنیم" یک آرمان ملی جلوه

میداد. روه‌یای ذوب آهن داشت (که البته "انگلیسی‌ها نگذاشته بودند"). احساسات تاریک بیگانگترسی را دامن میزد و افتخارات موهوم ملی را غرغره میکرد، زیرا با سرمایه‌گذاری خارجی ضدیت داشت و کارکرد آنرا همچون تجاوز به ناموس خود تلقی میکرد، ناموسی که اگر او امروز توان بهره‌گیری از آنرا نداشت، میخواست تا فردای - انشاءالله - رشد و آمادگی سرمایه‌اش برای خودش محفوظ بماند. وانگهی، سرمایه خارجی برای تولید چیزی می‌آید که در بازار جهانی به صرفه باشد، یعنی برای همان نفت و مس و غیره. پس از نظر او این سرمایه‌گذاری نبود، "غارت" بود. اما اختلافش با سرمایه خارجی بر سر این بود که حاصل غارت کار کارگر و دسترنج زحمتکش را باید خود او، سرمایه‌دار "هموطن" تصاحب کند. به حکومت وقت دقیقاً برای پاسداری از همین غارت درون مرزی محتاج بود، اینرا بخوبی میدانست و همواره مراقب حرمت قانون و در چهارچوب قانون ماندن خودش بود. اگر گله‌ای از حکومت داشت این بود که "حمایت نمیکند" یا از فساد و دزدی و تجمل حکومت حرص می‌خورد که منابع گرانبائی را که باید به گردش اقتصاد و افزودن بر سرمایه داخلی کمک کند چگونه ریخت و پاش میکنند. نظریه وابستگی‌پریش و امثال او، در یک کلام، متناظر با این ناسیونالیسم لیبرالی بود.

نظریه‌های رادیکال وابستگی

این چشم‌انداز ناسیونالیستی در نیمه دهه ۶۰ با نظریه‌های جدید وابستگی که از نقد پربیش بر اقتصاد توسعه کلاسیک فراتر میرفتند بیانی چپ یافت.

نسخه امثال پربیش در عمل کارساز نشده بود. سیاست جایگزینی واردات، که جایگزینی کالاهای نیمه‌ساخته صنعتی بجای کالاهای صنعتی، و بمنظور راه انداختن تولید صنعتی در داخل بود، همچنان واردات کالاهایی را از کشورهای مرکز دنبال میکرد که همان قیمت انحصاری کذائی در موردشان صادق بود. از این گذشته، صنایع داخلی تنها با سوبسیدهای کلان دولت قادر به ادامه حیات بودند، و در نتیجه در سطح بازار جهانی هنوز

قادر به عرض اندام و رقابت نبودند. سیاستهای حمایت گمرکی دولت، با ممنوعیت ورود کالاهای مشابه خارجی، قیمت کالاهای صنعتی ساخت داخل را به ضرر مصرف کننده بالا نگاه میداشت. این البته سود خوبی برای صاحبان صنعت داخلی بهمراه داشت، اما قیمت بالا موجب پائین آمدن تقاضا بود که درحقیقت برای گسترش صنایع داخلی، یعنی برای سرمایه‌گذاری سودهای حاصله برای افزایش تولید، جائی نمیکذاشت. پس این سودها راه خود را به همان کشورهای مرکز پیدا میکردند، و در آنجا یا صرف سرمایه‌گذاری میشدند و یا، در اغلب موارد، صرف واردات کالاهای تجملی برای مصرف طبقه‌ای میگشتند که وسع

این تجمل را داشت، یعنی طبقه حاکم. در نتیجه همه اینها رشد صنایع داخلی ناچیز بود، آن مرحله خیز (take-off) کذائی، تا جائی که به توسعه صنعت داخلی مربوط میشد، روی نداده بود. بسیاری از کشورهای جهان سوم هنوز همچنان کشورهای توسعه نیافته محسوب میشدند، و حتی در مقایسه با رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته، از سابق نیز توسعه نیافت‌تر بودند.

از این مهمتر، آنجا نیز که درجه‌ای توسعه اقتصادی روی داده بود، یعنی در کشورهایی که اکنون "کشورهای در حال توسعه" نامیده میشدند، این توسعه اقتصادی ابتدا نتیجه رشد سرمایه داخلی و شکل گیری یک بازار داخلی نبود، بلکه برعکس نتیجه ورود و عملکرد سرمایه‌های خارجی بود. توسعه اقتصادی، آنجا که انجام گرفته بود، برخلاف نظریه‌های وابستگی متکی بر "بازار داخلی" محبوب آنها نبود. پس معضل توسعه نیافتگی اقتصاد ملی، ملی بمعنای لنوی کلمه، یعنی عدم رشد سرمایه ملی و عدم شکل گیری بازار داخلی، میباید یکبار دیگر تبیین میگردد.

مکتب رادیکال وابستگی با وظیفه توضیح این وضعیت و یافتن راه برون رفت دست به گریبان شد. نظریات جدید وابستگی در دو جنبه از نظریات پیشین فراتر میرفتند. اول اینکه با تاکید بر تقسیم کار جهانی تحمل شده بر کشورهای جهان سوم نتیجه میگرفتند که نفس ادغام این کشورها در بازار جهانی، اقتصاد آنها را وابسته به کشورهای پیشرفته مرکز ساخته است. به این ترتیب نظریات جدید با کش دادن نقد پربیش به تجارت خارجی مدعی شدند که نه فقط مبادله مواد خام پیرامون با کالاهای صنعتی مرکز، بلکه اساساً نفس تجارت خارجی یا مرکز و ادغام در بازار جهانی باعث میشود تا اقتصاد کشورهای پیرامونی وابسته به آنها باشد و در رابطه با نیازهای کشورهای پیشرفته مرکز شکل بگیرد.

دومین جنبه تازه این نظریات، که هسته اصلی رادیکالیسم آنرا تشکیل میداد، این بود که در عین اینکه وابستگی نتیجه عملکرد اقتصاد جهانی، و به این معنا نتیجه دخالت یک عامل خارجی در سیر اقتصادی این کشورهاست، اما در سطح داخلی کشورهای پیرامونی نیز منعکس شده و ماه‌آزاء درون - کشوری خود را دارد. پس توسعه اقتصادی

در کشورهای جهان سوم، نه فقط با موانع خارجی بازار جهانی روبروست، بلکه از لحاظ داخلی نیز موانعی در سر راه خود دارد. این جنبه بخصوص از نظریات اولیه وابستگی غایب بود.

برای منسلل ساختن این نظریه، تئوریهای متنوعی عرضه شد. سمیر امین، از معروفترین نظریپردازان مکتب وابستگی، تاثیر انحصار قیمت‌های صنعتی و تقسیم کار تحمیلی بر جهان سوم را در سوق دادن این کشورها به تولید مواد خام و محصولات کشاورزی از پربیش می پذیرد. اما فراتر از پربیش نتیجه میگیرد که این وابستگی ابقاء شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری، تولید به شیوه فئودالی و یا قبیله‌ای، را الزامی میکند. وابستگی اقتصادی، به این ترتیب، مانعی بر سر راه توسعه سرمایه‌داری میکندارد. از همینجا سمیر امین نتیجه میگیرد که بر سر راه توسعه اقتصادی در پیرامون موانع درونی ساختاری موجود است که تحلیلهای امثال پربیش به آن توجه نکرده بودند. این موانع داخلی را میتوان چنین لیست کرد: ضعف بورژوازی صنعتی، تفوق بورژوازی سوداگر، وجود یک بورژوازی کمپرادور (بمنابه کارگزار سرمایه‌های خارجی و امپریالیسم)، ابقاء قدرت اقتصادی و سیاسی فئودالها بعنوان متحد طبیعی انحصارات امپریالیستی، و غیره (۱).

یکی دیگر از صاحب نام‌ترین نظریپردازان مکتب رادیکال وابستگی، آندر گوند فرنگ است. تحلیل فرنگ با امین از این لحاظ متفاوت است که او بازار جهانی را یک پدیده واحد و یکپارچه میداند، و از اینرو هر کشور پیرامونی را، به سبب تولید برای این بازار واحد سرمایه‌داری، واجد شیوه تولید سرمایه‌داری، اما از نوع وابسته آن، میداند. عقب افتادگی کشورهای پیرامونی، در تبیین فرنگ، برخلاف نظر سمیر امین، به سبب ابقاء شیوه تولید فئودالی نیست، بلکه از اینجا نشأت میگیرد که کشورهای "سرمایه‌داری وابسته" در بازار واحد جهانی سرمایه، قطب استثمار شونده‌اند. تولید در سطح جهانی صورت میگیرد، و منطقه انباشت سرمایه در "مرکز"، یعنی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است، نه در پیرامون. بنابراین توسعه نیافتگی پیرامون، اساسا شرط لازم تولید سرمایه‌داری در سطح جهانی، و شرط انباشت در مرکز است. توسعه نیافتگی یک نتیجه

الزامی و اجتناب ناپذیر یک رابطه استثماری است، و در این رابطه بازتولید میشود. نتیجه برای جهان سوم، توسعه "توسعه نیافتگی" است (۲).

یک تئورسین مشهور دیگر در این مکتب امانوئل است، که تلاش کرد تا از لحاظ تئوریک نشان دهد که به سبب تفاوت میزان باآوری در مرکز و پیرامون، هرگونه مبادله بین اینها متضمن نابرابری است. بروایت امانوئل، در حقیقت نفس تجارت کشورهای جهان سوم با کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته سبب میشود تا حاصل استثمار کارگران جهان سوم نصیب بورژوازی آنجا نشود، بلکه به چنگ بازرگانان و تولید کنندگان کشورهای مرکز درآید. کار امانوئل در محتوی توضیح نظری تبیین‌های امثال سمیر امین و گوند فرنگ است و چگونگی استثمار کشورهای مرکز از پیرامون را تبیین میکند (۳).

عصاره رادیکالیسم این نظریات در مفهوم جدید "دولت وابسته" است. چگونگی استنتاج این مفهوم را از نقد برنامه ناموفق پربیش میتوان این چنین خلاصه کرد:

اگر نرخ رشد صنایع داخلی قابل ملاحظه نبوده، به این سبب است که بازار داخلی، در تفکیک و تقابل با بازار جهانی، نتوانست در این کشورها آنچنانکه باید شکل بگیرد. علل این امر متعدد است: ۱ - تضادی داخلی پائین است، چراکه سطح درآمد توده‌ها پائین است. حال یا به سبب ابقاء شیوه فئودالی که بخش اعظم جمعیت، دهقانان، در آن قدرت خرید بسیار ناآزلی دارند، و یا همچنین به سبب وجود مناطق و دیکتاتوری که فعالیت اتحادیه‌های کارگری را غیرممکن کرده، و نتیجتا دستمزدها را در سطح پائینی نگاه میدارد. در نتیجه این عوامل، سطح درآمد، سطح مصرف، و بنابراین سطح تقاضا پائین است و انگیزه‌ای برای گسترش صنایع داخلی نمیمانند. ۲ - مخارج گزاف رژیم‌های حاکم، و ریخت و پاش کمپرادورها، در خرید اجناس لوکس خارجی، یا تسلیحات نظامی، عامل دیگری است که منابع گسترش اقتصادی را بجای سرمایه‌گذاری در داخل، به جیب انحصارات و مراکز مهربزد، ۳ - واردات کالاهای نیمه‌ساخته صنعتی، مبادله‌ای نابرابر است که سودهای تحصیل شده در داخل، یعنی منابع گسترش سرمایه‌گذاری داخلی را به کشورهای مرکز انتقال میدهد.

تمام این عوامل با مقوله "دولت

وابسته" تو ضیح داده میشود. انحصارات چند ملیتی مرکز، به یمن موقعیت برتر خویش در بازار و تجارت جهانی، در کشورهای پیرامونی ساختار کلاسیک سرمایه‌داری را در شکل دفرمه‌ای مستقر میکند. یعنی یک لایه معینی از بورژوازی، کمپرادورها، خلق میشوند که، بعضا همراه با حاکمیت تقویت شده فئودالها، در عملکرد و سود بردن سرمایه‌های خارجی و انحصارات سهیم‌اند. اینها طبقه حاکم در سرمایه‌داری وابسته‌اند. این رژیم وابسته برخلاف منافع سرمایه ملی و توسعه اقتصاد ملی عمل میکند. مخالف و مانع یک اصلاحات ارضی است که بسود دهقانان تمام شود، مانع فعالیت اتحادیه‌های کارگری است، برای حفظ خود در قدرت، برای حفظ موقعیت ممتاز اقتصادی خود، و برای تامین منافع انحصارات، سرکوبگر آزادی، و ذاتا دیکتاتورمنش است. دولت وابسته، دولت سرمایه ملی نیست، دولت انحصارات است، خائن است. (یکی از نتایج همین تحلیلهای فئودالی حمله به محمد رضا شاه بعنوان "شاه خائن" بود، انگار که شاه غیر خائن، شاه ملی گرا، دیگر موجبی برای ضدیت نداشت.) هر درجه‌ای از رشد و توسعه اقتصادی که توسط این رژیم‌ها عملی شود (که درحقیقت بسیاری از کشورهای پیرامونی در این فاصله شاهد گسترش سرمایه‌داری بودند) بمعنای توسعه سرمایه‌داری وابسته است. که تنها انحصارات و کمپرادورها از آن نصیب خواهند برد، نه توده‌های مردم. توسعه اقتصادی واقعی، توسعه اقتصاد ملی و داخلی است.

مطابق تحلیل نظریه‌های رادیکال وابستگی راه چاره توسعه نیافتگی اقتصاد ملی برای کشورهای پیرامونی قطع وابستگی بود. از لحاظ اقتصادی این قطع وابستگی متضمن اینها میباشد: ملی کردن سرمایه‌های خارجی، اصلاحات ارضی (آنچنان اصلاحات ارضی‌ای که یک طبقه وسیع کشاورز خرده مالک را شکل دهد تا درآمد آنها محرکی برای گسترش بازار داخلی گردد)، ایجاد اتحادیه‌های کارگری (باز بمنظور بالا بردن سطح معیشت کارگران، بعنوان محرکی برای گسترش بازار داخلی)، پایان دادن به واردات کالاهای صنعتی نیمه ساخته (برچیدن صنایع مشهور به صنایع مونتاژ)، پی افکندن صنایع سنگین، و از این قبیل. اما، مهمتر از همه، از لحاظ سیاسی، پیش شرط این اقدامات سرنگون کردن حکومت وابسته بود.

در مقابل تقویت نمودند.

ملاحظه بازتاب نظریه‌های رادیکال وابستگی، بخصوص آنگاه که واژگان مارکسیستی - سوسیالیستی را نیز وام می‌گرفتند، در جریانات سنتی مدعی کمونیسم، یعنی جریان اردوگاه شوروی و منشعبین از آن، دشوار نیست. تئوریسینهای اردوگاه شوروی (این به اصطلاح "جهان دوم") به دلالی کاملاً قابل فهم به تئوریهای که قطع وابستگی جهان سوم را از رقبای جهان اول ایشان توصیه میکرد خوش آمد گفتند. در افزوده تئوریسینهای جریان اردوگاهی به نظریه‌های وابستگی، بنحو کاملاً قابل پیش بینی‌ای، این بود که کومکون (یعنی بازار مشترک شوروی و کشورهای اروپای شرقی) را بعنوان آلترناتیو بازار جهانی تقدیم جهان سوم نمایند. (باینکه چرخش جاری پرسترویکا و گورباچف به ادغام در بازار جهانی این آلترناتیو را اکنون عتیقه ساخته، اما در پلتفرم احزاب هوادار اردوگاه در کشورهای جهان سوم "قطع وابستگی به امپریالیسم" و همکاری اقتصادی با اردوگاه سوسیالیستی" بعنوان تنها راه ختم وابستگی و تضمین توسعه اقتصادی هنوز باقی مانده است.) نتیجه سیاسی متناظر با این، تزی رسوای "راه رشد غیر سرمایه‌داری" یا "سمتگری سوسیالیستی" بود که برطبق آن شوروی و اردوگاهش از هر رژیم قصاب و ارتجاعی‌ای که سرمایه‌های غربی را ملی کند و با شوروی باب تجارت را بکشاید، با آب تطهیر "خرده بورژوازی ضدامپریالیست" با آغوش باز استقبال کردند. چینی‌ها نیز پس از انشعاب از بلوک شوروی در دهه ۶۰، بنوبه خود نظریه‌های وابستگی و نتایج سیاسی آنرا بسیار موافق خط مشی خود، که تلاش برای پرچمداری جنبشهای آزادیبخش بود، یافتند. هر چند سیاست خارجی چین بسرعت بسمت رفع کدورت و نزدیکی با ببر کاغذی آمریکا چرخید، اما یک رشته جریانات پوپولیستی ملهم از مائوئیسم در بسیاری از کشورهای جهان سوم استراتژی انقلاب خلق علیه امپریالیسم و متحدین کمپرادور- فئودال آنرا تعقیب کردند. آنچه در اینجا بنام سوسیالیسم و مارکسیسم تبلیغ میشد بی پرده‌پوشی خود را وارث پیگیر ناسیونالیسم و آرمانهای بورژوازی ملی میدانست، و در سطح برنامه‌های اقتصادی خود برای قطع وابستگی، فراتر از اصلاحات ارضی ضد فئودالی، و رشد سرمایه‌داری خصوصی

بقیه در صفحه ۳۳

در این برنامه ذینفع باشد و تحقق آنرا بخواهد، یعنی بورژوازی ملی، حتی به اعتراف نظریه پردازان این مکتب ضعیف بود (درواقع اساساً چنین نیروی اجتماعی‌ای وجود نداشت). از اینرو رسالت تحقق این برنامه، به تصریح تئوری پردازانی از قبیل امین و فرنگ، بردوش "خرده‌بورژوازی" افتاد، تا "خلق" را در مبارزه ضدامپریالیستی - ملی، رهبری کند. یک نتیجه طبیعی این جابجائی طبقه‌ها در این تئوری این بود که بخش دولتی اقتصاد برای تحقق قطع وابستگی اهمیت زیادی مییافت. حال که "بورژوازی ملی"، یا به گفته نظریه پردازان این مکتب، بخصوص بورژوازی ملی صنعتی، ضعیفتر از آن بود که بتواند توسعه اقتصاد مستقل را با منابع و سرمایه‌های لاغر خود عملی کند، دولت غیروابسته و خلقی‌ای که بر سر کار می‌آمد میباید این وظیفه را عمدتاً بردوش خود بگیرد. روایات افراطی این دیدگاه هوادار سرمایه‌داری دولتی وسیع بودند. این نیز خود عاملی شد تا برنامه‌ای که با قصد اعلام شده توسعه سرمایه ملی طراحی شده بود داعیه سوسیالیستی یا دستکم سمتگری سوسیالیستی را بخود الصاق کند:

استراتژی‌های سیاسی

کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تخطئه می‌کرد (و نظریه پردازانی از قبیل فالون، مارکوزه، امین، و دیگران، هر یک بسادگی القایی چون فاسد شده، هضم شده در سیستم، رشوه گرفته و غیره را نثار طبقه کارگر "مرکز" کردند.) بانکار نقش محوری طبقه کارگر، یک رشته استراتژی‌های سیاسی بر مبنای الگوهای تجربیات جنبشهای آزادیبخش توسط کسانی چون رژی دبره (۴) فرموله شد. استراتژیهای سیاسی‌ای که با ادعاهای سوسیالیستی، کمونیستی، مارکسیستی، مزین بودند، و براساس ارتش دهقانی، تئوری کانون شورشی جنگ چریکی در روستا، یا دستجات کوچک چریک شهری بنا شده بودند. (مبنای تئوریک، محتوای سیاسی، و کارنامه اجتماعی این آخری در ایران کاملاً آشناست.) نظریه‌های رادیکال وابستگی، با تحلیلهائی که استعمار ملت و خلق را فرموله میکردند، این قبیل بی‌پاوری به مبارزه طبقه کارگر را دامن زدند و انواع سوسیالیسم‌های غیرکارگری را

ناسیونالیست‌های چپ، با وام گرفتن زبانی مارکسیستی، همین تبیین و همین هدف را با شعارهایی از قبیل "مرگ بر امپریالیسم و پایگاه داخلی آن" بازگو میکردند. اینکه چنین نظریه‌ای که منشا و محتوای آن آشکارا ناسیونالیستی و گره‌گشای معضل "سرمایه ملی" بود توانست انقلابی و حتی ظاهراً سوسیالیستی جلوه کند، دلائل چندی داشت. گذشته از اینکه تحقق چنین برنامه‌ای "ضریه‌ای به امپریالیسم" شمرده میشد، مهمترین خصلت این برنامه جدید قطع وابستگی، برخلاف برنامه پیشنهادی امثال پربیش، این بود که تحقق آن مستلزم یک انقلاب و سرنگونی رژیم حاکم بود. این نه فقط مناسب حال اپوزیسیون رادیکال در کشورهای مستقل جهان سوم بود، بلکه جناح ناسیونالیست چپ جنبشهای آزادیبخش (که بطور فزاینده‌ای از رهبری سنتی محافظه‌کار این جنبشها می‌گسست و در تقابل با آنها قرار میگرفت) نیز در این قبیل نظریات توضیح نظری‌ای برای وضعیت خود مییافت.

یک موجب دیگر برای ادعاهای شبه سوسیالیستی چنین برنامه ذاتاً ناسیونالیستی، این بود که آن نیروی اجتماعی که ظاهراً مهیاد

ظهور نظریه‌های رادیکال وابستگی همزمان بود با ظهور یک سلسله مکاتب سیاسی "جدید" که تحت عنوان عمومی "جهان سوم گرا" شناخته میشوند. نظریه وابستگی هم از این مکاتب متأثر بود و هم بنوبه خود بر آنها تأثیر گذارد. این ایام با گسترش جنبشهای مسلحانه آزادیبخش ملی و سربرکردن امواج انقلابی در بسیاری از کشورهای جهان سوم، و با اوجگیری جنبش دانشجویان، سیاهان، و بعدها جنبش زنان در اروپای غربی و آمریکای شمالی مقارن بود.

یک نمونه افراطی از این نظریه‌های "جدید"، بر مبنای تعمیم جهانی تاکتیکهای انقلاب چین، "محاصره شهرها از طریق روستاها"، مدعی بود که سرنوشت سیستم جهانی سرمایه‌داری در دست انقلابات جهان سوم است که روستای جهانی را در قبال شهرهای جهانی، یعنی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، تشکیل میدهد. روشن است که در نظریاتی از این قبیل مبارزه طبقه کارگر در

اخبار و گزارشهای کارگری

اعتصاب کارگران در شرکت واحد

در تاریخ ۲۳ آبانماه کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران - منطقه شرق، در اعتراض به تصمیمات جدید مدیریت شرکت دست به اعتصاب زده‌اند. طبق این تصمیمات از جمله بهای کرایه اتوبوس در بعضی از مسیرها به دو تومان افزایش یافته و رانندگان موظف شده‌اند بجای بلیط، پول نقد دریافت کنند.

با افزایش سرسام آور جمعیت تهران و راه بندانهای مکرر و همچنین بعثت از کار افتاده بودن بسیاری از اتوبوس ها و کمبود لوازم یدکی، وضع سرویس اتوبوسرانی شهری در تهران بینهایت خراب است. شرکت واحد قدم بقدم سعی میکند کارگران و رانندگان را برای جبران این کمبودها به کار شاقتر و بیشتر وادار سازد. از جانب دیگر مسافرین که از وضع اتوبوسرانی بشدت ناراحت و عصبانی‌اند در موارد بسیاری پناحی اعتراضات خود را متوجه کارگران و رانندگان زحمتکش شرکت واحد می کنند. به رانندگان اتوبوس به این ترتیب از چند جهت فشار خردکننده‌ای وارد میشود.

اجتماع کارگران اخراجی

برای بازگشت به کار

در ماه شهریور، پس از جاری شدن سیل و وارد شدن خسارت به کارخانه دوغ آبیلی، مدیریت صد نفر کارگری را که در این کارخانه مشغول بکار بوده‌اند، بیکار میکند. کارگران به مدت چندین روز در مقابل در کارخانه اجتماع میکنند و خواهان بازگشت به کار و پرداخت حقوقهای معوقه خود میشوند. مدیریت، کارگران را تهدید میکند که اگر در مقابل در کارخانه تجمع کنند، پاسخ آنها را با اسلحه خواهد داد.

گفته میشود که کارگران بیکار شده، علاوه بر تجمع در مقابل کارخانه، برای اعتراض و شکایت به وزارت کار هم مراجعه کرده‌اند.

کارگران فلیپس انتخابات فرمایشی را تحریم کردند!

در تاریخ ۱۹ مهر ماه، در ساعت ۱۲، مدیریت کارخانه فلیپس اعلام میکند که تا یک ساعت دیگر، کارگران برای انتخاب و معرفی بازرسین شرکت تعاونی مصرف در سالن کارخانه جمع شوند. این دعوت مدیریت با تحریم عمومی کارگران روبرو شد. کارگران در اعتراض به اینکه، از پیش به آنان فرصتی برای تدارک انتخابات و معین کردن کاندیداهایشان داده نشده بود و با آگاهی بر اینکه مدیریت با فراخواندن یک جلسه فرمایشی انتخابات قصد تحمیل افراد مورد نظر خودش را دارد، کارخانه را ترک کردند. اعتراض کارگران به نحوه برپایی انتخابات شرکت تعاونی در ادامه به دخالت بیشتری از جانب کارگران منجر میشود.

پس از اینکه موضوع انتخابات تعاونی مدتی مسکوت میماند، قرار بر این میشود که کارگران روز ۲۹ آبان ساعت ۱۲ برای انتخاب هیئت مدیره جدید تعاونی، در سالن جمع شوند. کارگران این دعوت به اجتماع مجمع عمومی را هم که از بالای سر آنها صورت گرفته بود نمی پذیرند و با ترفتنشان ۴ سالن آنرا رد میکنند. در مقابل این عمل کارگران مدیریت و هیئت مدیره تعاونی اعلام میکنند که تعاونی بسته میشود. فشار کارگران آنها را مجبور میکند تا این تصمیم را پس بگیرند و تعاونی را باز کنند. روز بعد اعلام میشود که ۶ آذر مجمع عمومی برای انتخاب هیئت مدیره تعاونی برگزار میشود. چهارشنبه ۲ آذر یعنی پیش از رسیدن زمان انتخابات، کارگران مطلع میشوند اجناسی از اموال تعاونی که قیمتشان حدود ۳۰۰۰۰ تومان بود در حال خارج شدن از کارخانه است و در این کار مدیر عامل هم بطور جدی دست دارد. کارگران بمحض اطلاع از جریان این سرقت، اجتماع میکنند و از مدیر عامل میخواهند در اجتماع آنها حاضر شود و در این باره جواب بدهد. در این اجتماع، کارگران با دادن شعارهایی دست به افشاکاری از دزدی مدیر

عامل و مسئولین زدند و دیگر خواسته‌ایشان مثل ساختن مهدکودک در کارخانه، پیاده شدن طرح طبقه بندی مشاغل، توزیع سهمیه تلویزیون و رسیدگی به سایر دزدیهایی که از کالاها و کوبنها صورت گرفته، را طرح کردند و در باره آنها به بحث و گفتگو پرداختند. شورای اسلامی کارخانه سعی داشت کارگران را آرام کند. این اجتماع اعتراضی کارگران در آخرین لحظات ساعات کار به پایان رسید. کارگران بهنگام ترک محل با یکدیگر قرار میگذارند که به اعتراض ادامه دهند، پس از تعطیلات آخر هفته مجمع عمومی شان را مجددا برپا کنند، دزدها را رسوا کرده و سعی کنند از کارخانه بیرونشان بیاندازند.

قرقره زیبا: ۵۰۰ تومان جریمه

بخاطر یک روز غیبت

در شماره قبل "کمیونست" خبری در باره به اجرا درآمدن جرائم نقدی و اخراج در کارخانه قرقره زیبا منتشر کردیم. در باره همین موضوع خبر دقیقتری بدستمان رسیده است که در زیر میخوانید:

مدیریت قرقره زیبا مرداد ماه طی اطلاعیه‌ای اعلام میکند که چون "نظم و انضباط در محیط کار، احساس مسئولیت و انجام کار به نحو مطلوب، از ارکان اساسی تشکیل دهنده کار میباشد" مسئولین تصمیماتی در این باره اتخاذ کرده‌اند، یکی از این تصمیمات اخراج قطعی است. در اطلاعیه تصریح شده است که چنانچه غیبت های "غیر موجه" کارکنان در سال به بیست روز برسد، اخراج خواهند شد. تصمیم دیگر مسئولین، کسر جرائم نقدی سنگین بخاطر غیبت است. در اطلاعیه مدیریت همچنین اعلام شده است که از حقوق هریک از کارکنان به ازاء هر روز غیبت مبلغ ۵۰۰ تومان جریمه نقدی کسر خواهد شد.

مدیریت قرقره زیبا همزمان با اعلام این تصمیمها، آنها را به اجراء هم میگذارد و در اطلاعیه اسامی ۳ نفر را باین دلیل که "غیبتهای غیر موجه بیش از حد داشته و اخطارها و جرائم معموله نیز تاثیری در روند اصلاح آنان نداشته" اعلام میکند که باید، با کارخانه قطع رابطه کاری و تسویه حساب کنند، یعنی اخراج شوند. علاوه براین بانضمام، لیستی هم از اسامی ۱۸ نفر که در مرداد ماه از حقوقهایشان ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ تومان بابت

مخالفت و رویارویی با کارگران و مطالبات آنها، هنوز مناسب نمیبینند، به این رضایت میدهند که هرطور شده تشکیل شورای اسلامی را به لیست خواستهای کارگران لوله سازی اضافه کنند.

اجتماع کارگران مجدداً روز شنبه ۱۹ شهریور، در محوطه کارخانه برپا میشود. اما از این زمان تولید از سوی کارخانه متوقف میشود. انجمن اسلامی و مدیریت دعوایشان را به استناداری میبرند و افراد ژاندارمری هم به اسم حفاظت در کارخانه مستقر میشوند. تحت تاثیر این عوامل، اجتماع کارگران در کارخانه بتدریج از رونق میافتد. از قرار معلوم، تا هفته اول مهر وضع کارخانه همچنان در حالت پلاتکلیفی بوده است.

بیکارسازی ۸۰۰ کارگر کارخانه پاک وش

از آخر مهرماه، مدیریت کارخانه پاک وش به دلیل نبودن مواد اولیه، کارخانه را تعطیل اعلام کرد و از حدود ۸۰۰ کارگر کارخانه خواست که برای تسویه حساب به کارگزینی مراجعه کنند.

کارخانه پاک وش که مواد پاک کننده تولید میکند در شهر صنعتی کاوه (۱۰ کیلومتری جاده تهران - ساوه) واقع است. کارگران این کارخانه اکثراً پیمایی هستند و کارفرمای کارخانه پاک وش تاکنون عموماً از میان کارگران روستائی بصورت پیمایی استخدام کرده است تا هر موقع که بخواهد بتواند آنها را اخراج و از کار بیکار کند.

طبق خبر دیگری در بخشی از کارخانها که تولیدشان در خدمت جنگ سازمان یافته بود، اکنون با رکود و توقف کار، کارگران زیادی در معرض خطر بیکار شدن قرار گرفته اند.

کارگران در اعتراض به وضع

بد غذا دست از کار کشیدند

روز چهارشنبه ۹ آذر ماه، حدود ۱۵ نفر از کارگران کارخانه فیلیپس به دلیل فاسد بودن غذای کارخانه مسموم شدند. مسمومیت به قدری شدید بود که این کارگران بلافاصله به بیمارستان انتقال یافتند. بقیه کارگران در اعتراض به این بی توجهی مسئولین به مدت نیم ساعت دست از کار کشیدند. آنها علاوه

حراست کارخانه، از اواخر خرداد ماه امسال، اقدامات خود را برای بدست گرفتن کامل اهرمهای قدرت در کارخانه شروع کرد. مدیریت ابتدا گروهی از کارگران قدیمی و شناخته شده را اخراج میکند تا اعتراضات پراکنده کارگران را عقب براند و مانع شکل گرفتن این اعتراضات شود. پس از آن مدیریت به سراغ شرکاء مزاحمش در کارخانه، یعنی انجمن اسلامی میرود. حدود یکماه بعد، یعنی در مرداد ماه تعدادی از افراد انجمن اسلامی که آنها هم به نوبه خود مشغول خالی کردن زیر پای مدیریت نزد اربابانشان در استناداری و اطلاعات سپاه پاسداران بوده اند، توسط مدیریت اخراج میشوند. اعضای باقیمانده انجمن اسلامی که کلاه خود را پس معرکه می بینند به کارگران متصل میشوند و دعوت به اعتصاب و تحصن در محوطه کارخانه میکنند. کارگران برای مدت دو روز کار را متوقف میکنند و خواهان بازگشت بکارکلیه اخراجی ها میشوند.

با دخالت استناداری، سران انجمن اسلامی به کارخانه برگردانده میشوند. اما در مقابل پافشاری کارگران برای بازگشت دیگر کارگران اخراجی، تنها وعده داده میشود که "این مساله دنبال خواهد شد". پس از برگشت انجمن اسلامی، دعوای آنها با مدیریت همچنان ادامه مییابد. روز ۱۴ شهریورماه مدیر کارخانه و یکی از افراد انجمن اسلامی باهم درگیر میشوند و همراه با این نزاع، کارگران خشمگین هم برای گوسمالی دادن مدیریت به حرکت در میآیند. حدود ۳۰۰ نفر از کارگران به همراه عناصر انجمنی وارد ساختمان اداری میشوند. مدیر، چند تن از روسای اداری، و رئیس حراست کارخانه از دروپنجره فرار میکنند. رئیس حراست ضمن فرار با کلت شروع به تیراندازی میکند. پس از این درگیری ژاندارمری و افراد کمیته به کارخانه میآیند.

صبح روز بعد، ۱۵ شهریورماه، مدیریت با دادن یک اطلاعیه اعلام میکند که کارخانه به مدت ۱۵ روز تعطیل خواهد بود. علیرغم اعلام تعطیلی، کارگران روز چهارشنبه و پنجشنبه هم به کارخانه میروند و اجتماع میکنند. کارگران در این اجتماع در باره مطالبات خود حرف میزنند و خواست بازگشت کارگران اخراجی بکار، افزایش دستمزدها، حق سختی کار، و اجرای طرح طبقه بندی مشاغل را اعلام میکنند. عناصر انجمن اسلامی که این اوضاع را برای

روزهای غیبت کسر شده، آمده است طبق این لیست از حقوقهای مرداد ماه این تعداد ۱۲۵۰۰ تومان بعنوان جریمه غیبت کسر شده است.

در این سند هم چنین آمده است که به ۳۲۱ نفر معادل مبلغ ریالی ۵ روز مرخصی بعنوان پاداش "حسن انجام کار" پرداخت خواهد شد که بگفته اطلاعیه "منتشر کردن لیست این اسامی امکان پذیر نبوده است"!

مقاومت دستفروشان در مقابل با حمله ماموران شهرداری

در تاریخ ۱۵ آبانماه، در سه راه آذری، مامورین شهرداری اقدام به جمع آوری بساط دستفروشان میکنند. دستفروشان با کمک اهالی محل در مقابل این اقدام ماموران شهرداری مقاومت میکنند. و درگیری آغاز میشود. در جریان این درگیری تعدادی از مامورین شهرداری کتک میخورند. مزدوران کمیته به حمایت از مامورین شهرداری وارد صحنه میشوند و اقدام به دستگیری تعدادی از اهالی میکنند که با مقاومت مردم روبرو میشوند. به سرعت بر تعداد معترضین افزوده میشود. ماموران کمیته و شهرداری برای جلوگیری از پیوستن بیشتر اهالی به صفوف معترضین، تمام خیابانهای منتهی به این محل را مسدود کرده و از ورود افراد جلوگیری میکنند. در جریان این درگیری، یکی از سربازان از مردم حمایت میکند که با استقبال بی نظیر مردم روبرو میشود. مردم از اینکه موفق شده بودند در مقابل مامورین ایستادگی کنند، خوشحال بودند و شور و شوق همه آنها را فرا گرفته بود.

بازگشت بکار کلیه اخراجیها

و افزایش دستمزدها: خواست

کارگران لولهسازی خوزستان

از اواخر خرداد ماه امسال کارخانه لوله سازی خوزستان شاهد بالاگرفتن درگیریهای بین باند مدیریت و انجمن اسلامی، و یک سلسله اعتراضات کارگری بوده است.

مدیریت این کارخانه که در سال قبل منصوب شده است، پس از جمعوجور کردن افراد خودش در میان روسای اداری و

اخبار و گزارشهای کارگری

آنها را سر میدوانند و تلاش میکنند با وعده آنها را متفرق کنند. بالاخره زیر فشار اعتراض خانوادهها، مسئولین زندان تصمیم میگیرند ملاقات محدود زنان زندانی را مجدداً برقرارکنند. آنها از زندانیان سیاسی زندان زنان میخواهند که از بین خودشان چند نفر را معرفی کنند تا به آنها ملاقات داده شود. زندانیان نمی پذیرند و خواهان ملاقات همگیشان میشوند. آنها میگویند یا همه یا هیچ. با این مخالفت، زندانبانان خود به نوبت گروههای ده نفری انتخاب میکنند و اجازه ملاقات با خانوادههایشان را به آنها میدهند. مسئولین زندان در این ملاقاتها ترکیبی از زندانیان مجاز به ملاقات را انتخاب کردند که خانوادههایشان آشنایی با یکدیگر نداشتند و باینطریق سعی کردند مانع بوجود آمدن اعتراضات متحد و ارتباط بین آنها شوند.

زندانهای مرد از زمان آتش بس و ختم جنگ عموماً به سلولهای انفرادی انداخته شدهاند، ممنوع الملاقات هستند و خانواده این زندانیان حداکثر فقط میتوانند خبر زندهبودن فرزندان و بستگانشان را از زندانبانان بگیرند. خبر دیگری حاکی است زندانیان بندهای معروف به "جهاد" و "کارگاه" که گفته میشود توابعین مرد آنجا زندانی هستند از ۴مهر ماه ملاقات داشتهاند.

شکنجه و فشار بر زندانیان همچنان ادامه دارد و بازجوییهای مجدد براه است. زندانیان به هر بهانهای مورد شکنجه و آزار قرار میگیرند. مثلاً یک روز تعدادی از زندانیان را انتخاب میکنند و از آنها میخواهند نماز بخوانند. آنها اگر امتناع کنند به زور شلاق وادارشان میکنند. به بهانههای این چنین زندانیان زن آنقدر کتک و شلاق خوردهاند که بسیاری از آنها از ناحیه سر و چشم آسیب دیدهاند. مواد غذایی کافی به زندانیان داده نمیشود. بیاطلاعی زندانیان از حال و روز یکدیگر تحمل این اسارتگاهها را بیش از پیش شکنجهآور کرده است. فشار بر زندانیان سراسری است و در بقیه شهرستانها هم جریان دارد. بعنوان نمونه در نیشابور هم ملاقاتها قطع شده است و مدتها بسیاری از خانوادهها از طریق نگهبانان از سلامتی فرزندانشان مطلع میشدند.

روز هم سرشان باندازه کافی شلوغ بوده است. کمک چندانی به صاحب کار این شرکت نمی توانند بکنند. در نتیجه صاحب کار که در مقابل کارگران مصمم تنها مانده بود، ناچار می شود در برابر خواست کارگران تسلیم شود و افزایش دستمزدها را بپذیرد. افزایش دستمزدها بقرار زیر بوده است: دستمزد کارگران ایرانی از ۱۵۰ تومان به ۲۱۰ تومان، کارگران عراقی از ۱۰۰ به ۱۴۰، شاگرد بناها از ۲۰۰ به ۲۵۰ تومان و دستمزد استادکارها از ۵۵۰ به ۶۰۰ تومان.

جنایات رژیم در زندانها

اخبار بیشتری از جنایات رژیم در زندانها دریافت کرده ایم که جملگی حاکی از این است که، موج دستگیریها و کشتار در زندانها فروکش نکرده است و همچنان ادامه دارد. حملات رژیم برای دستگیری افراد سیاسی و "مشکوک" افزایش یافته و هر روز تعداد دیگری به زندانها روانه میشوند، هر روز تعداد دیگری به جوخههای اعدام سپرده میشوند. این جنایات در سکوت صورت نمیگیرد، در چنین شرایطی صدای اعتراض و مقاومت زندانیان هم به بیرون راه مییابد و خانوادهها هم به حرکات اعتراضی بهر شکل که امکانش را مییابند دست میزنند. اخبار جنایات رژیم در زندانها، اعتراض زندانیان و خانوادههایشان را میخوانید:

هفته اول آبان خبر اعتراض جمعی زندانیان سیاسی اوین به بیرون از زندان راه مییابد. این اعتراض همزمان است با انفجار مشکوکی که حوالی زندان اوین صورت گرفته است. مردم آنرا یک جنایت رژیم و کشتار جمعی زندانیان معترض میدانند و رژیم اعلام کرده است که انفجار مربوط به سهلانگاری بوده است که در یک معدن سنگ در سعادتآباد نزدیک اوین صورت گرفته است که منجر به منفجر شدن معدن و کشته و زخمی شدن تعدادی کارگر شده است. بسیاری از مردم ادعای رژیم را نپذیرفتهاند و اجساد متلاشی شدهای که در گورستانها دفن شدهاند را گواه این جنایت رژیم میدانند.

در اواخر مهر هنگامی که خانواده زندانیان در تهران برای ملاقات فرزندان و بستگانشان مراجعه میکنند، زندانبانان باز هم

براین، طوماری هم تهیه کردند که به امضای همه کارگران رسید. در این طومار مدیر امور اداری و سرپرستان آشپزخانه مسئول واقعه معرفی شده بودند.

در تمام طول این روز کارگران به اشکال مختلف دست به کم کاری زدند و تولید در کارخانه عملاً به حالت نیمه تعطیل درآمد. مدیریت در مقابل این اعتراض نتوانست عکس العملی علیه کارگران نشان دهد و ناچار شد خود به بیمارستان برود و خبر سلامتی کارگران مسموم شده را برای بقیه کارگران بیاورد.

وضع بد غذا در کارخانه فیلیس قبلاً هم مورد اعتراض کارگران قرارگرفته بود. کارگران فیلیس پیش از این واقعه در روز ۱۹ مهر ماه هم به وضع بد غذا اعتراض کرده بودند.

اعتصاب برای افزایش دستمزدها جنایات رژیم در زندانها

در نیمه دوم آذر ماه، کارگران یکی از شرکتهای ساختمانی در شهر سردشت - بنام شرکت پیرس هکس - برای افزایش دستمزدهایشان اعتصاب می کنند. پیشنهاد اعتصاب دستجمعی برای افزایش دستمزد ها یک روز قبل توسط عدهای از کارگران مطرح شده بود. این پیشنهاد پس از مشورت عده بیشتری از کارگران، مورد موافقت قرار می گیرد و به همه کارگران اطلاع داده میشود که فردا برای افزایش دستمزدها اعتصاب خواهد شد. روز بعد اعتصاب شروع میشود. اکثر کارگران و استادکارهای شرکت دست از کار می کشند. صاحب کار - مهندس پیمانکار پروژه - کارگران را تهدید می کند که چنانچه بسرکار بازنگردند نه تنها دستمزد مدتی که کارگران کار نکردهاند و در اعتصاب بودهاند را نمیدهد بلکه اعتصابیون را بعنوان اخلاک و ضدانقلابی به ارگانهای رژیم معرفی خواهد کرد. این تهدیدها کارساز نمی شود. کارگران به اعتصاب ادامه می دهند و خط و نشان کشیدن صاحب کار را با اعتراض بیشتر پاسخ می دهند. صاحبکار شرکت برای عملی کردن تهدیدهایش به شهر سردشت می رود تا برای شکستن اعتصاب از مقامات دولتی و نیروی آنها کمک بگیرد. مقامات دولتی در سردشت که گرفتاری های زیادی با مبارزات کارگران و زحمتکشان کردستان دارند و اتفاقاً در این

مبلغ و مدافع مطالبات کارگری شوید!

بهمه دارند. مبارک آن روزی که جمهوری اسلامی این رژیم جنگ و جنایت و بردگی با جنبش پرقدرد طلب خواهی کارگران به فاجعه دچار شود!

اما برای برپا کردن جنبش مطالباتی کارگران چه باید کرد؟ قطعاً خیلی کارها هست که زمین مانده و خیلی سنگها که باید از سر راهمان برداریم. اما کار مقدماتی - و شاید مهمترین و موثرترین کار - کاملاً در دسترس ماست و باید بیدرتنگ انجام بگیرد. و آن اینست که هر کارگری به مدافع و مبلغ و طلب کننده مطالبات عمومی کارگران تبدیل شود. کافی نیست وقتی که با کارگر از ۴۰ ساعت کار و افزایش دستمزد و آزادی اعتصاب صحبت میکنی فقط سر تکان بدهد و مثل اینکه از آرزوهای دورش سخن میگوئی با حسرت چشم به دهان شما بدوزد. بلکه این مطالبات و خواستهها را باید حقوق مسلم و بیچون و چرایهمین امروز خود بدانند. جنبش مطالباتی کارگران قبل از هر چیز اینست که زن و مرد و کودک و پیر در صفوف ما، با روحیه حق بجانب، با توقعات بالا، با خواست های روشن و شفاف و با عزم راسخ، در برابر کسانی قرار بگیرند که این ابتدائیترین حقوقشان را ربوده اند. جنبش مطالباتی ما کارگران قبل از هر چیز به این معنی است که همه کارگران در کارخانه، خیابان، در صف کوپن و اتوبوس در همه جا یک حرف را بزنند، در برابر هر بهانه جوئی و هر عوامفریبی، به استدلالهای ساده و دندان شکن مسلح باشند و حقیقتاً باور داشته باشند که حقوق غیر قابل بقیه در صفحه ۱۸

کارگران! دیروز به اسم جنگ، توقعات، خواستهها و حقوق و زندگی ما را درهم کوبیدند و امروز به اسم "پایان جنگ" و "بازسازی اقتصادی" و "آباد کردن مملکت شان"، همان کار را میکنند... از حکومت مفتخورها و جنایتکارها انتظاری جز این نمیرفت!

"مبادا فکر کنید جنگ تمام شده و حالا میتوانید نفس راحتی بکشید و یک شکم سیر بخورید و بیاد ۴۰ ساعت کار بیفتید! اینها برای مملکت فاجعه است!"

این خلاصه مودبانه نعره های موسوی اردبیلی در اولین نماز جمعه های بعد از آتش بس است. که دانسته یا ندانسته حرف ته دل سرمایه و دولت آن را به زبان می آورد... اما رژیمی که حتی "نفس راحت" و "شکم سیر" کارگر برایش "فاجعه" است، باید گورش را کم کند. تکلیف کارگران با چنین حکومتی کاملاً روشن است. باید پا روی سینه اش بگذارند و حق و حقوق خود را به زور از حلقومش بیرون بکشند... برپا کردن یک جنبش مطالباتی وسیع، جنبشی نه فقط برای شکم سیر و نفس راحت بلکه برای طلب زندگی شایسته آفرینندگان همه نعمات، زندگی با رفاه، آسایش و حقوق مسلم انسانی، دقیقاً همان کاری است که ما باید فوراً انجام دهیم. بلند کردن محکم و قدرتمند پرچم ۴۰ ساعت کار، آزادی اعتصاب، افزایش دستمزد، بیمه بیکاری و سایر حقوق کارگری مبرمترین وظیفه ای است که کارگران اکنون در دفاع از خود و فرزندانشان، برای بهبود زندگی شان و حتی برای تغییر کل اوضاع موجود

بلند میشود. این اعتراضات آنقدر بالا می کبرد که جلادان ناچار میشوند پاسداران مسلح شان را برای ساکت کردن صدای اعتراض به محل بفرستند.

در اعدام های این دوره اسامی زندانیان با سوابق مختلف وجود دارد. عده ای از آنها از زندانیان مقاوم و سرشناسی بودند که سالها در زندان های شاه و جمهوری اسلامی زندانی بوده اند. یکی از آنها بیش از ۱۵ سال بچرم فعالیت سیاسی زندانی بود. عده ای از زندانیان سابق که آزاد شده بودند میگفتند که از تسلیم شده ها و غیرفعالین و

از کشتار و اعدام زندانیان هم اخبار زیادی پخش میشود. در شاهی ۲۲ نفر و در ارومیه ۶ نفر اعدام شده اند. علاوه بر این، خیر اعدامهای جمعی و ارقام چند هزار نفره طی این دوره هم پخش شده است. گفته میشود تمام زندانیان سیاسی دو زندان در دو شهرستان اعدام شده اند و اعدامها منحصر به فعالین سیاسی نیست و در بین آنها هستند کسانی که جرمشان مثلاً نرفتن به سربازی بوده است.

اخباری از زندانها

طبق اخباری که دریافت کرده ایم در آذر ماه هم عده دیگری از فعالین سیاسی به جوخه اعدام سپرده شده اند و اسامی تعدادی از آنها از طرف مقامات زندانها اعلام شده است.

اوین: روز شنبه دوازده آذر ماه، اسامی ۶۰ نفر و فردای این روز یعنی سیزدهم آذر، اسامی ۳۰۰ تن دیگر که اعدام شده اند، اعلام میشود. روز چهاردهم همین ماه به ۴۵ خانواده زندانیان برگه هایی می دهند و از آنها میخواهند به کمیته مستقر در زندان مراجعه کنند و ساک و لباسهای زندانیان را تحویل بگیرند. باین طریق به این خانواده ها اطلاع داده میشود که بستگانشان اعدام شده اند.

در این روزها فضایی تاسف بار و غم انگیز در لوناپارک - محل اجتماع خانواده های زندانیان اوین - وجود داشت. بسیاری آخرین امید های خود برای رها شدن عزیزانشان را با خیر اعدامها از دست می دادند و بسیاری دیگر مضطرب و نگران پرس و جو می کردند. اما علیرغم این جو، برخی از خانواده ها با بازگو کردن آرمانها و مقاصدی که فرزندانشان در راه آنها جانباخته بودند و با دعوت کردن از خانواده های دیگر به مبارزه علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به آنها قوت قلب می دادند.

لوناپارک تنها صحنه عزاداری خانواده های زندانیان سیاسی نبود بلکه علاوه بر این صحنه فریادهای اعتراض و حق خواهی شدیدی علیه این جنایات شده بود. یکی از این روزها هنگامی که خبر اعدام چند نفر را پشت سرهم، اعلام می کنند، فریادهای اعتراض خانواده ها

حتی کسانی که چند روز بیشتر به پایان دوره محکومیت شان نمانده بود و مراحل قانونی آزادی آنها هم انجام شده بود، هم عده ای اعدام شده اند.

می گویند در زندانها بسیاری از محکومین به اعدام، در مقابل چشم بقیه زندانیان پدار آویخته شده اند. بقیه زندانیان هم در انتظار چنین احکامی هستند. شایع است که رژیم تصمیم گرفته است تمام فعالین سیاسی دستگیر شده در سال ۶۰ را اعدام کند.



نامه از یک رفیق کارگر :

مجمع عمومی تقویت کننده اتحاد کارگران

علیرغم اینکه امروز شاهد یک جریان سراسری بنام مجمع عمومی در جنبش کارگری هستیم، اما در بسیاری از کارخانجات هنوز از مجامع عمومی یک درک درست نیست. و هنوز در آغاز راهند. از جمله وجود یکسری از مجامع عمومی خودبخودی که از ضرورت اجتناب ناپذیر جامعه ما برمیخیزد هنوز نمایانگر جاافتادن سنت مجمع عمومی نبوده و ارتقاء خود این مجامع و دامن زدن به آنها موضوع بحث است. لذا ما نه تنها باید در فکر ارتقاء مجمع عمومی جاری باشیم، بلکه یک وظیفه مستمر و دائمی ما باید ایجاد مجمع عمومی و بشکل سنت درآوردن آنها در روند آتی باشد.

ببینیم از کجا باید آغاز کرد.

ما در سالهای ۶۰ به بعد برای اولین بار با این سؤال روبرو شدیم. آتموقع نه مجمع عمومی بعنوان یک ایده بشکلی که ما امروز در نظر داریم مطرح بود و نه کسی بر سر برگزاری آن اینهمه کوشش کرده بود و لذا در آغاز با توجه به سنت هیات امنایی همواره پیشروترین کارگران نیز در بهترین حالت خود را قیم تمام و کمال بقیه میدانستند. گاه انتظار داشتند بدون چون و چرا همه کارگران دنباله رو آنهاگشته و بدون نیاز به روشن کردنشان حرف آنان را حجت بدانند. این راست است که همواره رهبران کارگری در یک پروسه پر افت و خیز از طرف کارگران مقبولیت پیدا میکنند و طرف اعتماد کارگران میشوند، ولی کم نبودند به اصطلاح رهبرانی که بمرور با تکیه بر اعتماد کارگران به عوامل رژیم تبدیل شدند و یا به ساخت و پاخت با مدیریتتها پرداختند. بنظر من دوری رهبران عملی از کارگران و عدم اتکاء به نیروی خود کارگران نقش مهم و موثری در سازش رهبران عملی، بخصوص اگر درک اجتماعیشان هم کم باشد، دارد. بنابراین مجمع عمومی یک شکل موثر از دخالت و شرکت توده‌های کارگر در مبارزات جاری است که اتحاد کارگری را تقویت و استحکام میبخشد و در مبارزات همین چندین ساله اخیر این ظرفیتهای آن را

مشاهده کرده‌ایم. نقطه آغاز ما باید شروع از امکانات موجود باشد. مثلا حقوق مطالباتی کارگران، بواسطه اینکه همه کارگران از زاویه نیازهای روزمره خود همواره بدنبال سر درآوردن از حق و حقوق خود هستند میتوانند شروع خوبی باشد و رهبران کارگری میتوانند بطور مستمر کارگران را به شرکت در مجامع عمومی تشویق نمایند. استقبال از این مجامع عموماً جای شبهه ندارد. در همین مبارزات است که رهبران کارگری میتوانند به جای پاسخگویی انفرادی به کارگران، آنها را جمع کرده و یکجا پاسخ دهند و دراین پاسخهای جمعی است که همواره مسائل بیشتر مورد بحث قرار میگیرد و یک بحث عمومی بر سر همان مساله به اصطلاح کوچک پیش میآید. لذا تنها بدینگونه است که کارگران میتوانند مسایل جاری خود را بطور جدی و متحد به پیش برند و مجمع عمومی هرچه بیشتر تبدیل به سنت شده و در میان کارگران جا بیفتد. در تمام مجامع عمومی باید رهبران عملی سعی کنند به آراء کارگران بطور جدی عمل نمایند و بکوشند به رأی کارگران سمت و سو بدهند. اما باید متوجه باشند که باید کارگران خودشان در همان مجمع عمومی نتیجه نهایی را بگیرند. و رهبران کارگری باید به نتیجه‌ای که کارگران میگیرند عمل کنند. حال اگر چنین نتیجه‌گیری‌ای از نظر آنها نادرست باشد، باید آنرا توضیح دهند و در عمل به مجمع عمومی بعد واگذار کنند تا نتایج مشخص تصمیم گیرها معلوم شود.

با توجه به اینکه اکثریت کارگران مسایل جاری در این مجامع را مساله خود میدانند طبیعتاً نظرات از جانب افراد مختلف و از جمله رهبرانشان را مقایسه خواهند کرد و رهبران کارگری با شور و مشورت‌های جمعی در جمعهای قسمتی و غیره، میتوانند مسایل را پیگیری کنند و بطور خستگی ناپذیر در پی توضیح آنچه کصیح است باشند. بدینگونه است که کارگران بی‌صبرانه در انتظار مجمع عمومی آینده خواهند بود. چند مثال بزنم. مساله تعاونها امروز یکی از مسایل مهم

کارگران است. حال با توجه به مساله روز بودن آن برای کارگران و با توجه به اینکه در ارتباط با آنها کارگران مسایل زیادی در رابطه با هیاتهای مدیره مختلف، سازمانهای مربوطه آن از جمله اتحادیه امکان و وزارت کار و غیره دارند در نتیجه رهبران کارگری میتوانند همواره این مسایل را مطرح کنند، آنها را با کارگران به بحث بگذارند و یا اگر در هیاتهای مدیره این شرکت‌ها هستند، با اعتراض به وضعیت تعاونی مثل کمبود کالا، نوع تقسیم کالا و غیره اعلام مجمع عمومی نموده و در آنجا به مسایل بپردازند، آنها در همین راستا میتوانند خواهان پاسخگویی مسئولین تعاونی - که حق هر کارگری است - باشند و بخواهند آنها در مجمع عمومی شرکت نموده و مثلا در مورد نیارودن کالا و یا کم آوردن آن، مسایل مالی تعاونی، سود تعاونی، علت کم کاریهای تعاونی و هزاران مساله دیگر پاسخ بدهند. موفقیت‌های نسبی در این مجامع اگر بدان آگاهانه سمت داده شود، میتواند ایده مجمع عمومی را به کارگران آموزش دهد و اتفاقاً با تکیه بر همین موفقیت‌های نسبی است که میتوان اعتراضات دسته جمعی را نیز سازمان داد. یا در مورد صندوقهای مالی نیز اگرچه محدودتر اما بهمان گونه میتوان عمل کرد و اتفاقاً چون شرکت کنندگان در این صندوقها داوطلبانه قدم پیش میگذارند و بواسطه نیازهای ضروری و روزمره و عاجل است که دور هم جمع میشوند، لذا در مجامع خود میتوانند خصوصیت‌ها، صمیمیت‌ها و بهتر مسایل را طرح کنند. در این مبارزات رهبران کارگری میتوانند با گوش دادن به حرفها و نظرات همه کارگران و یا اعتراض کنندگان، کارگران معترض را بار بیاورند. و اتفاقاً در عمل دیده شده که این کارگران معترض هستند که همواره از رهبران خود، رهبرانی که بارها بر سرشان داد کشیده و از آنها انتقاد کرده‌اند، دفاع میکنند، نه از کارگر گوشه‌گیر و بقول معروف تأیید کن.

با استفاده از همین مجامع عمومی است که بطور مثال میتوان کارشکنیهای انجمنها و یا

قدرت طبقه کارگر در شکل اوست

بقیه از صفحه ۱۶

مبلغ و مدافع مطالبات کارگری

سلب کردن خود را طلب میکنند. جنبش مطالباتی کارگران یعنی اینکه همزنجیر ما وقتی با بیکاری روبرو میشود فقط به غرولند و دشنام به زمین و زمان رضایت ندهد، بلکه با صدای بلند و مطمئن بخواهد که بیمه بیکاری کافی، فورا به همه افراد آماده به کار تعلق بگیرد و همه اخراجیها بی‌مغلی سر کار برگردند. وقتی در صف نان و کوبین عمر عزیزش به هدر می‌رود، تنها به گریبان توزیع کننده نرسد، بلکه همه دور و بری‌هایش را متقاعد کند که تامین فوری مایحتاج عمومی توسط دولت، حق همه مردم است. و یا در مجمع عمومی کارخانه‌اش بلند شود و بازبانی ساده و با اعتماد به نفس، سیر تا پیاز احتیاجات کارگر را حساب کند و نشان بدهد که یک حداقل دستمزد مناسب دستکم ده برابر دستمزد فعلی است. وقتی در مطب دکتر بی‌مغلی‌اش میکنند و سرش میدوانند علیه اوضاع اسفبار بهداشت و درمان اعتراض کند و حقوق مسلم کارگر را بشناسد و طلب کند. جنبش مطالباتی کارگران به این معنی است که کودک دبستانی ما سر کلاس درس معلم و مدیر را سؤال پیچ کند که چرا این وضع ناهنجار تحصیل و آموزش و تفریح بچه‌ها! چرا این کلاس‌های ۷۰-۸۰ نفری و مدرسه‌های سه شیفته! و چرا این همه فقر و بدبختی و محرومیت!؟

بله، جنبش مطالباتی کارگران قبل از هر چیز به معنای وجود اعتقاد و آگاهی عمیق و صیقل خورده نسبت به حقوق مسلم کارگری در بین وسیعترین توده‌هاست. جنبش مطالباتی، یعنی طلب هر روز و هر لحظه این حقوق از سوی میلیونها زن و مرد کارگر است. جنبش مطالباتی ایمان عمیق توده‌های کارگر به حقوق مسلم و انکار ناپذیرشان است و عزم و اراده پایان ناپذیر برای مطالبه این حقوق و بدست آوردن آن است. وقتی دریای طلب خواهی کارگر از هر طرف موج برکشد هیچ قدرتی نخواهد توانست این اوضاع نکبت بار و سیاه را به اسم زندگی به ما تحمیل کند. تبدیل شدن تک تک کارگران به مبلغین و مدافعین خستگی ناپذیر مطالبات کارگری اولین قدم در راه برپا کردن جنبش وسیع مطالباتی است. و ما همه شما را به انجام این کار فرا میخوانیم!

مصطفی صابر

مجمع عمومی

جاسوسانی را که مسایل مطرح شده در مجامع عمومی را به بالاکیها گزارش میدهند، مطرح کرد. شوراهای اسلامی را بعنوان ارگانی که نه منافع کارگران بلکه منافع بالاکیها را در نظر دارد نشان داد و تصمیم گیرهای مدیریت را مورد اعتراض قرار داد. میتوان همها موضوع دیگر را در مجامع عمومی کارگران به بحث گذاشت و بدین گونه و در ادامه این حرکتها ایده مجمع عمومی را بیش از پیش جا انداخت. بنابراین باید در همه وقت بدنبال بوجود آوردن شرایط و امکانات جدید و شناخت مسایل گرهی کارگران باشیم و در گذر از این پروسه است که ما میتوانیم امکان ایجاد مجامع عمومی و نفع طبقاتی آنها را به کارگران آموزش دهیم، در گذر از این مبارزات است که رهبران واقعی کارگری شناخته میشوند، و باز در گذر از این مبارزات است که کارگران آموزش می بینند که در سرنوشت خود دخیل گشته و فعالانه شرکت نمایند و بالاخره رهبران کارگری جدیدی بار بیایند. چرا که وقتی در این پروسه رهبران کارگری سریعتر و قاطعتر عمل میکنند، رهبران کارگری جدید نیز قاطعتر و آکاهتر تربیت میشوند.

ما در پروسه عمل، بارها شاهد بوده‌ایم که رهبران کارگری خود، مجمع عمومی را بشکل یک آکسیون می‌بینند. بدین معنا که گویا حتماً مجمع عمومی باید مثلاً، برگزاری یک آکسیون، آنهم از نوع موفق آن باشد. یعنی خود از قبل قبایی برای تن آن دوخته‌اند که اگر این قبا تنش نرفت، آنرا مجمع عموم نمی نامند. اگر قدری مساله را باز کنم قضیه بیشتر روشن میشود. مثلاً اگر مدیریت کارخانه مجبور شود و برای برگزاری یک مجمع عمومی وقت بدهد، و یا کارگران با هزار مصیبت توانسته باشند وقت خود را برای تشکیل آن، جور کنند، اگر نتیجه مجمع عمومی نتیجه‌ای فوری و بلاواسطه نباشد، آنرا یک جمع شدن بی‌خاصیت می‌نامند. این اشخاص نتیجتاً باید در انتظار بمانند تا مجامعی ایده‌آل، آماده و حاضر بوجود آید و عملاً به جای رشد و ارتقاء دادن به این نوع مجامع در همان قدمهای اولیه خود عامل بهم ریختن مجامع میگردند. و طبیعتاً بواسطه احترام کارگران به این برخوردها در تصمیم گیری

کارگران نیز تاثیر میگذارند. در حالیکه، این درست است که هر جمع شدن تصادفی کارگران را نمیتوان مجمع عمومی کارگری به مثابه پایه شورای واقعی نامید. اما اگر این جمع شدن در یک روند عمومی، در خدمت جافتادن مجمع عمومی بعنوان یک ظرف ابراز وجود کارگری باشد، که کارگران آنرا برای حل هر مساله کوچک و بزرگ خود، چه اجتماعی و چه فابریکی برپا میکنند، دیگر میتوان به این حرکتها بعنوان یک نقطه عزیمت برای دامن زدن به جنبش مجمع عمومی و ارتقا آن نگاه کرد. مجمع عمومی آنگونه که ما میفهمیم، برای اینکه بتواند به یک سنت کار کارگران تبدیل شود، به یک دوره کار مشخص و جدی نیاز دارد. و باید از همین حالا به یک کار مستمر برای جاانداختن چنین سنتی بپردازیم. سنتی که فراتر از هر داد و بیداد منفرد و در بهترین حالت جمعهای تصادفی کارگری و کارگران پیشرو میباشد. و کار و انرژی بیشتری را طلب میکند، تا در آینده باز هم شاهد این نباشیم که به جای اتکاء به تشکل کارگری در گسترده‌ترین شکل آن، قهرمان سازیهای هیات امنایی رشد نماید و یا کارگران باز به انتظار یک تجربه جدید باشند. تکرار مکرراتی که سالیان سال شاهدش بوده‌ایم. از همین رو نیز باید فرق کار برای

جاانداختن چنین سنتی را با تشکیل مجمع عمومی بمثابه آکسیون تشخیص داد. کارگرانی که با تکیه بر تجربیات خود بخودیشان در سالیان سال، برای مقابله با خفقان و فشارهای طاقت فرسا دور هم جمع شده و مجامع عمومی خود را تشکیل داده‌اند، اگر این مبارزات آنها با یک آموزش و ترویج مستمری همراه نباشد، باز این سنت هیات امنایی است که سر برمیآورد. مثالی بزنم، زمانی یکی از کارگران که همواره در آکسیونهای کارگری میتوانست خود را مطرح کند، در انتخابات شرکت تعاونی، از جانب کارگران بعنوان بازرس انتخاب گردید. اعضای هیات مدیره اکثراً از کارگران پیشرو و آگاه بودند. برای آنها مهم بود که روحیات کارگران اعتراضی باشد و در برخورد به مسایل خودشان با احساس مسئولیت و پیکر باشند. در این میان اعتراضهای سرکر کارگران در رابطه با مسائل تعاونی که باید از کانال بازرسین عملی میگردد پیش کشیده میشد، اما این بازرس که خود از رهبران کارگران در کارخانه

اخبار و گزارشهای کارگری

وضعیت کارگران در کشورهای حوضه خلیج

جمعیت آماده بکار روبرو بودند، سیاست وارد کردن کارگر و متخصص از دیگر کشورهای آسیایی را به اجراء گذاشتند و بدنبال ایجاد بازار عظیم کار در خلیج، موجی از مهاجرت کارگران کشورهای آسیایی به منطقه خلیج آغاز شد.

مهاجرت کارگران از کشورهای مختلف بدلائل گوناگونی بوده است. بحرانهای اقتصادی، بیکاریهای گسترده، فقر، شرایط دشوار کار و دستمزدهای ناچیز و از سوی دیگر فشارهای سیاسی و اجتماعی در برخی از کشورهای کارگران را به امید وضعیت بهتر اقتصادی به این مناطق کشاند.

کارگران ایرانی بخش نسبتا کوچکی از نیروهای کار در خلیج را تشکیل میدهند. هم‌اکنون تنها در امارات عربی بیش از چهار میلیون کارگر مهاجر وجود دارد که عمدتا از کشورهای پاکستان، هندوستان، ایران، فیلیپین، سریلانکا، بنگلادش، افغانستان و ترکیه مهاجرت نموده‌اند.

این کارگران مهاجر بخش اعظم طبقه کارگر را در کشورهای حوضه جنوبی خلیج تشکیل میدهند. بطور مثال در عربستان سعودی، ۴۰ درصد کارگران شاغل، مهاجر هستند. در کویت، کارگران مهاجر ۶۰ درصد کل کارگران را تشکیل میدهند. در قطر و امارات عربی، بیش از ۸۰ درصد کارگران شاغل، کارگرانی خارجی هستند. این طبقه کارگر جوان بدلیل ویژه‌گیهای شکل‌گیری‌اش، چه در مناسبات درونی و چه در رابطه با سرمایه‌داران و کارفرمایان، با مشکلات متعددی روبروست.

کارگران به دو صورت قانونی و غیرقانونی در بکار مشغولند. کارگرانی که بصورت قانونی بکار مشغولند، اغلب با توافقات و قراردادهای رسمی بین دولت‌ها برای کار عازم این منطقه شده‌اند. برای کشورهای فقیر آسیایی، صدور کارگر، یک منبع درآمد محسوب میشود. این کشورها، با صادر کردن کارگر هم ارز خارجی بدست می‌آورند و هم

عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین و امارات عربی، کشورهای حوضه جنوبی خلیج فارس را تشکیل میدهند. در اذهان عمومی، این کشورها عمدتا با دلارهای نفتی، شیوخ پولدار، قصرهای افسانه‌ای و ماشینهای آخرین سیستم، هتلهای لوکس و گران و تکنولوژی مدرن تداعی میشوند. وجود منابع نفتی در این کشورها، سودهای کلان حاصل از آن و سرمایه‌گذاریهای وسیع در این منطقه، چهره این بخش از جهان عرب را چنان تغییر داده است که واقعیت زندگی در آنجا در پشت این چهره مدرن پنهان مانده است.

اما زندگی در آنجا نیز روی دیگری دارد. اگر از هر یک از آن چندین هزار کارگری که هر ساله از ایران و عمدتا از نقاط جنوبی کشور برای کار راهی این منطقه میشوند بپرسید، از بوجود آمدن یک طبقه کارگر بالنسبه وسیع در امیرنشینها صحبت خواهد کرد که در طی سالهای اخیر حاکمان این کشورها را اندیشناک کرده است. وجود این طبقه کارگر را دیگر هیچکس نمیتواند نادیده بگیرد. طبقه کارگری که بدلائل تاریخی شکل‌گیری‌اش، در این منطقه سرشار از ثروت، تحت برده‌وارترین شرایط بکار مشغول است.

طبقه کارگر در کشورهای حوضه جنوبی خلیج در طی ۳۰ سال اخیر شکل گرفته است. قبل از دهه ۷۰، ماهیگیری و صید مروارید، مهمترین راه تجارت در این منطقه محسوب میشد. اما با بالا رفتن قیمت نفت در سالهای ۷۰، سیلی از سود در کشورهای صادر کننده نفت و بویژه امارات عربی جاری شد. سرمایه‌گذاری وسیع در این منطقه، در مدت کوتاهی امارات عربی و دیگر کشورهای جنوب خلیج را به یکی از مهمترین مراکز تمرکز سرمایه در جهان تبدیل کرد. این فعل و انفعالات سرمایه در این منطقه، شکل‌گیری طبقه کارگر جدیدی را بدنبال داشت. کشورهای عربی منطقه که برای پیشبرد برنامه‌های اقتصادی و تاسیساتی خود با مشکل کمبود

بمحساب می‌آمد، بیش از یک ماه نتوانست در مقابل اعتراضات کارگری مقاومت کند و به پای فراخوانهای مجمع عمومی برود. زیرا برای این فرد، علیرغم نیت خوب و خوش قلبی‌اش، این آموزش، سختتر از آن بود که چند فحش آبدار به مدیریت بدهد و در نتیجه مجبور به استعفا شد. البته میتوان مثالهای زیادی زد، که همه نشان دهنده اهمیت حیاتی جانداختن مجمع عمومی و ایده‌های اساسی آن است. حال نکته مهمی که باید در اینجا بیشتر توضیح دهیم، مساله نتایج حاصله از برپایی این مجمع و تاثیر آن بر روی کارگران و رهبران کارگری است. اشاره کردم که اگر مجمعی با موفقیت پیش نرود نادیده گرفته میشود. مواقع زیادی پیش می‌آید که کارگران برای مذاکره با مدیریت و غیره دست به برگزاری مجمع عمومی می‌زنند. و بارها در این مجمع تصمیماتی برای پیشبرد یکسری از خواستها گرفته میشود. و گاه از مدیریت برای پاسخگویی، به مجمع دعوت میشود که معمولا اگر فشار کارگران نباشد، مدیریتها تن به آمدن نمی‌دهند. و یا مواقع زیادی نیز عده‌ای بعنوان نماینده موردی انتخاب می‌گردند تا موضوع مورد بحث را پیگیری نمایند. منتها بعضا این مجمع بدون اینکه هیچ نتیجه مشخصی حاصل گردد، تعطیل میشوند، بخصوص اگر رهبران با تجربه و صاحب اتوریته وجود نداشته باشند. در تمام این حالات مجمع عمومی برگزار شده، منتها درجه موفقیت آن در هر کدام از این مجامع متفاوت است. بخصوص تا زمانیکه مجمع عمومی با برنامه برگزار نشود کارگران هنوز آن اعتماد لازم را ندارند و نگران سازش نمایندگان منتخب خود خواهند بود و هزاران مساله دیگر. حال، گاه رهبرانی که در تلاش ایجاد مجمع عمومی هستند، با ندیدن نتایج مشخص و موفقیت آمیز ملموسی، فکر میکنند که گویا در عرصه کار خودشان هیچ عملی را انجام نداده‌اند و چه بسا اینگونه عوامل آنها

تشکیل مجمع عمومی منظم يك شعار كاملا عملي است

اخبار و گزارشهای گاوگری

ظرف سه سال آینده، ۳۳۰۰۰۰ کارگر پاکستانی که در امارات مشغول بکارند بیکار خواهند شد و دستمزد باقی آنها ۲۵ درصد پائین خواهد آمد. ۴ سال پیش کشورهای عربی صادر کننده نفت با توافق بین خودشان ۲۰ درصد دستمزد کارگران خارجی را پائین آوردند.

این ترس دائمی از اخراج، شرایط دشوار زیست و بیحقوقی کارگران در کنار پراکندگی و عدم همبستگی میان کارگران مهاجر، مشکلات زیادی را برای کارگران بهار آورده است. اما علیرغم تمامی این مشکلات، منطقه خلیج میتواند به محل تجمع دستاوردهای کارگران پیشرو کشورهای گوناگون تبدیل شود و محیطی باشد برای قوام یافتن احساس همبستگی بینالمللی کارگران. کارگران در این کشورها نیز، جز از طریق همبستگی و تشکل و مبارزه برای کسب حقوق حقه خود، قادر به بهبود وضعیتشان نخواهند بود. این وظیفه‌ای است که بر دوش کارگران پیشرو و انقلابی قرار دارد.



تحت بدترین شرایط به زندگی خود ادامه میدهند.

جدا از عدم همگونی شرایط کار که خود به رقابت میان کارگران دامن میزند، اختلافات زبان، فرهنگ و ملیت، نه تنها مانعی جدی در سر راه همبستگی کارگران بومی با کارگران مهاجر بوجود آورده است بلکه به ایجاد تفرقه و خصومت های ملی در میان خود کارگران مهاجر نیز دامن زده است. وجود تفرقه در میان کارگران، به کارفرمایان و سرمایه‌داران امکان داده است تا برده‌وارترین شرایط کار را به دلخواه خود به کارگران تحمیل نمایند. کارگران مهاجر حتی از ابتدائیترین حقوق اجتماعی نیز برخوردار نیستند. هیچ قانونی از آنها حمایت نمیکند. کارفرمایان با کوچکترین اعتراضی آنها را اخراج میکنند زیرا همیشه کارگر آماده بکار دیگری یافت میشود.

از سوی دیگر کارگران مهاجر دائما در خطر بیکارسازیهای دستجمعی قرار دارند. شغل آنها تابعی از فعل و انفعالات سرمایه در سطح جهان است. بطور مثال اخیرا سازمان بینالمللی کار اعلام نموده است که با کاهش قیمت نفت به بشکه‌ای ۱۵ دلار، در

کارگران خلیج

مشکل بیکاری شان را تخفیف میدهند. این "مزایا" به رقابت میان کشورها برای صدور کارگر دامن زده است. هر کشوری میکوشد تا با نازلترین سطح دستمزد و کمترین حقوق اجتماعی، کارگرانش را به سرمایه‌داران کشورهای حاشیه خلیج عرضه کند. و در میان این رقابتها دستمزد و زندگی کارگران است که قربانی میشود. کارگران مهاجر هر کشور بنا به شرایط توافق شده متفاوتی بکار مشغول میشوند. به این ترتیب شرایط کار، برای کارگران این منطقه بسته به اینکه از کدام کشور وارد شده باشند، متفاوت است. بطور مثال در حال حاضر در امارات عربی، کارگران بنگلادشی و سرلانکائی، ارزانهترین و بیحقوقترین کارگران بحساب میآیند. وضع کارگرانی که بصورت غیرقانونی مشغول بکارند، البته بمراتب دشوارتر است. این کارگران که نه مدرک اقامت دارند و نه هویت، برای سرمایه‌داران پرمنافعت ترند زیرا آنها را بدون هیچ قرار داد رسمی در بدویترین شرایط بکار میکینند. کارگران مهاجر غیرقانونی در حلیه‌آبادهای امارات عربی و

کارگران مطرح شد. حال در ادامه این روند و در تکامل این حرکت است که ما میتوانیم از تلاش برای تشکیل مجمع عمومی دائمی و فعال صحبت کنیم. تا اینجای کار هنوز قدمهای اولیه است، برای جاانداختن این مجامع باید این حرکت را بطور جدی ارتقا داد، تا آنجا که کارگران تشکیل مجامع عمومی کارگری را حق خود بدانند و این مجامع تبدیل به ظرف اعتراض و مبارزه کارگران گردد. طبقه کارگر همواره مساله دارد. این مسایل از سطوح ابتدایی نظیر شیر در کارخانه گرفته تا دستگیری رهبران کارگری و از آنجا تا فشارهای اجتماعی و سیاسی و... را دربر میگیرد. حال اگر در رابطه با همه اینها ما مجامع عمومی را فعال کنیم و در ارتقا آنها تلاش نمائیم، خواهیم توانست به کار مجامع عمومی کارگری شکلی دائمی و فعال دهیم.



سازمان دادن یک مجمع عمومی فعال و دائمی یک کار مستمر، دائمی و بدون انقطاع را طلب میکند. و این دوره نه تنها باید و لازم است طی شود، بلکه ضرورت حیاتی جنبش کارگری نیز هست. ما نباید با تکیه بر آن چیزی که هست خود را قانع کرده و به اینکه امروز یک جریان وسیع مجمع عمومی موجود است اکتفا کنیم. باید بطور مستمر و دائمی در ارتقا و بوجود آوردن این مجامع، که هنوز در آغاز راهند و عملا هر جا فشاری بر کارگران وارد میآید تشکیل میشوند بکوشیم. واقعیت این است که در جامعه کارگری ایران، بعد از ضربات سختی که جنبش شوراهای قبل از سال ۶۰ خوردند، و به درست بارها در جمعبندهای رادیویی حزب به اشکالات و علی شکست آنها اشاره شده است، جنبش مجمع عمومی نه به خاطر اینکه ما میخواستیم، بلکه دقیقا بواسطه نیاز کارگران برای پیشبرد مبارزاتشان برپا و در بین

مجمع عمومی

را قدری سرخورده کند. بنابراین باید این نکته روشن شود که الزاما هر مجمع عمومی آنگونه که ما میخواهیم پیش نمی رود، بخصوص اگر در آغاز راهیم. ما باید به این موضوع آگاه باشیم. وقتی مجمع عمومی ما بدون نتیجه مشخص به تعطیلی کشیده میشود باید علی ناموفق بودن آنرا جستجو کرد. باید به کارگران نشان داد که چرا ناموفق از مجمع عمومی بیرون آمده‌اند و از آنها درس گرفت و اتفاقا اگر همین جمع شدن در مجمع نبود هنوز چندین و چند قدم عقب تر از حال بودند. زیرا که به اشکالات کار خود باین زودپیا پی نمیبردند و در رفع آن کوششهای جدیدی را آغاز نمی کردند. حال ببینیم چگونه میتوان یک مجمع عمومی فعال و دائمی را سازمان داد.

زنده باد همبستگی بینالمللی طبقه کارگر!



در کردستان انقلابی...

اخبار فعالیت سیاسی-نظامی پیشمرگان

که علیه زندانیان سیاسی در ماههای اخیر براه انداخته است، ۲۸ تن از اعضاء، پیشمرگان و هواداران حزب کمونیست ایران را نیز در زندانهای سنندج و سقز تیرباران کرد. رژیم جنایتکار اسلامی در ابتدا تنها به تحویل دادن لباس و وسائل تعدادی از اعدام شدگان به خانوادههایشان اکتفاء کرد و از نشان دادن محل دفن آنها خودداری کرد. طبق گزارش کمیته حزب در سنندج، مزدوران رژیم اسلامی، به خانواده زندانیان اعدام شده اعلام کرد که حق برپائی هیچگونه مراسم ویژه‌ای را ندارند. ولی مردم مبارز شهر سنندج با بیاعتنائی به این تهدیدات، مراسم ویژه‌ای برای بزرگداشت خاطره این جانباختگان برپا داشتند. جمهوری اسلامی در مقابل این بیاعتنائی به تهدیداتش، بناچار اعلام کرد که خانواده جانباختگان فقط حق ۳ روز برپائی مراسم را دارند. طبق گزارش دیگری، هزاران نفر از مردم شهر و روستاهای سنندج، مریوان و سقز، در مراسم گرامیداشت رفقای جانباخته حزب شرکت کرده و محل مراسم را با تاج گل و عکس اعدام شدگان آراستند. در این مراسم، بیاد جانباختگان، یک دقیقه سکوت اعلام شد و سروهای انقلابی پخش گردید. شرکت کنندگان در این مراسم علناً نفرت و انزجار خود را از رژیم ابراز داشتند. طبق خبر، تحت فشار و اعتراضات خانواده اعدام شدگان، مقامات رژیم مجبور شدند محل دفن اعدام شدگان را به خانوادههایشان نشان دهند.

رفقای که در زندان سنندج اعدام شده‌اند عبارتند از: ۱- غلام حق بیان ۲- شهلا کلاهچویی ۳- هوشنگ زندی ۴- کیوان مهاجر ۵- جمال رضائی ۶- جمشید خزدوزی ۷- مختار (اهل روستای اوپهنگ) ۸- صباغ (اهل روستای باوه‌ریز) ۹- فرهاد حاجی میرزائی ۱۰- عطیه شریفی ۱۱- علی مرادی ۱۲- جمال اسکندری ۱۳- جبار سیدمرادی ۱۴- جمیل احمدی (آرام) ۱۵- شهریار حیدری ۱۶- حکمت اسماعیلی ۱۷- کمال سیدمرادی ۱۸- زمانه قادری (زاله) ۱۹- کمال نظری مقدم ۲۰- حبیب‌الله فاتحی ۲۱- کمال الیاسی ۲۲- ناصر هادی.

رفقای که در زندان سقز اعدام شده‌اند عبارتند از: ۱- صلاح رجیبی ۲- حسن حسنپور ۳- حسن آخروپ ۴- صلاح فیضی ۵- علی خاتونی ۶- کریم خوش قشلاق.

ما ضمن ابراز نفرت و انزجار از این

۳ - روز ۶ آذرماه، چند واحد از پیشمرگان گردان ۲۶ سقز، پایگاه نیروهای رژیم در روستای "وشه‌دره" از توابع سقز را محاصره و از فاصله ۵۰ متری سنگرها و استحکامات آنها بمدت ۱۵ دقیقه با سلاح گوناگون آتش باران کردند و تعدادی از افراد رژیم را کشته و تعداد دیگری را زخمی کردند. تعرض پیشمرگان بحدی سریع و غافلگیر کننده بود بطوری که مزدوران رژیم مستقر در پایگاه امکان هیچ عکس‌العملی را نیافتند. پایگاهها و افراد گروههای ضربت رژیم مستقر در منطقه درگیری - که از حمله پیشمرگان کومه مطلع شده بودند - از دور و بی هدف دست به تیراندازی زدند که خسارات و تلفاتی ببار نیاورد.

۴ - روز ۷ آذرماه، چند واحد از پیشمرگان کومه وارد روستای "سیف تاله" از توابع سقز شدند. پیشمرگان بعد از ایراد سخنانی و گفتگو با مردم این روستا، طبق برنامه قبلی، پایگاه نیروهای رژیم مستقر در این روستا را مورد تعرض قرار دادند. در این عملیات تلفاتی بر افراد رژیم وار - گشت و قسمتهائی از ساختمان پایگاه ویران شد.

۵ - ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه صبح ۹ آذرماه، پایگاههای "وشکلان" و "قامیشله" از روستاهای اطراف سقز، مورد تعرض واحدهای دیگری از پیشمرگان کومه قرار گرفت. در جریان این عملیات نیز به ساختمان و استحکامات این دو پایگاه خساراتی وارد گشت و تعدادی از افراد رژیم کشته و زخمی شدند. پیشمرگان بعد از اجرای این عملیات، همگی سالم از منطقه درگیری دور شدند.

اعدام ۲۸ تن از اعضاء و هواداران حزب کمونیست در کردستان

رژیم جنایتکار و ضدانقلابی جمهوری اسلامی، بدنبال موج کشت و کشتار بیسابقه‌ای

پیشمرگان کومه در ماههای آبان و آذر نیز، همچون ماههای قبل، به فعالیتهای سیاسی - نظامی خود در عمق مناطق اشغالی کردستان ادامه دادند. علیرغم فرارسیدن زودرس فصل سرما و بارندگی در کردستان، پیشمرگان در مناطق اشغالی مریوان، سنندج و سقز، با به‌اجراء در آوردن عملیاتی، ضربات دیگری بر پیکر مزدوران رژیم ضدانقلابی جمهوری اسلامی وارد آوردند. پیشمرگان کومه در فاصله ۱۵ آبانماه تا ۹ آذرماه، در ۵ فقره عملیات، مجموعاً ۶ پایگاه و مقر نیروهای رژیم را مورد تعرض قرار دادند. خلاصه این عملیاتها بقرار زیر است:

۱ - ساعت ۹ شب ۱۵ آبانماه، پیشمرگان کومه در منطقه مریوان، مقر نیروهای رژیم در شهرک کانی دینار را با سلاحهای سبک و نیمه‌سنگین درهم کوبیدند. در این عملیات ساختمان مقر برسر مزدوران مستقر در آن ویران گردید و تلفاتی بر آنان وارد شد.

۲ - ساعت ۲ و ۳۰ دقیقه روز ۱۹ آبان، چند واحد از پیشمرگان گردان فواد و تیپ ۱۱ سنندج، علیرغم بارندگی شدید و شرایط نامساعد جوی، سنگرها و استحکامات پایگاه نیروهای رژیم واقع در محور جاده بین روستاهای "هانی شیخان" و "انجیران" را زیر آتش سلاحهای سبک و نیمه سنگین خود قرار دادند. افراد مستقر در پایگاه که انتظار چنین تعرضی را نداشتند، سراسیمه شده و با دستپاچگی به هر طرف میدویدند. این عملیات مدت ۲ ساعت طول کشید و تلفات و خساراتی به مزدوران رژیم وارد گشت. افراد گروه ضربت رژیم مستقر در روستای "هانی شیخان" به قصد کمک به افراد پایگاه، به سمت محل استقرار پیشمرگان حرکت کردند. پیشمرگان با آتش سلاح خود آنان را در جای خود میخکوب کرده و امکان هر گونه پیشروی را از آنان سلب نمودند. پیشمرگان بعد از اجرای عملیات همگی سالم از منطقه درگیری دور شدند.

عمل جنایتکارانه و ضدانقلابی رژیم اسلامی پاسدار سرمایه، به رفقای حزب در کردستان، خانواده جانباختگان و مردم کردستان تسلیت می‌گوئیم.

اطلاعیه کمیته حزب در سنج درباره اعدام رفیق غلام حق بیان

طبق گزارش کمیته حزب در سنج، رفیق غلام حق بیان در شهریورماه امسال توسط رژیم جنایتکار اسلامی در زندان سنج اعدام شده است. رفیق غلام در شهریورماه ۶۶ در جریان یک درگیری زخمی و در محل استراحتش بدست مزدوران رژیم اسیر شد و تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت تا او را به تسلیم و همکاری با رژیم وادار نمایند. اعتقادات کمونیستی محکم و استوار رفیق غلام و ایمان عمیقش به حزب کمونیست و سوسیالیسم در وجود او نیروئی پدید آورد که توانست علیرغم زخمهای کشنده‌اش، شکنجه‌های وحشیانه و قرون وسطائی دژخیمان رژیم را تحمل کند و لب از لب نکشاید. در قسمتی از گزارش کمیته حزب در سنج آمده است: "... مقاومت و پایداری رفیق غلام در طول یکسال اسارتش در زندان سرکوبگران جمهوری اسلامی بحدی بود که صحبت و گفتگو در مورد آن بر سر زبان تمام مردم شهر بود. در زندانها نام رفیق غلام به زندانیان روحیه میداد. رفیق غلام یکبار با جسارت و فداکاری از زندان گریخت ولی متأسفانه بعد از چند روز دوباره دستگیرش کردند. اینبار وحشیانه‌تر از پیش شکنجه‌اش کردند. جنایتکاران جمهوری اسلامی که بعد از یکسال بکار بردن شکنجه نتوانستند اراده رفیق غلام را درهم بشکنند، سرانجام در شهریورماه امسال به جوخه اعدامش سپردند... رفیق غلام یک انقلابی کمونیست و زحمتکش فعالی بود که در طول ۱۰ سال مبارزه سیاسی و انقلابی، چه آنزمان که دوش بدوش توده‌های مردم برای نابودی رژیم شاه به میدان آمد و چه آنزمان که در برابر یورش وحشیانه جمهوری اسلامی به جنبش انقلابی مردم کردستان اسلحه بردوش گرفت، از هیچ فعالیتی دریغ نکرد. رفیق غلام در سال ۵۹ به صفوف پیشمرگان کومله پیوست...".

ما جان باختن رفیق غلام حق بیان،

عضو حزب کمونیست ایران و پیشمرگ کومله را به رفقای حزب در کردستان، خانواده‌اش و مردم کردستان تسلیت می‌گوئیم.

اخبار مبارزات توده‌ای

اعدام انقلابی یک مزدور رژیم در شهر سردشت

شب ۲۵ مهرماه ۶۷، یک مامور اطلاعاتی رژیم بنام عثمان بریازی در شهر سردشت، توسط مبارزین این شهر اعدام انقلابی گردید. این مزدور در مدت چند سال گذشته، در همکاری و خدمت به ارگانهای جاسوسی و سرکوبگر رژیم در سردشت نقش فعالی داشت و مهربانی مهم و قابل اعتماد برای رژیم بود. نامبرده در عرض سه سال گذشته نقش مهمی در ایجاد و گسترش شبکه‌های جاسوسی و اطلاعاتی برای رژیم در سطح منطقه داشت و اعدام انقلابی او موجب شادی و سرور مردم شهر و روستاهای اطراف گردید.

کمیود نان و گرانی در شهرهای کردستان

طبق گزارشهایی از شهرهای دیواندره، مهاباد و پیرانشهر، مشکل کمیود نان و گرانی آن در بازار آزاد، یکی از مشکلات عمده مردم این شهرهاست و بخصوص بر کارگران و زحمتکشان کردستان فشار سنگینی وارد آورده است. رژیم تاکنون هیچ فعالیت و تلاشی برای رفع این مشکل و تامین نان مردم این شهرها نکرده است.

در شهر دیواندره در حالیکه مردم شهر از کمیود آرد و نان در مضیقه هستند، نانوائیهای شهر از طرف نیروهای رژیم تحت فشار قرار گرفته و مجبور گشته‌اند که قبل از هرکس نان مزدوران مسلح را تامین کنند. مردم این شهر بدینگونه برای دریافت ۵ عدد سهمیه نان خود، باید ساعتها در صف نوبت انتظار

بکشند. در بازار آزاد مقدار زیادی آرد وجود دارد که قیمت هر گونی آن بیش از ۹۰۰ تومان است. و این در حالی است که نانوائیها علت تعداد کم سهمیه نان مردم را کمیود سهمیه آرد دریافتی خود از طرف "شورای نان و آرد" دیواندره اعلام کرده‌اند. در شهرهای مهاباد و پیرانشهر نیز - طبق گزارشها - وضع از همین قرار است و مردم این شهرها از ساعت ۴ صبح برای تامین نان خود باید صف بکشند. در شهر پیرانشهر قیمت هر عدد نان در بازار آزاد ۳ تومان است. همچنین در اکثر شهرهای کردستان کمیود نفت و گازوئیل با توجه به سرمای شدید بر دیگر مشکلات زندگی روزمره مردم افزوده است. بهای نفت و گازوئیل در بازار آزاد بحدی گران است که تامین آن برای کارگران و زحمتکشان کردستان بسختی ممکن است. قیمت یک بشکه نفت به ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ تومان و گازوئیل به ۱۳۰۰ تومان رسیده است.

بروشنی پیداست که رژیم و مزدوران چیره‌خوارش از طریق خودداری از تحویل سهمیه مکی آرد به نانوائیها و همچنین سایر کالاها و فروش آنها در بازار آزاد، به اختلاس، دزدی و پر کردن جیبهایشان میپردازند. برای کارگران و زحمتکشان کردستان که نان خالی غذای اصلی شان است، این وضعیت مشکلات فراوانی برای آنان ایجاد کرده است.

مبارزات آوارگان جنگی در مریوان و بانه

آوارگان جنگی منطقه مریوان، که تعدادشان از هزاران تن میگذرد، طی چند ماه گذشته، مبارزات دستجمعی و گسترده‌ای برای دریافت حق آوارگی و دریافت هزینه تعمیر منازل ویران شده‌شان داشته‌اند. طبق گزارش کمیته حزب در مریوان، روز ۸ مهرماه، تحت فشار این اعتراضات مداوم، مدیرکل و مقامات مسکن و شهرسازی استان کردستان و فرمانداری مریوان، در مسجد جامع حاضر شده

زنده باد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش!

ولی باز به وعده دادن پرداختند. آنان اعلام کردند که دولت هزینه مربوط به تعمیر مسکن خسارت دیدگان را پرداخت خواهد کرد. بعد از این جلسه تنها به تعداد بسیار معدودی خسارت پرداخت شد و مقامات رژیم تلاش کردند تا با منتظر نگهداشتن اکثریت بالائی از مردم، از دامنه اعتراضات آنان بکاهند و از شکل گیری تجمعات آنان ممانعت بعمل آورند. در ناحیه بانه نیز، مزدوران رژیم مستقر در نیروگاه برق، بخشی از آوارگان شهر بانه را در نزدیکی روستای "دوله" اسکان گزیده‌اند، تهدید کرده‌اند که محل مزبور را ترک کنند و آنرا به نیروهای رژیم واگذار نمایند. این آوارگان جنگی که تعدادشان ۸۰ خانوار است، در برابر این وقاحت و دست درازی مزدوران رژیم بشدت اعتراض کرده و تسلیم خواست این مزدوران نشدند.

ایران سفر کرده بودند، و یا در کوره‌پزخانه‌ها مشغول بکار بودند، و یا به کارهای کشاورزی اشتغال داشتند، اکثرا به شهر سقز برگشته و بر این بیکاری چشمگیر افزوده‌اند. و این در حالی است که قیمتها بالا می‌رود و گرانی بیداد میکند، و غارت و چپاول مزدوران رژیم به بهانه‌های گوناگون ادامه دارد. افزایش بیکاران سیمای شهر را تغییر داده است. بر شلغی خیابانها که مملو از کارگران و زحمتکشان بیکار و بدنحال کسب و کار هستند، افزوده شده است. دستفروشی رونق یافته و کارهایی چون سیگار فروشی و آدامس فروشی و... تعداد زیادی از این بیکاران را بخود جذب کرده است. جنگ و گریز با ماموران شهرداری بطور روزانه ادامه دارد. کارگرانی نیز که در میدان شهر بطور روزانه تجمع میکنند، اکثرا بدون پیدا کردن کار به منازلشان برمیگردند.

وسیع و اعدام متوسل شد و سیاست سربازگیری خود را با تشدید کنترل بر چادها و اماکن عمومی و پخش اطلاعاتی تهدید آمیز و تهدید مشمولین غایب به اعدام تداوم بخشید. برقراری مجدد دوره آموزش نظامی برای غیرنظامیان، استقرار پایگاههای جدید نظامی در منطقه بانه و تهدید به کوچ اجباری مردم روستاهای اطراف بانه، از این دست موارد است که در آن جمهوری اسلامی با تمام قوا میکوشد میلیتاریسم و پاتکاء به آن قدرت سرکوب خود را در کردستان افزایش دهد:

دراویل مه‌ماه، مقامات رژیم در شهر مهاباد، ۱۰۰ نفر از کارمندان این شهر را به قصد طی دوره آموزش نظامی بمدت ۱۰ روز به مراکز نظامی اعزام کردند.

در ناحیه بانه، رژیم بعد از پذیرش آتش بس، بخش زیادی از نیروهای سرکوبگر خود را در روستاهای اطراف شهر بانه و روستاهای بخش "بوئین" مستقر کرد. این نیروها با ایجاد استحکامات و پایگاههای نظامی، خسارات مالی فراوانی به مردم زحمتکش این منطقه وارد آورده‌اند. همچنین اهالی روستاهای مناطق مرزی بانه را تحت فشار قرار داده و به آنان اعلام کردند که حق کار کردن در مزارع خود را ندارند و باید روستاها را تخلیه کنند و به جای دیگری کوچ کنند.

طبق گزارش دیگری از شهر بانه، پادگان سپاه پاسداران این شهر به یک مرکز آموزش نظامی برای مشمولین تبدیل شده و بر تعداد افراد سپاه پاسداران افزوده شده است. علاوه بر این تشدید میلیتاریسم، اقداماتی دیگر نظیر ایجاد محدودیت در ملاقات آموزشیها صورت گرفته است. این محدودیت در اثر اعتراض خانواده سربازان رفع شده ولی مدت ملاقات از ۱۰ دقیقه تجاوز نمیکند.

در شهر مریوان، نیروهای رژیم برای جلوگیری از همکاری مردم زحمتکش شهر و روستاهای اطراف با پیشمرگان کومله و ایجاد فضای ترس و وحشت، نیروی زیادی در شهر مریوان مستقر کرده و علاوه بر این وسایل خورد و خوراک و معیشت شان را بزور از آنان گرفته‌اند.

گسترش بیکاری در شهر سقز

بر طبق گزارش رسیده، بیکاری در شهر سقز افزایش چشمگیری پیدا کرده و زندگی کارگران و زحمتکشان این شهر را بیش از پیش با مشکلات جدی روبرو ساخته است. کارگرانی که برای کار به شهرهای دیگر

فشار نظامی رژیم در کردستان

رژیم ضدانقلابی جمهوری اسلامی، در تلاش است تا با حفظ حالت بسیج جنگی و تشدید میلیتاریسم کردستان، از رشد و گسترش جنبش اعتراضی مردم جلوگیری کند. جمهوری اسلامی بعد از اعلام پذیرش آتش بس، به دستگیریهای

خروج کامل و بی قید و شرط قوای اشغالگر جمهوری اسلامی از کردستان خواست طبقه کارگرست !

طبقه کارگر خواستار اتحاد داوطلبانه مال ساکن ایران است. طبقه کارگر هرگونه ستمگری ملی و الحاق اجباری را قاطعانه محکوم میکند. تمام مال ساکن ایران باید از حق بی قید و شرط تعیین سرنوشت خود برخوردار باشند. هر یک از ملیت های کشور باید آزاد باشند تا به هر شکل و به هر طریقی که خود بخواهند از این حق مسلم خود استفاده کنند.

جمهوری اسلامی با جنگی طولانی علیه خلق کرد، با لشکر کشی های بی در پی، تعرضات بی وقفه، و جنایات بی حد و حصر و تشدید ستمگری ملی میکوشد تا حاکمیت ارتجاعی خود را بر مردم بهاخته کرد تحمیل کند.

طبقه کارگر، خواستار آنست تا قوای اشغالگر جمهوری اسلامی بطور کامل و بدون هیچ قید و شرطی از کردستان خارج شوند، تا خلق کرد بتواند آزادانه در مورد استقرار آن نظام سیاسی که خواستار آنست تصمیم بگیرد و سرنوشتش را آنطور که خود میخواهد تعیین کند.

خروج کامل و بدون قید و شرط قوای اشغالگر جمهوری اسلامی از کردستان خواست طبقه کارگر است

سایر اخبار

جمهوری اسلامی برای اخاذی و سرکسبه کردن مردم کردستان، از بیشرمانعترین تقاضاها هم ابائی ندارد. مقامات رژیم در شهر بانه اخیرا به مردم این شهر اطلاع دادند که هزینه امتیاز تلفن ۵۳۰۰۰ تومان است. جمهوری اسلامی در تعیین اختیاری میزان و حدود این باجگیرهای آشکار چنان سرانگشتی حساب میکند که در مقابل اعتراض شدید مردم این شهر، وزیر پست و تلگراف رژیم طی سفرش به این شهر، از این مبلغ به میزان ۲۰۰۰۰ تومان از "کیسه خلیفه" بخشید و این مبلغ را به ۳۳۰۰۰ تومان کاهش داد.

در شهر سقز مامورین شهرداری تحت عنوان "جواز کسب" در بعضی از محلات شهر به باجگیری پرداخته و به جریمه کسانی پرداخته است که "جواز کسب" ندارند. مزدوران رژیم مدتی پیش تحت همین بهانه از هر نفر مبلغ ۱۵۰۰۰ تومان بزرور پول گرفته بودند و در چند ماه گذشته اقدام به بستن چندین مغازه کردند. این باجگیرها در حالی صورت میگیرد که مقامات رژیم برای دادن آب و برق و سایر امکانات، این محلات را جزو شهر بحساب نیاورده و اهالی را از استفاده از خدمات شهری محروم کرده‌اند. اهالی محله "کالی گرمکاو" این شهر نیز از سوی نیروهای رژیم به بهانه "فتنی نبودن" منازلشان تحت فشار قرار گرفته‌اند. نیروهای رژیم استفاده از آب و برق برای اینگونه منازل رابه ثبت کردن آنها مشروط کرده است که مخارج سنگینی جدا از پرداخت حق امتیاز آب و برق برای مردم زحمتکش این محلات دربر دارد. این محله یکی از محلات قدیمی شهر سقز است و هر کدام از منازل مورد اشاره دهها سال از ساختن آنها میگذرد. روشن است که رژیم هدفی جز چپاول و غارتگری ندارد.

در شهر نرده، مقامات رژیم مبلغ دریافتی برای امتیاز کنتور آب آشامیدنی را به میزان ۲۰۰۰۰ تومان اعلام کرده‌اند.

علاوه برهمه این باجگیرها و اخاذیهای آشکار، مزدوران مسلح محلی رژیم نیز در پناه سکوت حمایت آمیز رژیم با دایر کردن دستهای راهزن و چپاولگر، به دزدی و غارتگری مشغولند. اخیرا این مزدوران محلی

مروری بر مبارزات توده‌ای در شهرهای کردستان در ششماهه اول سال ۶۷

مزدوران بدست مردم به سزای اعمال ننگین خود رسیدند. در شهرک جوجه‌سازی مریوان، پاسدارانی که کودکی را به زیر ماشین گرفته بودند، مورد حمله مردم این شهرک قرار گرفتند و خلع‌سلاح شدند. رژیم بمنظور نجات این جانیان، نیروی کمکی اعزام کرده که این نیرو نیز درمقابل اراده متحده مردم عقب نشست و به خواهش و تمنا می‌افتند.

عرصه دیگری از مبارزه علیه رژیم، مبارزه سراسری کارگران و توده‌های مردم زحمتکش درقبال سیاست سربازگیری جمهوری اسلامی بوده است. رژیم با بهمیدان آوردن نیروی بیشتری جهت دستگیری جوانان مشمول و تصویب قوانینی بمنظور تشدید سربازگیری، چهره وحشی و بیرحمانه خود را آشکارتر نشان داده است. ولی درعین حال مشمولین و سربازان فراری و مردم به مبارزه خود علیه این سیاست ادامه داده و بویژه قبل از آتش بس در جنگ ایران و عراق بی‌بچوجه تسلیم نشده و هنگامی هم که غافلگیر میشدند، از مراکز نظامی فرار میکردند. بارها مردم به کمک فراریان و مشمولین شتافته و آنانرا از جنگ مامورین حکومتی نجات میدادند، و هرگاه که لازم شده است با آنان درگیر شده‌اند.

پس از آتش بس نیز علیرغم تلاش و تقاضای رژیم و تشدید قوانین سربازگیری و تهدیدهای در این رابطه، کارگران و زحمتکشان کمتر خود را به اداره نظام وظیفه معرفی کرده‌اند. در شهر بانه، تعداد زیادی از مزدوران در ۱۵ شهریورماه، تمام خیابانها، میدانها و مناطق پر رفت و آمد را به کنترل خود درآورده و به کنترل و بازرسی عابرین پرداختند، که بر اثر مقاومت جوانان و همکاری مردم تنها موفق به دستگیری ۷ نفر میشوند.

اعتراض علیه جنگ ویرانگر، مصیبت و مسائل ناشی از آن، عرصه دیگری از مبارزه مردم شهرهای کردستان علیه جمهوری اسلامی

در ششماهه اول سال جاری توده‌های مردم کردستان و بویژه زنان و مردان زحمتکش شهرها، مبارزات جسورانه‌ای را علیه سیاستهای جمهوری اسلامی پمپیش برده‌اند. اعتراض علیه اشغال نظامی و فضای سرکوب و خفقان در شهرها، مبارزه برای خروج قوای اشغالگر از کردستان، اعتراض علیه جنگ ارتجاعی ایران و عراق و مبارزه به منظور خاتمه دادن به این جنگ ویرانگر، اعتراض علیه سربازگیری و کشتار فرزندان زحمتکشان در جبهه‌ها، مبارزه علیه رسم و رسوم ارتجاعی رژیم همچون حجاب اجباری، مبارزه مردم آواره شهرهای مرزی منظور دریافت خسارت جنگی و حق آوارگی، مقاومت و ایستادگی مردم محلات زحمتکش نشین حاشیه شهرها در برابر یورش مزدوران جمهوری اسلامی بمنظور ویران کردن خانه‌هایشان، و مبارزه جهت تامین امکانات رفاهی از قبیل آب و برق، مدرسه و درمانگاه، گوشه‌هایی از مبارزات این مردم علیه سرکوبگران جمهوری اسلامی در شش ماه گذشته بوده است.

یکی از اصیلترین عرصه‌های مبارزه مردم در شهرها، مبارزه علیه تجاوز مزدوران به حقوق، کرامت و زندگی اهالی بوده است. مبارزان شهرهای سقز، بوکان، سنندج، مهاباد و سردشت و مریوان، دهها بار در برابر توهین و هتک حرمت افراد مسلح رژیم، درحق زنان تحت ستم و مردم زحمتکش، علیه اذیت و آزار جوانان و هرآنکس که از طرف مزدوران رژیم در مقابل آنان ایستادگی و مقاومت نموده‌اند، و در تعدادی از این اعتراضات و تظاهرات به مزدوران نیز حمله‌ور شده‌اند و تعدادی از آنان را زخمی کرده یا خلع سلاح نموده‌اند، و تنی چند را نیز به سزای اعمال ننگین و جنایتکارانه‌شان رسانده‌اند. درسقز یکبار در تیرماه و دوبار دیگر در شهریورماه، مزدوران رژیم بلیل توهین و بی حرمتی درحق زنان زحمتکش مورد حمله جسورانه اهالی قرار گرفته‌اند، و در درگیری تیرماه دوقتن از

پیروز باد جنبش انقلابی خلق کرد!

✦ اخبار

در منطقه سردشت، در سطح شهر و روستاهای اطراف، با معرفی خود تحت عنوان پیشمرگ چندین بار مرتکب سرقت مسلحانه شده‌اند. آنان علاوه بر این جنایت به سوءاستفاده سیاسی علیه پیشمرگان نیز میپردازند. در یکی از روزهای ماه آبان، این مزدوران در یکی از محلات شهر سردشت مبلغ ۱۵ هزار تومان از یک منزل بسرقت بردند. در اواسط آذرماه تعدادی دیگر از این مزدوران شبانه به منازل اطراف روستای "رامرده" از توابع بانه حملهور شده و از ۸ خانواده با تهدید پول میگیرند. این جنایتکاران بارها توسط مردم شناسایی و به رژیم معرفی شده‌اند، ولی رژیم هیچ اقدامی علیه آنان نکرده است و بدینوسیله نشان داده است که از آنان حمایت میکند.

مقامات آموزش و پرورش در شهر پیرانشهر، روز ۱۴ آبانماه، از سرپرستان دانش آموزان خواستند که برای تشکیل انجمن اسلامی اولیا و مربیان دانش آموزان به مدارس رجوع کنند و در صورت امتناع، فرزندانشان از مدارس اخراج خواهند شد. قصد رژیم از تشکیل این انجمنها، تحمل کردن مخارج مدارس بردوش خانوادههای آنان است. همچنین در اواسط آذرماه، مزدوران رژیم در شهر پیرانشهر به خیابانها ریخته و تحت عنوان کمک به ارتش ۲۰میلیونی مغازه‌داران را تهدید کردند که باید هر کدام ۱۰۰ تومان کمک کنند. برطبق خبر، این چپاولگری با بی‌اعتنایی مردم شهر روبرو شده و تعداد زیادی از مردم از دادن این پول خودداری کردند.

□ زمینداران روستای "ماراو" از توابع منطقه "هموتو" دیواندره که همگی از افراد مسلح رژیم هستند، در حمایت مقامات رژیم به روستای "شاولی" رفته و از مردم زحمتکش این روستا خواستند که زمینهای مصادره شده را به آنان مسترد کنند. مقاومت و اعتراض متحدانه زنان و مردان زحمتکش این روستا و همچنین رفتن ۷۰ نفر از اهالی این روستا به شهر دیواندره و تجمع در مقابل ادارات دولتی، باعث عقب نشینی زمینداران و رژیم حامی آنها گردید.



✦ مروری بر مبارزات توده‌ای

بوده است. روز ۲۲ مهرماه در شهر بوکان قریب ۵۰۰ نفر در تشییع جنازه یکی از کشته‌شدگان در جنگ، شعارهایی علیه جمهوری اسلامی و خمینی سردادند. در سقز، بیش از یک هزار نفر از اهالی شهر و خانوادههای مفقودین و کشته‌شدگان جنگ در ۱۲ مردادماه در مقابل بنیاد شهید تجمع کرده و اهالی معترض با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و مرگ بر خمینی، نفرت و بیزاری خود را ابراز داشتند.

تعطیل عمومی در ۲۸ مرداد امسال، بمنظور اعتراض به اشغال و حضور نیروهای جمهوری اسلامی در کردستان، با فراخوان کومه در این روز کارگران و توده‌های مردم شهرهای میروان، سقز، سنندج، بانه، سردشت و بوکان سر کار نرفتند و با تعطیل عمومی در این شهرها علیه اشغال نظامی اعتراض کرده و بار دیگر پرچم خروج قوای اشغالگر از کردستان را برافراشته نمودند. در این روز اهالی شهرها در محافل و تجمعات خود به این مناسبت در باره لزوم خاتمه جنگ در کردستان از طرف جمهوری اسلامی و ضرورت ادامه مبارزه و تقویت جنبش انقلابی کردستان تاکید نمودند.

در بهار و تابستان امسال بزرگداشت یاد رفقای جانباخته کمونیست و انقلابی، که مدتهاست به سنت مبارزاتی توده‌های مردم در کردستان تبدیل شده است، یکی دیگر از میدانهای نبرد مردم شهرها بمنظور ابراز نفرت و بیزاری از اعمال جنایتکارانه رژیم و پشتیبانی از جنبش انقلابی کردستان بوده است. در این مراسمها، که تاکنون مزدوران رژیم بارها تلاش نموده‌اند که مانع برگزاری آنها شوند، در شهرهای سنندج، بوکان و مهاباد تعداد زیادی از مردم مبارز شرکت نموده و با اعلام یک دقیقه سکوت یاد جانباختگان آزادی و سوسیالیسم را گرامی داشته و در باره نقش و جایگاه این جانباختگان بحث و گفتگو نموده‌اند.

در اینمخت اهالی مبارز شهرهای کردستان، تعدادی از مزدوران شرور و مغرور

برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان
را بخوانید

در کردستان انقلابی...



را به‌سزای جنایت‌هایشان رساندند. در سردشت و بوکان چند مزدور که در اذیت و آزار اهالی نقش فعالی داشته‌اند بوسیله مبارزان این شهرها به سزای جنایت‌هایشان رسیدند.

اکثریت مردم، مراسمهای رژیم، چون نماز جمعه و دیگر مراسمها را در شهرها، چون سابق تحریم نموده و تلاش مزدوران را به منظور کشاندن مردم به اینگونه مراسمها خنثی کرده‌اند. اعتراض به کمبود نان و سهمیه آرد و تحویل ندادن سهمیه مصالح ساختمانی در این مدت ادامه داشته است. در سقز صدها نفر در فرمانداری شهر به کمبود نان اعتراض نموده و فرماندار را ناچار کردند که نیم عدل آرد به سهمیه‌ها اضافه نماید. در سنندج مردم ماشین حمل نان ادارات را مصادره کردند و مردم زحمتکش در سردشت با تجمع در شهرداری و اعتراض دستجمعی، به پاسبانان حملهور شده و شهردار را ناچار از تحویل سهمیه سیمان نمودند.

همچنین در اینمخت در محلات کارگری و زحمتکش نشین، مردم علیه ویران کردن خانه‌هایشان از طرف مزدوران به مقاومت و اعتراض دست زده و خواستار تامین امکانات ابتدائی زندگی از قبیل آب و برق و درمانگاه و مدرسه شده‌اند. در تیرماه امسال، زنان مبارز محله "کالی‌میری" در سردشت علیه کمبود آب در مقابل شهرداری تجمع اعتراضی براه انداخته و شهردار را ناچار کردند که تعهد نماید که محله را لوله‌کشی خواهد نمود.

عرصه دیگری از این مبارزات، مبارزه مردم آواره شهرهای مرزی کردستان بمنظور دریافت حق آوارگی و خسارات جنگی، بخصوص پس از آتش بس و خاتمه جنگ ایران و عراق بوده است. اهالی شهرهای میروان، بانه، سردشت و دیگر شهرهای مرزی که بر اثر جنگ منازلشان ویران گردیده و خود نیز آواره دیگر مناطق شده بودند، به شهرها بازگشته و به مسئولین رژیم فشار آوردند تا

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!



لیست جانباختگان

در جریان موج اخیر تهر باران زندانیان سیاسی، تاکنون خبر اعدام ۳ تن از اعضاء، پیشمرگان و هواداران حزب کمونیست بدستمان رسیده است:

در زندان اوین، رفقا:

- | | |
|------------------------------------------------------------------------|-------------------|
| از رفقای ثابت قدم حزب و از چهره های قدیمی و سرشناس جنبش کمونیستی ایران | ۱ - رضا عصمتی |
| | ۲ - محمدعلی پرتوی |

در زندان سنندج، رفقا:

- | | |
|--------------------------------|--------------------------|
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۳ - غلام حق بهان |
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۴ - شهبلا کلاهچوچی |
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۵ - هوشنگ زندی |
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۶ - کیوان مهاجر |
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۷ - جمال رضائی |
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۸ - جمشید خزدوزی |
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۹ - مختار (اهل اوپینگ) |
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۱۰ - صباح (اهل باوه ریز) |
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۱۱ - فرهاد حاج میرزائی |
| پیشمرگ کومله | ۱۲ - عطیه شریفی |
| پیشمرگ کومله | ۱۳ - علی مرادی |
| پیشمرگ کومله | ۱۴ - جمال اسکندری |
| پیشمرگ کومله | ۱۵ - چهار سیدمرادی |
| پیشمرگ کومله | ۱۶ - جمیل احمدی (آرام) |
| هوادار حزب کمونیست ایران | ۱۷ - شهریار جهدی |
| پیشمرگ سابق کومله | ۱۸ - حکمت اسماعیلی |
| پیشمرگ سابق کومله | ۱۹ - کمال سیدمرادی |
| پیشمرگ کومله | ۲۰ - زمانه قادری |
| پیشمرگ کومله | ۲۱ - کمال نظری مقدم |
| پیشمرگ کومله | ۲۲ - حبیب الله فاتحی |
| پیشمرگ کومله | ۲۳ - کمال الیاسی |
| پیشمرگ کومله | ۲۴ - ناصر هادی |

در زندان سقز، رفقا:

- | | |
|--------------------------------|--------------------|
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۲۵ - صلاح رجیبی |
| عضو حزب کمونیست و پیشمرگ کومله | ۲۶ - حسن حسن پور |
| پیشمرگ سابق کومله | ۲۷ - حسن آخرخوب |
| پیشمرگ سابق کومله | ۲۸ - صلاح فیضی |
| پیشمرگ سابق کومله | ۲۹ - علی خاتونی |
| پیشمرگ سابق کومله | ۳۰ - کریم خوش قشلق |

x x x x

- | | |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------|
| عضو حزب کمونیست و از سازماندهندگان مرکز پزشکی کومله، در تاریخ سوم دسامبر ۸۸ برابر با ۱۲ آذر، بر اثر بیماری سرطان کشور سوئد درگذشت. | ۳۱ - عبدالقادر وحیدی |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------|

به آنان خسارت جنگی پرداخت نمایند و یا خانهایشان را تعمیر و نوسازی کنند.

مبارزات امسال کارگران و زحمتکشان و مردم مبارز شهرهای کردستان، در شرایط بیکاری و فقر و فشار و تضییقات جمهوری اسلامی ادامه داشته و به پیش رفته است. جنبش و مبارزه اهالی شهرهای کردستان در این ۶ ماه تجربیات فراوانی داشته است، و اهمیت اتحاد و یکپارچگی را بار دیگر بخوبی به مردم نشان داده و ثابت کرده است که هرگاه و در هر مبارزه ای مردم متحد شده اند و به تعرض علیه اعمال و تجاوزات مزدوران پرداخته اند، آنان را به تسلیم و تمکین واداشته اند. درس گرفتن از این تجارب به توده های مردم، کارگران و زحمتکشان امکان میدهد که علیه سیاستهای جمهوری اسلامی و در راه کسب مطالبات و خواسته هایشان، پیگیرتر از پیش بمبارزه برخیزند، در این شرایط و با استفاده از این تجارب ضروری است که توده های مردم در محل کار و زندگی خود در ایجاد مجامع عمومی، صندوقهای همبستگی و تعاونی تلاش نمایند، و در محلات و محل کار و زندگی خود مطالباتشان را بشکل قطعنامه های تدوین کنند و به شیوه های همچون مبارزه برای افزایش دستمزد، کار برای بیکاران، و یا پرداخت بیمه بیکاری، مبارزه برای بازگشت کارگران اخراجی به سر کار، و بمنظور تامین امکانات رفاهی در محلات با هزینه دولت، تهیه مایحتاج زندگی مردم با قیمت های ارزان برای همه اهالی زحمتکش شهرها به مبارزه شان ادامه دهند.

کارگران مبارز که در صف مقدم این مبارزات و جنبش های توده ای بوده اند، ضروری است که با همکاری توده های مردم کردستان، علیه دستگیری، شکنجه و اعدام مبارزین و آزادیخواهان به منظور آزادی زندانیان سیاسی، مبارزات سازمان یافته و پیگیری را برپا کنند. بدون شک تجارب مبارزات متحدانه و انقلابی مردم شهرهای کردستان پشتوانه محکمی برای تحمیل این مطالبات به جمهوری اسلامی بوده و رژیم را ناچار به عقب نشینی و تمکین خواهد کرد، و دیگر مزدوران جرات هیچگونه اعمال فشار و اذیت و آزار را نخواهند داشت.

گفتار رادیویی صدای انقلاب



گرامی باد یاد جانباختگان راه سوسیالیسم

بزرگ پیشمرگان کومله با نیروهای اشغالگر جمهوری اسلامی، نبردهای "فتح تپه ربط" و "فتح پاسگاه قوتی" در بهار ۵۹ و "انهدام ستون اعزامی از بانه به سردشت در منطقه دارساون" در شهریور ۵۹ شرکت کرد و در هر سه نبرد شجاعانه جنگید. پیشمرگان کومله و بخش وسیعی از مردم منطقه از او که با نام "کاک محسن" در کنارشان علیه سرکوبگران جمهوری اسلامی شجاعانه جنگیده بود، خاطرات شیرین و فراموش نشدنی دارند.

بدنبال تشدید بحران سیاسی - تشکیلاتی در جریانات موسوم به خط ۳ و ازهم پاشیدن "وحدت انقلابی"، رحیم از کردستان به تهران بازگشت و در اوایل سال ۶۰ با تفاق عده‌ای از رفقایش گروه دیگری بنام رزم انقلابی تشکیل دادند، اما رحیم سرانجام و در دل تحولات درون جنبش چپ و کمونیستی ایران، راه خود را بسوی طبقه کارگر و مارکسیسم انقلابی گشود. مساله رحیم مساله این یا آن گروه نبود. او از اساس جامعه‌ای در رنج بود که پایعایش بر استثمار کار مزدی برقرار است. او در تلاش برای رسیدن به جامعه‌ای بود فارغ از استثمار و ستمگری، فارغ از فقر و نابرابریهای اجتماعی، جامعه‌ای شایسته انسانهای آزاد. در این راه او تلاشها کرد و کوره راهها پیمود. فرازها و فرودها را از سر گذراند. اما بنیست هیچ کوره راهی او را از تلاش برای تحقق اهدافش باز نداشت. هیچ شکستی نتوانست اعتقادش به برحق بودن اهداف خود، به دست یافتنی بودن آنها و به ضرورت تلاش بیشتر برای رسیدن هرچه سریعتر به آنها را خدشه‌دار سازد. او بمعنای واقعی کلمه فولادی بود که در جریان خود زندگی، در شکستها و پیروزیها و درشادبها و غمهایش آبدیده شده بود.

از زمستان ۶۱ رحیم هاتفی در صفوف جریان مارکسیسم انقلابی به فعالیتهاش ادامه میداد. مستقل از چندوچون رابطه تعریف شده تشکیلاتی‌اش با سازمانهای پرچمدار مارکسیسم انقلابی و بعدا حزب کمونیست، او سرعت به یکی از کادرهای واقعی این جریان تبدیل شد. نمونه‌ای از تجلی عینی کار کمونیستی در میان کارگران، نمونه‌ای از تلاش آگاهانه و صبورانه برای گام به گام آگاه کردن

که هرکدام تجربه سالها مبارزه انقلابی و مقاومت در مقابل شکنجه و زندان در رژیم شاهنشاهی را پشت سر داشتند، در زندانهای رژیم اسلامی و در مقابل شکنجه‌ها و فشار و آزارهای ضد انسانی این از گور برخاستگان نیز همچون کوه ایستادند و هیچ درجه وحشیگری ضدانقلابی نتوانست "در اراده آنها و در عزمشان به دفاع تا پای جان از امر رهائی کارگران و همه بشریت خللی وارد سازد. در این شماره کمونیست از رفیق رحیم هاتفی یاد میکنیم.

گرامی باد یاد رفیق رحیم هاتفی

سیاسی و تشکیلاتی را آغاز کرد. آنها گروهی بنام "مبارزین طبقه کارگر" تشکیل دادند که در دوره بعداز قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ با گروه دیگری بنام "مبارزین آزادی طبقه کارگر" یکی شد. در زمستان ۵۸ رفیق رحیم به اتفاق



دریایم و نیست باکم از توفان...

عده‌ای دیگر از طرف این گروه جهت همکاری و فعالیت در صفوف پیشمرگان کومله، به کردستان اعزام شد. کمی پس از اعزام رحیم به کردستان، گروهی که او در آن فعالیت میکرد به اتفاق تعداد دیگری از گروههای موسوم به خط ۳ باهم وحدت کردند و سازمانی تحت عنوان "وحدت انقلابی در راه آزادی طبقه کارگر" تشکیل دادند. رحیم که در کردستان بود بعنوان عضو کمیته کردستان این سازمان تعیین شد.

رحیم هاتفی حدود یکسال یعنی از زمستان ۵۸ تا اواخر پائیز ۵۹ در کردستان و در صفوف پیشمرگان کومله به فعالیت ادامه داد. در اینمدت از جمله در سه نبرد

در موج اخیر یورش جنایتکارانه جمهوری اسلامی علیه زندانیان سیاسی عده‌ای از بهترین کمونیستها و انقلابیون قدیمی و نامدار ایران بجوخه اعدام سپرده شده‌اند. از جمله این عزیزان و رزمندگان انقلاب کارگری، که در دفاع از آرمانهای کمونیستی با سر افراشته در مقابل جوخه مزدوران مسلح سرمایه قرار گرفته‌اند، اسامی سه تن از با سابقه‌ترین انقلابیون و عناصر سرشناس جنبش چپ و کمونیستی ایران رفقا رحیم هاتفی، محمدعلی پرتوی و رضا عصمتی قرار دارد. این رفقا

رحیم هاتفی در سال ۱۳۲۷ در سنندج متولد شد. دوران جوانی را در تهران بسر برد و از همان ابتدای جوانی، تحت تاثیر اوضاع سیاسی و اجتماعی متحول آن زمان با مسائل سیاسی آشنا شد. با ورود به دانشگاه خیلی زود به یکی از فعالین اعتراضات دانشجویی تبدیل شد. در اوایل سالهای دهه پنجاه، به اتفاق عده‌ای دیگر از دانشجویان توسط ساواک دستگیر شد و مدتی را در زندان بسر برد. بعداز اتمام دوره دانشگاهی، رفیق رحیم با سمت مربی ورزش مدتی در شهر مرند و سپس در شهر رشت مشغول بکار شد. در این زمان رحیم با تفاق عده‌ای دیگر از رفقایش گروهی تشکیل دادند که تحت نام "گروه مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر" فعالیت میکرد.

در سال ۱۳۵۴ این گروه مورد هجوم ساواک قرار گرفت و فعالین آن دستگیر شدند. رفیق رحیم در زندان زیر شکنجه شدید قرار گرفت اما مزدوران ساواک نتوانستند هیچگونه اطلاعاتی از او بدست آورند.

در سال ۱۳۵۶ متعاقب تغییراتی که در سیاست رژیم شاه در رابطه با زندانیان سیاسی صورت گرفت و نیز بدنبال نوشتن نامه‌ای مبنی بر تقاضای عفو از طرف عده‌ای از اعضای زندانی گروه مذکور، اکثر آنها و از جمله رحیم از زندان آزاد شدند. پس از آزادی از زندان رحیم هاتفی با تفاق عده‌ای از رفقایش ضمن طرح انتقاداتی به کار و فعالیت‌های دوره سابق خود و از جمله انتقاد جدی نسبت به اقدام موسوم به نوشتن تقاضای عفو در زندان، دور جدیدی از فعالیت



گرامی باد یاد جانباختگان راه سوسیالیسم

افتخار خود را کمونیست میخواند و شکنجه در او کارگر نبود دست به تنها حربه باقیمانده خود بردند. حکم اعدام! آنها میخواستند این آخرین حربه را نیز بیازمایند تا شاید خللی بر روحیه و مقاومت رحیم هاتفی وارد سازند. پس از صدور حکم اعدام او را بمدت دو سال و نیم منتظر اعدام نگهداشتند. یعنی ۹۱۲ شبانهروز، که هر شب و روزش رحیم منتظر بود که جلادان برای گذاشتن در مقابل جوخه اعدام صدایش بزنند. اما این حربه هم نه فقط به تحقق خواست کثیف جنایتکاران اسلامی کمکی نکرد بلکه نتایج معکوسی را به همراه آورد. یکی از رفقای تشکیلات مخفی شهر در رابطه با دوره اخیر زندگی رفیق رحیم در زندان چنین گزارش کرده است: "درمورد زندگی اخیر او در زندان همینقدر بگویم که جو زندان بعد از ورود رحیم کاملا پر شور و جو مقاومت قویتر شده است. او در زندان تقریبا روی همه تاثیر میگذاشت و تجسم حزب کمونیست در زندان بود. معلوم بود که با آن تاثیر وسیع و عمیقش بر زندانیان و جو زندان جزو اولین کاندیداهای دوره جدید اعدامها خواهد بود..."

بله سرانجام روز ۲۸ تیرماه درست یکروز پس از تسلیم جمهوری اسلامی به خاتمه جنگ و اجبار خمینی به سرکشیدن جام زهر، کمونیست و انقلابی با سابقه ایران رفیق رحیم هاتفی، به همراه عدهای دیگر از زندانیان سیاسی در مقابل جوخه آتش مدافعان اسلامی سرمایه قرار گرفت. رحیم با قلبی ملامال از عشق و ایمان به آرمانهای طبقه کارگر و رهائی بشریت در مقابل جوخه آتش قرار گرفت و با فریاد مرگ بر سرمایه‌داری و زنده‌باد سوسیالیسم جان باخت. یاد او در هر تلاش بردگان استثمار سرمایه برای رهائی، در روی آوری هر کارگر جدید به مبارزه متشکل اردوی کار برای سوسیالیسم و در مبارزه پایان ناپذیر همه ما برای تحقق آرمانهای کمونیستی‌اش، همیشه زنده و گرامی است.



اواسط سال ۶۱ به مارکسیسم انقلابی روی آورد، اما من نرفتم. خیلی وقت با او به اختلاف میرسیدم. در آنزمان همه آدمهایی که با آنها اختلاف داشتم (بخصوص روشنفکران) مرا ترک گفتند. لیکن رحیم مدام در کنارم بود و همیشه کمک میکرد. مثلا در اواخر سال ۶۱ همسر مریض بود و من سنار پول نداشتم. بهر دری زدم هیچکس کمک نکرد. رحیم تا متوجه شد، بدون اینکه به او بگویم، با هزار بدبختی ۱۰ هزار تومان برایم قرض کرد. واقعا آنزمان برادر به برادر کمک نمیکرد. خیلی بد دورانی بود. ..."

شاید همین بخش از نامه یک رفیق کارگر، یکی از کسانی که با رحیم در ارتباط بوده‌اند، ما را از توضیح بیشتر در مورد معرفی شخصیت او بی‌نیاز کند. اما در مورد رحیم هاتفی بعنوان یک انقلابی حرفه‌ای و یک عضو و کادر حزبی بر نکته‌های دیگر هم باید تاکید کرد و آنهم وظیفه‌شناسی و نظم انقلابی او بعنوان عضو یک تشکیلات کمونیستی بوده است. همیشه گزارشهای منظم تشکیلاتی، نامه‌های خبری، گزارشهای سیاسی و در مجموع تماس منظم و مستمر رحیم با ارگانهای رهبری حزب، علیرغم همه موانع و محدودیت‌ها و فشار پلیسی، زباززد و تحسین برانگیز بوده است.

رفیق رحیم در اواخر بهمن ماه ۶۴، کمی قبل از برگزاری کنگره دوم حزب و در حالیکه خود عضو منتخب از طرف تشکیلات مخفی شهر برای شرکت در این کنگره بود، به همراه همسر و فرزند خردسالشان، توسط مزدوران جمهوری اسلامی شناسائی و دستگیر شدند. اطلاعات پلیس از سوابق رحیم بحدی بود و او در وضعی دستگیر شده بود که عملا راه دیگری در مقابلش نبود. او مسئولیت همه چیز را شخصا بعهده گرفت و با افتخار و سربلندی به مزدوران گفت که بله عضو حزب کمونیست ایران است و هیچگونه اطلاعاتی هم به آنها نخواهد داد. او را تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار دادند و از هرچه ممکن بود برای درهم شکستن روحیه و مقاومت انقلابی‌اش بهره گرفتند. اما رحیم لب از لب نکشود. مزدوران جمهوری اسلامی که بار دیگر با کمونیستی روبرو شده بودند که با سربلندی و

و متحد کردن کارگران. نمونه‌ای که همیشه بعنوان یک مورد زنده در مباحث مربوط به سبک کار کمونیستی از طرف رفقای که گزارش فعالیت‌هایش را دریافت و بررسی میکردند، شاهد گرفته میشد.

مدتی بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران رفیق رحیم هاتفی رسما به عضویت در آن پذیرفته شد. دوره فعالیتش در صفوف حزب کمونیست برآستی نمونه‌ای درخشان از زندگی و فعالیت یک انقلابی کمونیست را بنمایش میگذازد. او مبلغی برجسته، مروجی توانا، رفیقی محبوب و صمیمی و انسانی شرافتمند و مورد اعتماد در سطوح مختلف بود. کارگران دور و بر و مرتبط با او بمنابه رفیق آکاهتر و باتجربتر خود قبولش داشتند. در محله جوانان و خانوادهاى کارگری احترامش میکردند. در همه مراسم و غم و شادیهای خود سهیمش میدانستند. از اعتصاب فردای کارخانه، تا دعوی زن و شوهر و از مریض شدن بچها تا لو رفتن پسر جوان همسایه، این "آقارحیم" بود که باید مورد صلاح و مشورت قرار میگرفت و همه برای حرفها و رهنمودهایش ارزش قائل بودند. همه کسانی که او را میشناسند از صمیمیت و انساندوستی‌اش، از گذشت و رفاقتش، از فروتنی و بردباری‌اش و سرانجام از ایمان خدشه ناپذیرش به ضرورت هرچه بیشتر آگاه و متحد کردن کارگران در مقابل سرمایه‌داری صحبت میکنند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که گوشه‌ای از نامه یکی از رفقای کارگر مرتبط با او را نقل کنیم که با زبان ساده و کارگری سعی کرده تصویری از رحیم هاتفی بدست دهد: "...لیخند و روحیه شاد و سرزنده او همیشه گرمابخش هر جمعی بود. کمتر اتفاق میافتاد که در مقابل سختی کوتاه بیاید. من هر وقت مثلا در سالهای ۶۱-۶۰ خسته میشدم کلبه‌ای که او برای خودش تهیه کرده بود، مآوایی بود برای تسکینم. با لیخندی از من پذیرائی میکرد. املتی گرم تهیه میکرد و برایم حرفهای شادی‌بخش میگفت. کمتر اتفاق میافتاد که با روحیه‌ای خسته از او جدا شوم. او مثل بقیه روشنفکران نبود که وقتی قبولش نداری محلات نگذارد. یادم است او در

جامعه بین المللی کارگران

دلالت اغتشاشات کارگری سال ۱۸۶۸ به شرح زیر بود:

مازاد تولید معتابهی از زغال سنگ بوجود آمده بود. مصرف زغال سنگ در بلژیک کاهش یافته بود. این تا حدی بخاطر بحران عمومی مالی و پولی سال ۱۸۶۶ بود که منجر به بحران آهن و فولاد گشته و عمدتاً بر صنایع آهن و کوره‌های ذوب فرانس و بلژیک تاثیر گذارد، و تا حدی بدلیل رقابت زغال سنگ پروس در مقابل زغال سنگ بلژیکی. درحقیقت صاحبان معادن بلژیک ائتلافی برای بالا بردن قیمت زغال سنگ خود بوجود آوردند. اما بعداً صاحبان کوره‌های ذوب آهن و فولادسازها بصرفه‌تر یافتند که زغال سنگ مصرفی خودشان را از خارج وارد کنند. اینها برای حمایت خویش در برابر افزایش قیمتها قراردادهای چند ساله منعقد کردند. حال این مسئله در برابر صاحبان معادن قرار گرفته بود که خساراتی را که در نتیجه حرص و آژشان بر خود وارد کرده بودند جبران کنند و از این مهمتر مسئله چگونگی کاهش تولید بود. باید مختصراً اشاره کرد که بخش بزرگی از معادن زغال سنگ بلژیک توسط شرکت‌های سهامی عام اداره میشد که دارای سرمایه‌های عظیمی بودند و در سالهای گذشته سودهای کلانی را بین سهامداران خویش توزیع کرده بودند. صاحبان و مدیران معادن تصمیم گرفتند تا روزهای کار هفتگی را به ۴ روز تقلیل دهند و این برای کارگران بمعنای یک کاهش ۳۳ و یک سوم درصدی از دستمزدهای عادی شان بود. وقتی این اقدام هم موفق به ایجاد توازن بین عرضه و تقاضا نگردید اربابان زغال سنگ تصمیم گرفتند که قیمت زغال سنگ را کاهش دهند. اما آنها برای احتراز از کاهش سود سهامداران خویش ۱۰ درصد دیگر از دستمزدهائی که فی‌الحال به ۶۶ دوسوم درصد مقدار عادی تنزل یافته بود کم کردند. از طرف دیگر درست در این زمان بدلیل بدی برداشت محصول سالهای ۱۸۶۶ و ۱۸۶۷ قیمت ضروری ترین خوار و بار از همیشه بالاتر بود. معدنچیان نیمه گرسنه، که تا همینجا هم از روزهای بیکاری ناخواسته‌شان صدمات دردناکی دیده بودند، علیه این کاهش دستمزد که آنها را محکوم به گرسنگی میکرد دست به اعتراض زدند. اعتصاب همگانی شد و سراسر ناحیه شارل روا را دربر گرفت. گرسنگی و فقر، این بینوایان را به شورش و غارت کشانید، وگرنه مطمئناً زنان خود را به این نحو شایان ذکر در پیشاپیش انبوه کارگران قرار نمیدادند، لباسهای ژنده را بر درفش نمی‌افراشتند و در صف مقدم کام برنمیداشتند.

حال سرمایه‌داران گذاشتند تا دولت و نیروهای نظامی دخالت کنند و کاملاً عامدانه درگیرهای خونینی را موجب شدند که طی این درگیریها کارگران زیادی کشته و زخمی شده و یا به زندان افتادند. اولین درگیری در ۲۵ مارس در نزدیکی شارل روا اتفاق افتاد. کارگران میخواستند با خواسته‌های همراه با حسن نیت یک افسر، که از آنها تقاضا میکرد پراکنده شوند، کنار بیایند که سنگی پرتاب شد و به سرگرد فرمانده خورد و بهانه به دست او داد تا به رویشان شلیک کند. ۷ نفر کشته و ۱۳ نفر زخمی نتیجه درگیری اول بود که با درگیرهای مشابه با ژاندارمری و سواره نظام ادامه پیدا کرد. در آرسیمون (ARSIMONT) ژاندارمها و دادستان به صحنه آمدند و حتی قبل از آنکه حرکت خشنی اتفاق بیافتد شروع به بازداشت کارگرانی کردند، که تازه فقط اعلام اعتصاب نموده بودند. بلافاصله بدنبال پلیس سربازان

سر رسیدند و بدون هیچ مانعی به جمعیت کارگرانی که از معدن به خانه باز میگشتند حمله‌ور شدند.

در تاریخ معاصر فقط صحنه‌های کشتار و خونریزی در زمان شورش سیاهان جامائیکا قابل مقایسه با این قساوتهاست. سرمایه‌داران اینجا هم مثل جامائیکا این خون آشامی را جشن گرفتند. اینجا هم مثل جامائیکا آنها امیدوار بودند که با اعمال بینهایت وحشیانه، آنچه که از روحیه مقاومت و غرور کارگران باقی مانده بود را درهم شکنند. لحن مسرور، گستاخ و طنزآمیزی که آنها حین لنت بردن از ترور سفیدشان بخود گرفته بودند را میتوان، از جمله، در نوشته زیر از شماره مورخ اول آوریل ۱۸۶۸ ارگان آنها "بلژیک مستقل" دریافت:

"کشور از سپاهیان پوشانده شده و هراندازه همه رهبران شناخته شده، و نیز همه آنهایی که عموماً خطرناک شناخته میشوند، به زندان انداخته شوند، به همان اندازه هم سپاهیان عقب خواهند نشست. این اقدام احتیاطی را شرایط الزامی کرده است. دستگیرها توام با نمایش قدرت و عظمت نظامی هستند، بعضاً بمنظور ایجاد رعب در اذهان مردم و بعضاً بمنظور آمادگی برای مقابله با هر حمله غافلگیرانه‌ای که ممکن است جهت آزاد سازی زندانیان از بازداشتگاه نظامی حکومت صورت گیرد. ... با توجه به چنین فشار سازمان یافته‌ای بر روی توده‌ها به آسانی میتوان فهمید که خیزش دوباره غیرقابل تصور است. این نمایش خونین همچنین تاثیری عمیقاً رعب‌انگیز داشته است.

... جماعت شورشی بی تاب، اما کاملاً بی خطر، قبل از غروب به وضعیت درماندگی کامل درخواهند غلطید. همه رهبرانی که در چندین روز گذشته آنها به حرفهایشان گوش داده بودند به پشت میله‌ها انداخته میشوند، و حتی آن افرادی که صدایشان ممکن است گوش شنوائی پیدا کند هم روانه زندان میگرددند. درحقیقت دیگر نه ارتش بلکه پلیس است که با مشت آهنین عمل میکند. همه از شهرداران و مقامات پلیس، و در مناطق روستائی از فرماندهان ژاندارمری، کسب تکلیف میکنند و در منطقه خود تمام افرادی را که طی گزارشات بعنوان آشوبگر مشخص شده‌اند را به زندان میاندازند."

درمیانه این سرگشتگی که کارگران محنت زده در نتیجه این توحشها بدان دچار شده بودند کمیته مرکزی شعبه بلژیک جامعه بین المللی کارگران در بروکسل صدایش را در مطبوعات بلند کرد. تجمعات عمومی فراخواند، آبروی سرمایه‌داران و اعوان و انصار آنها، و حکومت را، برد. طبقه کارگر بلژیک را به مقاومت متحد برانگیخت، برای آنها که تحت تعقیب بودند مشاور حقوقی و وکلای مدافع تدارک دید و امر معدنچیان شارل روا را امر سراسری جامعه بین‌المللی کارگران اعلام کرد. شورای عمومی در لندن، مانند دو کمیته پاریس و ژنو، از کمیته بروکسل پشتیبانی کرد.

کارفرمایان پس از سرکوب جنبش معدنچیان منطقه شارل روا توسط اسلحه، هیچ اقدامی برای سازش با کارگران بیکار شده و گرسنه بعمل نیاوردند. آنها از اینکه میتوانند معادن خود را برای مدتی ببندند کاملاً راضی بودند. دولت هم هیچ کاری نکرد. کارگران در معرض مرگ از گرسنگی قرار گرفته بودند. چون از هیچ جا کمکی

از میدل ایست ریپورت

اطلاعاتی درباره مساله فلسطین

به رهبران عرب وعده کرده بود (مکاتبات حسین - مک ماهون) و به صهیونیستها نیز قولهای مشابهی دادر بر ایجاد یک وطن ملی یهودی در فلسطین داده بود (بیانیه بالفور). این تعهدات هم با یکدیگر تناقض داشتند و هم با قصد بریتانیا برای حفظ کنترل خود بر فلسطین.

پس از بقدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳، مهاجرت یهودیان اروپائی به فلسطین افزایش چشمگیری یافت، و متعاقب آن خرید اراضی و ایجاد آبادیهای یهودی نشین در فلسطین وسعت گرفت. مقاومت فلسطینیها در برابر کنترل بریتانیا و اسکان صهیونیستها در طغیان اعراب در سالهای ۳۹-۱۹۳۶ به اوج خود رسید، طغیانی که بوسیله ارتش بریتانیا و با کمک میلیشیای صهیونیستها، و همچنین دست داشتن رژیمهای عرب سرکوب شد.

پس از جنگ جهانی دوم بریتانیا از قیمومت خود بر فلسطین چشم پوشید، و سازمان ملل تصمیم گرفت که تنها راه حل ستیزهای افزایشنده میان یهودیان و اعراب، تقسیم این سرزمین به دو کشور است. نخستین جنگ اعراب و اسرائیل در سالهای ۴۹-۱۹۴۸، متعاقب تخلیه فلسطین توسط بریتانیا و تقسیم فلسطین توسط سازمان ملل واقع گشت. در ۱۵ ماه مه سال ۱۹۴۸، دولت اسرائیل اعلام موجودیت کرد.

در نتیجه این جنگ سرزمین تاریخی فلسطین به سه بخش تقسیم شد: دولت تازه تاسیس یهود ۷۷ درصد سرزمین فلسطین را اشغال کرد، اردن "ساحل غربی" رود اردن و اورشلیم را اشغال کرد و بخود منظم نمود، و مصر کنترل "موقت" نواحی نوار غزه را بدست گرفت. دولت فلسطینیای که در طرح تقسیم سازمان ملل پیش بینی شده بود هیچگاه تشکیل نشد.

صهیونیسم

صهیونیسم یک نهضت سیاسی نوین است و براین حکم بنا شده که یهودیان در سراسر جهان ملت واحدی هستند، و یک دولت یهود میباید بیان حق تعیین سرنوشت ملت یهود باشد. در نتیجه قتل عامهای یهودیان در اروپای شرقی [یوگروها] و فاجعه نازسم، صهیونیسم در میان یهودیان هواخواهی بدست آورد و حمایت افکار عمومی غرب را جلب کرد. همه یهودیان صهیونیست نیستند، هرچند امروزه صهیونیسم، در این یا آن شکل، نزد اکثریت بزرگی از یهودیان مقبولیت دارد. دلیستی مذهبی یهود به اورشلیم و بخشهایی از فلسطین (که سنتا ارض اسرائیل میخواندند) موجب شد تا نهضت صهیونیست، فلسطین را محل بنای دولت خویش برگزیند.

زمین

کشمکش جاری در خاورمیانه میان اعراب و یهودیان یک ستیز مذهبی نیست. کشمکش میان اسرائیل و فلسطینیها اساسا برسر زمین است. برای فلسطینیها اینجا وطن تاریخی آنهاست، جایی که قرنها زیسته اند. صهیونیستها ادعای خود بر فلسطین را بر این اساس قرار میدهند که در کتاب مقدس فلسطین به ابراهیم و اعقابش وعده داده

عنوان اصلی مطلبی که در زیر میخوانید، "فلسطین برای مبتدیان" بوده است. تحت این عنوان، این مطلب ایرادات جدی دارد و بسیاری از نکات مهمی که یک مبتدی باید در مورد مساله فلسطین بداند را از قلم انداخته است. نکاتی مثل منهی بودن و نژاد پرست بودن دولت اسرائیل، برنامه و پراتیک احزاب سیاسی و اقشار و طبقات مختلف و... با این حال از آنجا که بحث مساله فلسطین این روزها داغ است، ترجمه این مطلب را، عمدتا بلحاظ اطلاعات فشرده و مفیدی که بخواننده میدهد، مفید دانستیم. تغییر عنوان مطلب هم با نیت تاکید بر همین منظور بوده است.

پس از جنگ جهانی اول، اتحاد ملل (سلف سازمان ملل متحد) که توسط قدرتهای اصلی استعمارگر آنزمان، بریتانیا و فرانسه، کنترل میشد (قلمرو امپراطوری مغلوب عثمانی را قطعه قطعه کرد. به بریتانیا قیمومت سرزمینی اعطاء شد که امروزه اسرائیل، ساحل غربی، نوار غزه و اردن را دربر میگیرد. (قیمومت نوعی حق اداره امور به شکل شبه-استعماری است.) در سال ۱۹۲۲ بریتانیا امیرنشین "سراسر اردن" (بخش شرقی رود اردن) را شکل داد که هنوز جزئی از منطقه تحت قیمومت او شمرده میشد، اما از لحاظ اداری از فلسطین متمایز بود.

هنگامیکه بریتانیا کنترل فلسطین را بدست گرفت بیش از ۹۰ درصد جمعیت آن عرب بودند. جمعی کوچک از یهودیان بومی نسلا بود که در آنجا میزیستند، و یک جامعه جدیدتر و سیاسیتر یهودی نیز، که با نهضت صهیونیست مرتبط بود، از سالهای ۸۰ قرن نوزده آغاز به مهاجرت به فلسطین کرده بود.

در طی جنگ جهانی اول، بریتانیا تشکیل یک کشور مستقل عربی را

برایشان نمیبرد بجز جامعه بین المللی کارگران، و ذخائر بین المللی هم بخاطر وقایع ژنو در همان زمان شدیدا کاهش یافته و کمیتههای کمک رسانیاش تازه داشتند پا میگرفتند. اما در این موقع اهالی شارل روا، که بدبختی روزافزون را میدیدند، به نگرانی افتادند. انجمن لیبرال شارل روا دولت را تهدید کرد که اگر فوراً برای کارگران بیکار شغلی تهیه نشود، کمیته انتخاباتی خود را منحل کرده و میدان را برای کاتولیکها باز خواهد گذاشت. این تهدید تاثیر مطلوب را گذاشت. این ترس از دست دادن رای در انتخابات آینده، و نه محنت زدگی شدید کارگران گرسنه، بود که دولت لیبرال را وادار نمود تا در ماه مه ۱۸۶۸ کارهای عمرانی قابل توجهی را آغاز نماید.

فعلا اقدامات علیه کارگرانی که در ماه مارس دستگیر شده اند جریان خود را طی میکند. نتیجه هرچه که باشد، چه قضاات آنها را محکوم کنند و چه تبرئه نمایند، دولت لطمه خواهد دید. کارگران میدانند که از دولت نمیتوانند چیزی بجز گلوله و باروت و زندان انتظار داشته باشند. آنها نمیتوانند از دولت انتظار داشته باشند که به شکایات مشروعشان رسیدگی نموده و یا در مقابل اجحافات کارفرمایان از آنها حمایت کرده و کمکشان کند. خود دولت چشم کارگران را برای دیدن اینکه کمک از کجا میتواند بیاید و آنها به چه کسی باید روی آورند باز کرده است: این، نه دولت بلکه جامعه بین المللی کارگران است.

مترجم: فرهاد بشارت



در طرح پیش بینی شده) مستقل میباید.

در جنگ ۴۹-۱۹۴۸، اسرائیل کنترل بخش غربی اورشلیم را بدست گرفت و اردن کنترل بخش شرقی آنرا، که شامل امکنه مقدس یهودیان، مسلمانان، و مسیحیان در شهر محصور قدیمی است، حفظ کرد. خط آتش بس سال ۱۹۴۹ از میان شهر عبور میکرد. در جنگ ژوئن ۶۷، اسرائیل اورشلیم شرقی را تسخیر کرد و بلافاصله آنرا [رسماً] بفاک خود منظم کرد. در سال ۱۹۸۱، اسرائیل انضمام اورشلیم شرقی را موکد نمود.

اسرائیل اورشلیم را پایتخت خود محسوب میکند و هرگونه مذاکره برسر آتییه سیاسی اورشلیم را رد میکند. اعراب اورشلیم شرقی را بخشی از مناطق اشغالی فلسطین میدانند و مذاکره برسر آتییه آنرا جزء اساسی هر مذاکره و توافقی می شمارند.

فلسطینیها

کلمه "فلسطینی" امروزه به اعرابی اطلاق میشود که، چه مسلمان و چه مسیحی، قرنها در فلسطین زیسته‌اند. تشکیل اسرائیل درهم شکستن جامعه عرب فلسطین را بدنبال داشت و صدها هزار فلسطینی را آواره کرد. امروز در حدود ۴۰٪ چهل درصد کل فلسطینیها، یعنی نزدیک به دو میلیون نفر، در سرزمین تاریخی فلسطین و زیر کنترل اسرائیل زندگی میکنند. از این عده، حدود ۶۴۵ هزار تن در خود اسرائیل، ۹۳۸ هزار تن در ساحل غربی، و ۵۲۵ هزار نفر در نوار غزه بسر میبرند.

بزرگترین جامعه آوارگان فلسطینی، در اردن است و به یک میلیون و سیصد هزار تن بالغ میشود. لبنان، سوریه، و کویت نیز جمعیت کثیری فلسطینی دارند. اردن تنها کشور عربی است که به فلسطینیها حق شهروندی داده است. فلسطینیهایی که در کشورهای عربی زندگی میکنند عموماً حقوق برابر سیاسی با شهروندان این دولتها ندارند و از لحاظ [حقوق] ملی نیز برسمیت شناخته نمیشوند.

چندین هزار فلسطینی هنوز در اردوگاههای آوارگان و حلبی‌آبادها، تحت کنترل اسرائیلیها، اردنیها، سوریها، یا باهمین وضعیت در لبنان زندگی میکنند. بعضی از فلسطینیها هم کسب و کار پررونقی یافته‌اند. نسبت افراد با تحصیلات دانشگاهی به کل جمعیت، در میان فلسطینیها بالاتر از همه کشورهای عربی است. تجربه زندگی در آوارگی، از اردوگاهها گرفته تا دانشگاهها، عاملی برای سطح بالایی از سیاسی شدن فلسطینیها بوده است.

علیرغم چنین سطح بالای سیاسی، اسرائیل حاضر نیست که در مذاکرات و توافقاتی که نمایندگان مشروع فلسطینیها در آنها حضور داشته باشند شرکت کند، و اصرار دارد که بجای آنها، با اردن و سایر کشورهای عربی به مذاکره بنشیند.

سازمان آزادیبخش فلسطین

ساف در سال ۱۹۶۴ توسط اتحادیه عرب تشکیل شد. این نتیجه تلاش اتحادیه عرب برای کنترل کردن فلسطینیها و اهداف سیاسی‌شان بود. شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ فلسطینیها را قادر کرد تا زمام ساف را بدست خود گیرند و تا حدودی از رژیمهای عرب مستقل شوند.

ساف یک سازمان چترگونه [فراگیر] است که سازمانهای سیاسی

شده (سفر آفرینش ۸-۱۷)، و همچنین اینکه یهودیان به یک وطن یهودی که آشیانه امنی برای گریز از سامی - ستیزی [آنتی سمی تیسیم] اروپائیان باشد نیاز عاجل دارند.

فلسطین سرزمین کوچکی است که حدود ۱۰۰۰۰ میل مربع وسعت دارد (یعنی به اندازه ایالت مریلند آمریکا). اگر هریک از طرفین دعوا حاکمیت کامل خود را بر تمامی این سرزمین اعمال کند، ادعاهای متقابل طرفین آشتی پذیر نیست.

به این ترتیب یک راه حل پیشنهادی برای این مسأله دویارچه کردن این سرزمین بوده است. باینکه تنها معدودی از فلسطینیها حقانیت ادعای صهیونیستها را قبول دارند، اما بسیاری‌شان اکنون موجودیت اسرائیل را میپذیرند. متقابلاً بسیاری از اسرائیلیها احساس میکنند که اسرائیل میباید از کنترل خود بر آن مناطقی از فلسطین که در سال ۶۷ اشغال کرد (ساحل غربی و نوار غزه) چشم ببوشد.

جنگ ژوئن ۱۹۶۷

در جنگ ژوئن ۱۹۶۷، اسرائیل ارتشهای مصر، سوریه، و اردن را بنحو قاطع و سریعی شکست داد. در انتهای جنگ اسرائیل مابقی فلسطین تاریخی را تسخیر کرده بود، باضافه صحرای سینا را که از مصر، و بلندیهای جولان را که از سوریه گرفته بود. بخشهای تازه تسخیر شده فلسطین، که پس از سال ۱۹۴۸ به ساحل غربی و نوار غزه موسوم بودند، پس از جنگ ۱۹۶۷ معمولاً مناطق اشغالی نامیده میشوند.

این جنگ از نظر سیاسی اسرائیل را بعنوان قدرت نظامی منطقه تثبیت کرد. شکست اعراب موجب بی‌اعتباری رژیمهای عربی شد، بویژه موجب بی‌اعتباری ناسیونالیسم رادیکال عرب که توسط پرزیدنت ناصر و احزاب بعث سوریه و عراق نمایندگی میشد.

از طرف دیگر، جنبش ملی فلسطین، که از سال ۱۹۴۸ به بعد نسبتاً خاموش بود، پس از سال ۱۹۶۷ بمنزله یک عامل سیاسی مهم سربر کرد، و در شکل گروههای سیاس و چریکی‌ای تجلی کرد که سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) را میسازند.

مناطق اشغالی

پیش از سال ۱۹۴۸، نه ساحل غربی ونه نوار غزه واحدهای جغرافیایی مجزای نبودند. تمایز یافتن اینها تحولی بود که متعاقب تقسیم فلسطین و تشکیل یک دولت یهودی روی داد.

از جنگ ۱۹۶۷ به بعد اسرائیل اشغال ساحل غربی و نوار غزه را ادامه داده است. اسرائیل، مطابق معاهده صلح اسرائیل و مصر [کمپ دیوید] طی ۸۲-۱۹۷۹ از صحرای سینا عقب نشست، اما بلندیهای جولان را در سال ۱۹۸۱ [رسماً] بفاک خود منظم کرد.

اسرائیل، با نقض قوانین بین‌المللی، ۵۲ درصد از خاک ساحل غربی، و ۳۰ درصد از خاک نوار غزه را برای استفاده نظامی یا آبادیهای یهودی نشین مصادره کرده است.

اورشلیم

در طرح سازمان ملل برای تقسیم فلسطین، اورشلیم و حومه آن یک منطقه بین‌المللی است که هم از دولت یهود و هم از دولت عربی فلسطین (که

حمله هماهنگ علیه نیروهای اشغالگر اسرائیل در صحرای سینا و بلندیهای جولان را آغاز کردند. این بحران، در کنار افزایش شدید کمکهای نظامی آمریکا به اسرائیل، منجر به مداخله سیاسی آمریکا شد. دیپلماسی آمادوشد هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه آمریکا، توافقات محدودی بر ترک مخاصمه در صحرای سینا و بلندیهای جولان را سبب شد. اما در اواخر سال ۷۵ ثمرات این تلاشها به پایان رسید بی آنکه هیچ توافق جامعی در چشم انداز باشد.

در اواخر سال ۱۹۷۷ با شکست تلاشهایی برای انعقاد یک کنفرانس در ژنو که در آن تمامی طرفهای دعوا فراخوانده شوند، سادات تصمیم گرفت که مصر میباید به وضعیت حاضر، از طریق مذاکرات جداگانه با اسرائیل و تحت سرپرستی آمریکا، خاتمه دهد. دیدار سادات از اورشلیم در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷ آغاز آنچه چیزی بود که به "پروسه کمپ دیوید" مشهور گشت.

کمپ دیوید

در سپتامبر ۱۹۷۸، سادات و مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، از طرف پرزیدنت جیمی کارتر به استراحتگاه ریاست جمهوری در کمپ دیوید دعوت شدند. در اینجا برسر دو چیز توافق بدست آمد: چهارچوبی برای صلح بین مصر و اسرائیل، و چهارچوب عمومی برای حل بحران خاورمیانه، یعنی مساله فلسطین.

توافق دوم طرح پیشنهادی بود برای اعطای خودمختاری به فلسطینیها در ساحل غربی و نوار غزه، برپا کردن یک دستگاه اداری محلی برای یک دوره موقت پنج ساله، و تعیین وضعیت نهائی این مناطق در انتهای این دوره موقت.

تنها بخش مصر و اسرائیل موافقتنامه کمپ دیوید در عمل به اجرا درآمد. فلسطینیها و اعراب طرح خودمختاری را به این عنوان که ناقض حق تعیین سرنوشت است رد کردند، و اسرائیل، با ادامه دادن به مصادره زمینهای فلسطینیها و ساختن آبادیهای جدید یهودی نشین در مناطق اشغالی، در راه مذاکرات سنگ اندازی کرد.

در نتیجه کمپ دیوید مصر از جامعه ملتهای عرب رانده شد، و تنها اخیرا پروسه بازگشت مصر به جامعه عرب آغاز گشت. صلح جداگانه مصر با اسرائیل، اسرائیل را قادر کرد تا در سال ۱۹۸۲، بدون دغدغه از مداخله مصر، به لبنان تجاوز کند.

قیام در مناطق اشغالی و چشم اندازهای آن

فلسطینیهای مناطق اشغالی با قیام ۸۸-۱۹۸۷ خود وضعیتی را که رهبران تبعیدی فلسطینی هدایت سیاسی را در دست داشتند دگرگون کردند. یک رهبری جدید ظهور کرده است که اگرچه با ساف همسو است، اما نسل جدیدی در داخل را دربر میگیرد.

ظرفیت فلسطینیها در حفظ کردن حالت قیام، توازن پیشین در مناطق اشغال شده توسط اسرائیل را به مخاطره افکنده است. فلسطینیها مضمم اند تا تلاشهایشان را تا کسب یک تفوق سیاسی دنبال کنند.

لیزا هاجر و جوئل بینین
Lisa Hajjar
Joel Beinin
ترجمه شده از نشریه
Middle East Report
Sep - Oct. 1988, No:154

و چریکی مختلفی را، با تعلقات ایدئولوژیک متنوع، دربر میگیرد. یاسر عرفات رهبر الفتح، بزرگترین گروه فلسطینی، است و از سال ۱۹۶۸ صدر ساف بوده است. سایر گروههای اصلی سازمان آزادیبخش فلسطین عبارتند از جبهه خلق برای آزادی فلسطین (PFLP)، سازمان جرح حبش (جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین (DFLP)، سازمان نایف حواتمه (و در مناطق اشغالی حزب کمونیست فلسطین PCP) علیرغم اختلافات کشار بین گروههای مختلف، اکثر قریب باتفاق فلسطینیها ساف را تنها نماینده مشروع خود میدانند.

قطعنامه ۲۴۲

پس از ختم جنگ سال ۱۹۴۷، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۲۴۲ را تصویب کرد. این قطعنامه مقرر میدارد که اسرائیل از مناطقی که طی این جنگ اشغال کرده عقب بنشیند، و برحق کلیه دولتهای منطقه برای همزیستی مسالمت آمیز در چهارچوب مرزهای محترم و شناخته شده تاکید میکند. (۱)

ایراد فلسطینیها به قطعنامه ۲۴۲ اینست که در آن حق فلسطینیها در تعیین سرنوشت یا حق بازگشت آنها [به وطنشان] اعلام نشده است. تنها ذکری از فلسطینیها که در قطعنامه است، "حل عادلانه مساله آوارگان" است. از آنجا که قطعنامه شناسائی "تمامی دولتهای منطقه" را مقرر میدارد، این شناسائی یکجانبه اسرائیل از سوی فلسطینیها را دربر دارد، بی آنکه متقابلا اسرائیل حقوق ملی فلسطینیها را برسمیت شناخته باشد. امروزه رهبری ساف آشکارا آماده است تا حق موجودیت اسرائیل را برسمیت بشناسد. وحدت فلسطینیها حول این نکته کلیدی متناظر با افزایش ثقل سیاسی فلسطینیها در "داخل" یعنی در مناطق اشغالی، بخصوص با قیام ۸۸-۱۹۸۷ افزایش یافته است. اما رهبری ساف همچنان اصرار دارد که تنها در صورتی اسرائیل را برسمیت خواهد شناخت که اسرائیل نیز حق تعیین سرنوشت فلسطینیها، و از جمله حق تشکیل دولت مستقل فلسطینی در مناطق اشغالی را، برسمیت بشناسد.

جنگ اکتبر

انور سادات، رئیس جمهور مصر، پس از بقدرت رسیدن در اواخر سال ۱۹۷۰ آمریکاها را مطلع ساخت که وی مایل به مذاکره با اسرائیل برای حل اختلاف، در ازاء بازپس گیری مناطقی که مصر در جنگ ۱۹۶۷ از دست داده بود، میباشد. هنگامی که این فتح بابها از طرف واشنگتن و تل آویو نادیده گرفته شد، مصر و سوریه در سال ۱۹۷۳ یک

(۱) در ساختار دستوری متن انگلیسی و متن فرانسه، که نزد سازمان ملل هر دو از نظر رسمی معتبرند، تفاوتی وجود دارد. نسخه فرانسه خواستار عقب نشینی اسرائیل "از آن مناطق" است که در جنگ ۱۹۶۷ اشغال کرده، حال آنکه نسخه انگلیسی میگوید "از مناطقی"، و اسرائیل متن انگلیسی را چنین تفسیر میکند که منظور عقب نشینی از برخی مناطق اشغالی است و نه تمام آن. آمریکا این تفسیر اسرائیل را تأیید میکند. اسرائیلیهای تندرو، عقب نشینی اسرائیل از صحرای سینا را برآورده شرط عقب نشینی "از مناطقی" میدانند.

بقیه از صفحه ۱۲

داخلی، یعنی همان برنامه کهن و اکنون بی ربط لیبرالهای دوران گذشته، چیزی برای عرضه نداشت.

امروز، در انتهای دهه ۸۰ میلادی، بیشک دوران رونق و نفوذ چنین جنبشها و چنین استراتژیهای سیاسی سوری شده است. همه این جریانها تحولات بزرگی را از سر گذرانده‌اند (و اغلب به راست چرخیده‌اند). تئوریهای وابستگی، نوع سنتی یا رادیکال، هر دو، نیز امروزه بی‌اعتبار شده‌اند و بسیاری از هواداران و نظریه پردازانش اکنون نظراتی صد و هشتاد درجه مخالف نظرات پیشین خود را

تبلیغ میکنند. علت اینها را بیشک با عدم پیکیری یا ارتداد این و آن نمیتوان توضیح داد. بویژه آنجا نیز که جنبشهای ملی و ضدامپریالیستی توفیق بدست آوردند و نسخهای مکتب وابستگی را در دستور کار خود نهادند، نتیجه آن توسعه اقتصادی و رفاه عمومی نبوده است. ویتنام امروزه از فقیرترین کشورهای جهان است، و در الجزایر همین دیروز سینه زحمتکشانش تظاهر کننده علیه افزایش قیمتها را دولت جبهه آزادیبخش ملی، همان وارث انقلاب نمونه الجزایر، بگلوله بست.

سرانجام نظریه‌های وابستگی

نقطه شروع نظریه‌های رادیکال وابستگی، همانند نظریه‌های آشکارا بورژواک ناسیونالیست سلف آنها، عدم توانائی رقابت و رشد سرمایه ملی در برابر سرمایه‌های قویتر جهانی است، که تحت عنوان توسعه نیافتگی اقتصاد ملی فرموله میشود. رادیکالهای این مکتب درحقیقت دیدگاه سرمایه ملی را تاحد افراط پیش رانده‌اند، چرا که اینها انباشت سرمایه خارجی را در کشور جهان سوم، که همراه با توسعه اقتصادی بود، با عناوینی از قبیل "وابسته"، "مصنوعی" و "انگلی" رد کردند، و به این ترتیب این توهم را تغذیه کردند که گویا نوعی از انباشت سرمایه مستقل، طبیعی، و غیرانگلی، که بحال همگان، و بحال تمام طبقات متخاصم ملت مفید است وجود دارد، و تنها چنین انباشتی شایسته لقب "توسعه اقتصادی" است.

اما واقعیت این بود که از همان سالهای ۶۰، و بخصوص در دهه ۷۰، در بسیاری از کشورهای جهان سوم، مثل ایران، یا بخصوص برزیل، کره جنوبی و جز اینها، یک پروسه صنعتی کردن از طریق عملکرد سرمایه‌های امپریالیستی آغاز شده بود. این پروسه درحقیقت مبنای مادی دیدگاه سرمایه ملی و بیان سیاسی آن، یعنی ناسیونالیسم لیبرالی، را پایان داده بود. و نه صرفا به این دلیل که اهداف عالیه پلافرم اجتماعی او، از قبیل اصلاحات ارضی یا ایجاد صنایع خوب فلز را عملی میساخت، بلکه اساسا به این سبب که با بسیج توان سیاسی و اقتصادی سرمایه‌های امپریالیستی شرایط مناسب از

نقطه نظر کارکرد و انباشت سرمایه را در این کشورها تامین میساخت. یعنی در یک کلام شرایط اجتماعی استثمار خشن طبقه کارگر و سودآوری بالای سرمایه را برقرار مینمود. تثبیت سطح معیشت نازل برای طبقه کارگر، فقدان بیمه‌ها و تامین اجتماعی، فقدان حق تشکل کارگری و سرکوب هر حرکت اعتراضی و کوچکترین تحرک سیاسی کارگران، باضافه ایجاد زیرساخت اقتصادی، و واردات محصولات ارزان قیمت برای مصرف ضروری کارگران، شرایطی بود که تمامی سرمایه‌ها، اعم از سرمایه‌های امپریالیستهای خارجی یا سرمایه‌های متعلق به سرمایه‌داران داخلی به یکسان از آن برخوردار میشدند. این واقعیتی بود که سرمایه‌داران داخلی به سبب ابعاد متوسط سرمایه‌شان بسرعت به فعالیت در حاشیه پروژه‌های عظیم صنعتی که تنها به خرج دولت یا سرمایه‌های کلان خارجی میتوانست صورت گیرد رانده میشدند (و از این لحاظ شاید غرولند ناشی از غبطه خوردنشانشان را هنوز زیر لب داشتند)، اما واقعیت ملموس تر، برای خود سرمایه داخلی، این بود که چنین شاخه‌های جدیدی برای فعالیت و چنین نرخ بالای سودآوری سرمایه را تنها گسترش عظیم تولید که در توان سرمایه‌های امپریالیستی است میتواند برقرار نگاه دارد. به این ترتیب والاترین آرمان سرمایه ملی، یعنی توان انباشت و گسترش هر چه بیشتر، نه در تقابل با سرمایه‌های خارجی، بلکه هنگامی متحقق شد که از برکت وجود آنها و در حاشیه آنها جایی برای خود یافت. سرمایه ملی و

بورژوازی ملی، بمعنای سرمایه‌ای در تضاد با سرمایه خارجی و امپریالیسم، به این ترتیب موجودیتی نداشت، و تئوریزه کردن دیدگاهی برای رشد سرمایه ملی در "قطع وابستگی" از سرمایه جهانی یک اتوپی پوچ بود (۵).

مکتب رادیکال وابستگی، در چنین شرایطی، با نقد بر "سرمایه‌داری وابسته" از دیدگاه هواداری از رشد سرمایه ملی پرچم ناسیونالیسمی را بلند میکرد که محتوای اجتماعی نداشت. بورژوازی ملی‌ای وجود نداشت که امر توسعه اقتصادی بر مبنای رشد سرمایه ملی را وجه همت خود قرار دهد، پس علم این ناسیونالیسم چه را اینبار اپوزیسیون خرده‌بورژواک شبه‌سوسیالیستی برگرفت که بر پروسه صنعتی کردن از طریق سرمایه‌های امپریالیستی، همای افسوسی ارتجاعی برای از دست رفتن فرهنگ روستائی - فئودالی، نقد داشت (۶).

رسالت توسعه اقتصادی موزون (بدون رشد "سرطانی" خدمات یا صنایع مونتاژ) و مفید بحال عمومی خلق، تحت یک سرمایه‌داری ملی و دمکراتیک (و احتمالا با یک بخش وسیع دولتی) را اینبار خرده‌بورژوازی‌ای بردوش گرفته بود که بسیار فراتر از بازبهای پارلمانی لیبرالها، میبایست در گام اول رژیم وابسته به خارجی را بنحوی قهرآمیز سرنگون کند. آنچه در واقع ناسیونالیسم مکتب وابستگی را از مضمون اجتماعی تهی کرده بود، درعین حال اجازه داده بود تا این ناسیونالیسم در شکل چه سرنگونی خواه بی‌محابا پیش بتازد، و در همان حال دیکتاتوری حاکم را به نیاز سرمایه خارجی نسبت دهد و سرمایه ملی را از اتهام سرکوبگری بری کند، و حتی دمکراسی را روپنای لازم گسترش سرمایه ملی قلمداد کند، افزایش درآمد کارگران را تحت حاکمیت سرمایه ملی، نه فقط مقدور، بلکه اساسا لازمه گسترش سرمایه جلوه دهد، و از این قبیل.

اتوپیک بودن محتوای نظریه‌های وابستگی، سرانجام عقب نشینی را به این نظریات تحمیل کرد. آنجا که ناسیونالیسم چه بر سر کار آمد، حتی آنجا که سرمایه‌داری دولتی (گویا نشانه سمتریکی سوسیالیستی) را برقرار کرد، نه فقط دستمزدها افزایش نیافت، بلکه مداوما، به بهانه قطع وابستگی و ساخت اقتصاد ملی، به پائین رانده شد. حقوق دمکراتیک و تشکلهای مستقل کارگری هیچگاه رسمیت کاملی نیافت. (تئوریزسینهای رادیکال

وابستگی خود شروع به اعتراف کردند که افزایش دستمزدها، در نتیجه عملکرد آزادانه اتحادیهها، بزیان توسعه اقتصادی است. حاکمان جدید بنام انقلاب، بنام ساخت اقتصاد ملی، یا عوامفربانه بنام "سوسیالیسم"، آخرین رمق کارگران و زحمتکشان را صرف آخرین آزمایش برای ایجاد سرمایه ملیای نیرومند کردند و در این تجربه، بنحوی قابل پیش بینی، شکست خوردند. بحران سرمایه‌داریهای دولتی در جهان سوم، از ویتنام و برمه گرفته تا الجزایر و پرو، بارزترین مصادیق این امرند.

اما سواى شکست چنین تجربیاتی آنچه ضربه بزرگتر را به نظریه‌های وابستگی وارد کرد توفیق همزمان کشورهای از جهان سوم، نظیر کره جنوبی، تایوان، برزیل و مکزیک بود که با سیاست درهای باز و مشارکت در تقسیم کار بازار جهانی و با عملکرد سرمایه‌های امپریالیستی توانستند ظرف دو دهه از نرخهای رشد کم نظیر اقتصادی برخوردار شوند و سرعت تبدیل به کشورهای صنعتی شوند. پیدایش کشورهای تازه صنعتی شده (NIC)، شکست تجربیات قطع وابستگی، و همراه شدن اینها با بحران سرمایه‌داری دولتی در شوروی، پیروزی نظریه کلاسیک بازار و رقابت پیروزی، چرخش پروسترویکا در شوروی به سوی اقتصاد بازار و ادغام در بازار جهانی، و تحولات اقتصادی مشابه در چین، همه و همه نظریه‌های وابستگی را بنفع نظریاتی کاملاً در قطب مخالف اکنون از صحنه بدر کرده است.

بازتاب این تحولات در نظریه‌پردازان موسوم به چپ واقعا دیدنی است. عدم توفیق بسیاری از تلاشها در قطع وابستگی، شکل دادن به یک بازار داخلی، و توسعه اقتصاد ملی بر این مبنای موجب شد تا نظریه‌پردازانی همچون والراشتاین (۷) این نظر را رواج دهند که سرمایه‌داری چنان سیستم جهانی‌ای است که اصولاً برای هیچ تک‌کشوری قطع وابستگی به سرمایه جهانی و متحول ساختن اقتصاد خود، حتی در جهت سوسیالیسم، امکان ندارد. و سرمایه‌داری جهانی ظرف مدتی طولانی (مثلاً در دو قرن) بتدریج ولی تماماً میباید فرو ریزد. (تروتسکیست‌هایی هم که در مکتب شان از تمام انقلاب و سوسیالیسم گویی فقط "در یک کشور نمیشود" را آموخته‌اند فوری به روی اراپه والراشتاین پریدند.) برخی دیگر، نظیر

وارن (۸)، با تاکید بر توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم توسط سرمایه‌های امپریالیستی، نتیجه گرفتند که امپریالیسم نقشی مترقی دارد و باعث رشد سرمایه‌داری میشود، که سرانجام توسعه سرمایه‌داری روبنای دمکراتیک را به‌همراه خود خواهد آورد، و در طی توسعه سرمایه‌داری توسط امپریالیسم نیز، فعالیت اتحادیه‌ای تنها کاری است که کارگران و سوسیالیستها میباید به آن دست یازند، و در این زمینه نیز البته میباید یک سیاست درآمد "مسئولانه" را که متناسب با امکان رشد عمومی اقتصاد باشد درپیش گیرند. نظریه پردازان دیگری نظیر هریس (۹) بامشاهده کشورهای تازه صنعتی شده دلیلی برای نفی مقوله امپریالیسم یافته، اساساً نقش امپریالیسم، رقابتها و مناطق نفوذ امپریالیستها، و تفاوت‌های واقعی بر سر راه مبارزه طبقه کارگر در کشورهای متروپل و تحت سلطه را یکسره انکار میکنند. صاحب‌نظران دیروزی مکتب وابستگی، با مشاهده تغییر و تحولات اقتصادی معاصر، از یک تقسیم کار بین‌المللی جدید و جهانی شدن تولید سخن میگویند. بر این مبنای فرنک (۱۰) اکنون مدعی است که از نقطه نظر انباشت سرمایه انتقال تولید به جهان سوم مقرون به صرفه شده، دولتهای جهان سوم نیز برای جلب سرمایه‌های بین‌المللی اکنون با یکدیگر به مسابقه برخاسته‌اند، و هیچ راهی برای مقاومت در برابر فشار بازار جهانی دیگر وجود ندارد. ارزش علمی این نظریات وارث مکتب وابستگی زیاد نیست، و ارزش عملی آنها در حد صفر است. چرا که اینها درواقع بازتاب امکان ناپذیری سرمایه‌داری ملی در عصر امپریالیسم، و طبعاً عدم وجود پایه‌های طبقاتی برای آن هستند. نظریاتی که اکنون در مباحثات تئوریک "چپ" جایگزین نظریه‌های رادیکال وابستگی شده‌اند، بازتاب اختتام دوران ناسیونالیسم چپ‌اند.

تنها نقطه‌نظرات تئوریک نبودند که به سبب بی‌ایگی ناسیونالیسم چپ به عقب رانده شدند. جنبشها و جریانات سیاسی متناظر با این ایدئولوژی نیز همین سرنوشت را داشته‌اند. فروپاشی پوپولیسم مائوئیستی، و اکنون آشفتگی و بی‌اقتی‌ای که جریانات هوادار اردوگاه شوروی در کشورهای جهان سوم دچار شده‌اند نیز بازگوی همین واقعیت است. اما روشنتر از وجوه دیگر این تحولات، آنچه اختتام قطعی دوران ناسیونالیسم مبتنی بر سرمایه ملی، و اتوپیک بودن ایده توسعه سرمایه ملی در عصر امپریالیسم و در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را بنمایش میگذارد، واقعیت صف بندی سیاسی جدیدی در اقشار بورژوازی در کشورهای جهان سوم است. صف بندی جدیدی که با پذیرش هژمونی آن جهان بینی بورژوازی همراه است که فراتر از مرزهای ملی و سرمایه ملی، تحکیم موقعیت طبقه سرمایه‌دار در کشور خویش، و تحقق آرمانهای ناسیونالیستی خویش در منطقه یا جهان را نیز در درجه استحکام پیوندهایش با سرمایه جهانی و مکان خود در نظام جهانی اقتصادی - سیاسی امپریالیستی جستجو میکند. به این ترتیب یکدستی سیاسی جریانات بورژوازی بمراتب تشدید شده است. لیبرالها نه تنها ادعای حاکمیت را فراموش کرده‌اند، بلکه حتی در نقش اپوزیسیون نیز کمتر در نقش مخالفت خون، و آشکارا بعنوان مشاوری که در مورد خطر کمونیسم و راههای مقابله با جنبش کارگری هشدار میدهد درآمده‌اند. در زمینه سیاستهای اقتصادی نیز سیاست درهای باز و دعوت از سرمایه امپریالیستی پلاقرم مشترک تمام احزاب بورژوازی است. درحقیقت درک این راه رستگاری اقتصادی مشترک مبنای انسجام سیاسی جدید جریانات بورژوازی است. اکنون سیاست سرانجام بر اقتصاد منطبق شده است.

سوسیالیسم و نظریه وابستگی

یعنی تولید ثروت بیشتر در کشور، نصیبش به محرومان نیز خواهد رسید. بعبارت دیگر مکتب وابستگی رشد و توسعه اقتصادی را بعنوان راه غلبه بر فقر وسیع و مزمن، و عقب ماندگیهای اجتماعی و فرهنگی ناشی از آن در

اگر آرمان سرمایه ملی و ناسیونالیسم فرصت میبایند تا در قالب نظریه وابستگی بعنوان نظریه‌های رادیکال و شبه‌سوسیالیستی جلوه کنند از آنروست که، بنا به تبیین مکتب وابستگی، رشد سرمایه ملی توسعه اقتصادی را به‌همراه خواهد آورد، و توسعه اقتصادی،

جهان سوم، نظریه وابستگی، و احمدشاملو

(مروری انتقادی بر مبنای نظری ناسیونالیسم چپ)

سرمایه‌داری و امیدارد. این مبارزه‌ای است که نمیتواند پایان یابد مگر اینکه علت‌العلل آن، یعنی شیوه تولید سرمایه‌داری را ملغی کند. جهان نگری سوسیالیستی بیان نظری همین واقعیت ملموس است. برای جهان نگری سوسیالیستی نقطه حرکت و هدف، رشد اقتصادی نیست، رهائی طبقه کارگر از موقعیت حاضر، و خاتمه دادن به هرگونه موقعیت نابرابر اقتصادی در جامعه است. افزایش ثروت جامعه (یا "رشد اقتصادی") خود تنها یک محصول جامعه انسانهای آزادی است که تولید مایحتاج خویش را، فارغ از استثمار اکثریت توسط یک اقلیت، براساس تعاون و همکوشی انسانهای برابر سازمان می‌دهند، و به یکسان از آن سهم می‌برند.

جدا از اینکه جامعه مورد نظر، سرمایه‌داری "پیشرفته" باشد یا سرمایه‌داری "عقب مانده"، جهان نگری سوسیالیستی بر این حقیقت پا می‌فشارد که طبقه کارگر میباید هر پیشرفت جزئی در وضعیت کارگران - و توده محرومان جامعه هر بهبود نسبی در وضعیت معیشت، فرهنگ، مناسبات سیاسی و غیره را به اهرمی برای عقب راندن سرمایه‌داری، به اهرمی در مبارزه برای خاتمه دادن به استثمار سرمایه‌داری تبدیل کند. هیچ موجی برای سازش و همزیستی طبقه کارگر با سرمایه‌داری وجود ندارد، و هر بهبود نسبی در وضعیت طبقه کارگر نیز تنها آنگاه تضمین شده است که به نیروی طبقه کارگر و در مبارزه‌ای علیه سرمایه‌داری و با محدود کردن سرمایه بدست آید.

به این ترتیب از نقطه نظر سوسیالیسم، در کشورهای جهان سوم نیز این نفس استثمار طبقه کارگر است که مورد اعتراض است و باید برافتد، مساله این نیست که حاصل استثمار کارگر در همان کشور سرمایه‌گذاری میشود یا به خارج میرود. شناسنامه مالک سرمایه نیز تاثیری در نفس استثمار کارگر ندارد. واقعیت وضع ناهنجار طبقه کارگر در جهان سوم در مقایسه با وضعیت طبقه کارگر کشورهای متروپل (و کلا واقعیت وضعیت نامناسبتر اقتصادی توده جمعیت در کشورهای جهان سوم) بی‌شک یک محصول نظام امپریالیستی است، اما امپریالیسم به معنای علمی کلمه خصوصیت سرمایه‌داری این عصر

سرنوشت محتوم اکثریت جامعه میشارد و بهبود در بردگی را یگانه پیشرفت امکانپذیر میداند، و یا سادملوحی انسانهای صادقی را که، تحت تاثیر مغزشوئی جهان نگری بورژوایی، افق دیدشان از جامعه موجود و تولید به شیوه سرمایه‌داری نمیتواند فراتر رود.

چه مکتب وابستگی، و چه منتقدان شبه‌سوسیالیست آن (که در بخش قبلی به اختصار ذکرشان رفت) از این نظر به یکسان جهان نگری بورژوایی را منعکس میکنند که نقطه شروع، دلشغولی، و هدف نهائیش انباشت سرمایه است، که آنرا امری مفید بحال تمامی جامعه میشارد و با لفظ "توسعه اقتصادی" علی‌الاطلاق، بدون ذکر مناسبات اقتصادی حاکم، جنبه طبقاتی‌اش را پنهان میکند. اگر مکتب وابستگی انباشت سرمایه را در چهارچوب کشورهای جهان سوم تنها در شکل انباشت سرمایه، عملی شدنی میپندارد، نظریه‌های متأخرتر، با رجوع به تجربه، امپریالیسم و سرمایه خارجی را عامل انباشت سرمایه، یا "توسعه اقتصادی"، در جهان سوم میدانند. اگر نظریه‌های وابستگی راه چاره محرومان و زحمتکشان جهان سوم را برای بهبود وضعیت زندگی و کسب آزادی و دمکراسی، دفاع از سرمایه‌داری ملی و مبارزه علیه انحصارات خارجی میبایند، نظریه‌های متأخرتر بر نقش مترقی امپریالیسم و انحصارات در صنعتی کردن جهان سوم و رشد سرمایه‌داری در آنجا انگشت می‌گذارند و مطالبه و دفاع از نظام پارلمانی (که بزمع اینها ذاتی پیشرفت سرمایه‌داری است)، و فعالیت اتحادیه‌ای مطابق الگوی اتحادیه‌های کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته. (برای تضمین همان برش کوچک از کیک بزرگ) را یگانه نقش طبقه کارگر میشارند. هر دو دسته این نظرات در بهترین حالت وعده رفرمهای اجتماعی در چهارچوب نظام سرمایه‌داری را بعنوان راه حل وضعیت محرومان عرضه میکنند.

اما سوسیالیسم از منحا نقطه مقابل چنین نگرشهایی است. تا نظام سرمایه‌داری هست، تا استثمار هست، مبارزه طبقه کارگر هم هست. موقعیت نابرابر اقتصادی، و به تبع آن موقعیت نابرابر در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی، بناگذیر طبقه کارگر را به یک مبارزه دائمی، در اشکال مختلف، علیه نظام

کشورهای جهان سوم عرضه میکند. اما مساوی گرفتن توسعه اقتصادی با بهبود وضعیت محرومان، بدون در نظر گرفتن اینکه این توسعه در چه شکل از روابط اقتصادی بین انسانها و طبقات صورت میگیرد حرف پوچی است. مناسبات سرمایه‌داری بر استثمار طبقه سرمایه‌دار از طبقه کارگر متکی است، و هرگونه توسعه سرمایه‌داری، طبق تعریف، توسعه نابرابری بین این طبقات را در خود دارد.

علم اقتصاد بورژوایی نیز نمیتواند پنهان کند که در شیوه تولید سرمایه‌داری نصیب طبقه کارگر، به زبان علماء اقتصاد، تنها "برش کوچکی از کیک درآمد ملی" است. علم اقتصاد بورژوایی شیوه تولید سرمایه‌داری را بعنوان مناسبترین و کارآترین شیوه سازمان دادن تولید جامعه بشری معرفی میکند، و از اینرو استثمار طبقه کارگر، یعنی این واقعیت که بنا بر منطق این شیوه تولید ازدیاد ثروت در جامعه تنها با محروم ماندن کارگر از محصول کار خویش امکانپذیر میشود، را یک ضرورت گریز ناپذیر اقتصادی برای گردش چرخ تولید در جامعه جلوه میدهد. از اینجا علم اقتصاد بورژوایی این حکم را نتیجه میگیرد و رواج میدهد که تنها راه بهبود وضعیت طبقه کارگر در اینست که با فعالیت بیشتر کاری کند تا کیک اقتصاد ملی بزرگتر شود، تا برش کوچک او از این کیک نیز، متناسب با آن، حجم بیشتری بیاید.

تحلیل‌های اقتصادی و راه حل‌های مکتب وابستگی نیز از نظر علمی تماما متکی به این جهان نگری بورژوایی است. این البته مطابق "عقل سلیم" است که طبقه محروم کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری وضع بهتری از طبقه محروم کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری داشته باشند. اما تبلیغ کردن رشد اقتصادی سرمایه‌داری بعنوان راه حل وضعیت محرومان، جامعه، یا وقاحت طبقه حاکم را لازم دارد که بردگی ابدی را

گمبیت ارگان مرکزی حزب کمبیت ایران

را بخوانید و بدست

کارگران پیشرو برسانید

است، نه یک لغت عاطفی برای بیان احساسات ضد خارجی. امپریالیسم توصیف سرمایه‌داری معاصر است که مهمترین ویژگی آن دشواریهای است که سرمایه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته متروپل به سبب تنگ شدن عرصه سودآوری با آن روبروست. سیستم امپریالیستی، با رقابت درونی و تقسیم جهان به مناطق نفوذ دولتهای متروپل، کشورهای موسوم به جهان سوم را عرصه عملکرد سودآورتر سرمایه ساخته است. در اینجا امپریالیسم درحقیقت ویژگی رابطه کار و سرمایه است، یعنی تضمین ارزانتر نگاه داشتن نیروی کار، استثمار خشن تر از کشورهای متروپل، و اختناق سیاسی - اجتماعی لازمه آن. به این معنا ویژگی استثمار را در این کشورها، برای همه سرمایهها به یکسان، میتوان امپریالیستی بودن آن برشمرد.

اینکه چنین شرایطی چه ویژگیهایی به مبارزه طبقه کارگر در کشورهای موسوم به جهان سوم میدهد خارج از بحث فعلی ماست (و بهرحال مساله‌ایست که در سایر آثار ما به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است). مساله اینست که مناسبات سرمایه‌داری در این کشورها، یعنی رابطه کار و سرمایه، از آغاز بر مبنای نیازهای سرمایه این عصر، یعنی با تامین شرایط اجتماعی - اقتصادی نیروی کار ارزان شکل میگردد. به این معنا عصر امپریالیسم با قرار دادن کشورهای موسوم به جهان سوم در مدار کارکرد سرمایه، از همان ابتدا تمامی سرمایهها را، مستقل از خارجی یا بومی، بر این مبنای با هم پیوند داده و در یک سیستم واحد در مقابل طبقه کارگر این کشورها قرار میدهد. به این ترتیب نسبت ضد امپریالیست به سرمایه ملی دادن، شوخی پوچی است، و عملکرد "سرمایه ملی" بهترین گواه غیرواقعی بودن چنین ادعائی است.

حتی در مدل تئوریک نظریه‌های وابستگی نیز این نکته قابل نشان دادن است که آنچه اینجا تحت عنوان ضدیت سرمایه ملی با امپریالیسم از آن نام برده میشود در بهترین حالت امری مربوط به رقابت سرمایههاست که یکسوی این رقابت هنوز به مرحله انحصاری دست نیافته است. تمامی تلاش نظریه‌های وابستگی در این بود تا نشان دهند چگونه عملکرد سرمایه‌های انحصاری در بازار جهانی مانع از اینست تا سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم رشد "کلاسیک" خود را طی کند.

و تمام چشم‌انداز پیروزمندی که این نظریهها وعده میدادند تبدیل شدن کشورهای جهان سوم به "ژاپن دوم آسیا" یا تکرار "ایالات متحده آمریکا" در جنوب آن قاره بود، یعنی آرزوی تبدیل شدن کشورهای جهان سوم به کشورهای امپریالیست. از همینجا نیز روشن است که ماهیت "ضد امپریالیسم" سرمایه‌های ملی کشورهای جهان سوم، بنا به تحلیل نظریه‌های وابستگی، تضاد سرمایه‌هایی با انحصارات است که خود در تپ انحصاری شدن (و شکست انحصار حریف) میسوزند.

به این ترتیب تمام وعده سعادت توده‌های کشورهای جهان سوم نیز، بنا به نظریه‌های وابستگی، در ارتقاء از وضعیت فقر و جهل فعلی به وضعیت تحت استثمار طبقه کارگر ژاپن، انگلستان یا آلمان خلاصه میشود. گویی نفس استثمار، و موقعیت فرودست اجتماعی کارگر کشور متروپل دلیل کافی برای برانداختن سرمایه‌داری در ژاپن، انگلستان یا آلمان نیست.

بطور خلاصه، تنها چشم‌انداز این ناسیونالیسم بیهیاهه جهان سومی، آرزوی تبدیل کشور خود به یک کشور امپریالیست است. چنین تصویری البته تنها در عالم تئوریک امکانپذیر است، اما بهرحال این تناقض ایدئولوژیک گویا وجدان هیچ ناسیونالیستی را نمی‌خراشد که اگر امپریالیست بودن کشوری دیگر متضمن تحقیر ایشان بوده است، امپریالیست شدن کشور ایشان نیز بمعنای تحقیر و ستم بر کشور و ملتی دیگر است. (جهان معاصر واقعی البته چنین آرزوهائی را اتوپیک کرده است، اما مانع از این نیست تا ناسیونالیسم جهان سومی، از طریق اشغال مکان مناسب در سیستم امپریالیستی جهان امروز، شانس خود را برای تبدیل شدن به، اگر نه یک قدرت امپریالیست، دستکم یک قدرت فائقه منطقه‌ای بپازماید.) حقارت این رویاهای عظمت طلبانه ناسیونالیستی تنها در غیرواقعی بودنشان نیست، بلکه خصوصا در ریاکاری اخلاقی، فقدان هر آرمان عام انسانی، و هسته پوشیده سودجویی در آنهاست.

از دیدگاه سوسیالیسم، مکاتب وابستگی و ناسیونالیسم ملهم از آن نه فقط هیچ وجه مشترکی با جهان نگری سوسیالیستی ندارند، بلکه به هیچ معنا ضد امپریالیست (و لذا "مترقی") نیز نمیتوانند قلمداد شوند. در عالم واقع هیچ تفکیک و تضادی بین "سرمایه بومی" و "سرمایه" امپریالیستی موجود نیست،

و آن تضادی نیز که مکتب وابستگی در عالم تصور برای ایندو قائل است، بنا به منطق خود این مکتب در بهترین حالت رقابت بین اقشار مختلف سرمایه است. بنابراین حتی از نظر صرف تئوری نیز مکتب وابستگی هیچ رادیکالیسم ضد امپریالیستی را باخود حمل نمیکند. مکتب وابستگی تنها بیان نظری یک ناسیونالیسم رادیکال، ناسیونالیسم چپ، است که در جهان واقعی نیز پایه مادی ندارد. اما صرفنظر از موهوم بودن آن، محتوای این ناسیونالیسم چپ تبیین منافع سرمایه ملی است، و از این لحاظ یک نیروی ایدئولوژیک علیه مبارزه طبقه کارگر و مبارزه او برای سوسیالیسم است. همانگونه که طبقه کارگر تنها با جدا کردن صف مبارزاتی خود از هر لایه و قشر سرمایه‌داران میتواند پیش رود، جهان نگری سوسیالیستی نیز در کشورهای جهان سوم تنها با مبارزه نظری با پایه‌های تئوریک این ناسیونالیسم با افشاء ادعاهای شبه‌سوسیالیستی آن، و با تفکیک کامل و تقابل آشتی ناپذیر خود با ناسیونالیسم چپ میتواند جریان مستقلی شود. از سطح تبیین اقتصادی گرفته تا تحلیل سیاسی و مولفه‌های ایدئولوژیک، یک تفکیک تمام عیار لازم است. در مقابل تئوریهای اقتصادی ناسیونالیسم چپ، امثال تئوریهای وابستگی، که در آنها استثمار تمام ملت یا خلق توسط "امپریالیستهای خارجی" فرموله میگردد، باید تحلیل از سرمایه‌داری بر محور استثمار طبقه کارگر، و تحلیل از امپریالیسم بر مبنای ویژگیهای رابطه کار و سرمایه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم قرار گیرد. در قبال آرمان ناسیونالیستی رشد صنعت داخلی، استقلال اقتصادی، قطع وابستگی و نظائر اینها، باید آرمان لغو استثمار، برقراری سوسیالیسم (که رشد تنها یک نتیجه آنست) قرار گیرد. در برابر تقدیس مین پهرستی باید تضاد منافع کارگر و سرمایه‌دار تاکید گردد، و در تقابل با رویاهای عظمت طلبانه ملی و ایده رقیب همتراز امپریالیست شدن، باید همبستگی جهانی مبارزات کارگران همه کشورها، دفاع از انقلاب ضد سرمایه‌داری در هر کشور جهان، و اندیشه جامعه واحد جهانی انسانهای رها شده از بند توحش سرمایه‌داری تثبیت شود. بدون یک گسست کامل از جهان نگری شبه‌سوسیالیستی ناسیونالیسم چپ، پیشروی طبقه کارگر پسوی سوسیالیسم ممکن نخواهد شد.

سابقه این بحث در ایران

گفتیم که نظریه‌های وابستگی در حقیقت تبیین تئوریک اعتراضات و جنبشهای واقعا موجود در جهان سوم بودند. ناسیونالیسم چه ایران هم در زمره همین جنبشهاست. بنابراین مستقل از اینکه دیکتاتوری مانع شد تا ناسیونالیسم چه ایرانی فرمولبندیهای تئوریک منسجمی را بعنوان مبانی نظری خود اعلام کند، مکتب وابستگی بهترین بیان تئوریک ناسیونالیسم چه در ایران نیز بوده است.

ناسیونالیسم چه در ایران پس از اصلاحات ارضی سالهای ۴۰ شمسی، یعنی با موج بزرگ گسترش مناسبات سرمایه‌داری در ایران شکل گرفت. انتقاد ناسیونالیسم لیبرالی و فرمیستی دوره پیش به رشد نیافتگی اقتصادی، تداوم فئودالیسم و غیره اکنون بی‌ربط شده بود. محور انتقاد جدید توسعه و رشد "وابسته" بود. تحلیل تحولات اپوزیسیون ناسیونالیستی ایران از دهه ۲۰ تا دهه ۵۰ شمسی موضوع بسیار وسیعی است که فراتر از بحث حاضر است. تنها کفایت اشاره کنیم که سازمانهای سیاسی مدعی کمونیسم که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی شکل گرفتند متعلق به همین جریان ناسیونالیسم چه‌اند که، نه فقط از جنبه محتوای اجتماعی و آرمان طبقاتی، بلکه حتی در جنبه‌های نظری نیز وجوه مشترک فراوانی با اسلاف لیبرال و رفرمیست خود داشتند. بطور نمونه انتقاد اصلی این جریان جدید به جبهه ملی، نه به ماهیت بورژوازی و ضد کارگری آن، و نه به آرمان رشد سرمایه ملی، بلکه به ناپیگیری و توهمات پارلمانتاریستی جبهه ملی در مبارزه با شاه بود. انتقاد چه رادیکال دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی به حزب توده نیز نه از یک زاویه سوسیالیستی و کارگری، بلکه از زاویه‌ای ملی بود. مساله این نبود که حزب توده در "مستقل‌ترین دوره فعالیت خود نیز چیزی جز یک برنامه رشد و اصلاحات سرمایه‌داری عرضه نکرده، بلکه مضمون انتقاد به حزب توده وابستگی روزافزون و سرانجام تمام عیارش به سیاست خارجی شوروی بود، و باز نه به این سبب که همانقدر که سیاست داخلی شوروی ضد طبقه کارگر شوروی است، سیاست خارجی‌اش در ایران نیز به ضرر منافع کارگر و زحمتکش ایرانی است، بلکه در اینجا نفس قربانی کردن منافع "ملی" ایران در قبال یک دولت خارجی مورد انتقاد

بود. این تماما یک ناسیونالیسم چه است که برجسته‌ترین تفاوتش با اسلاف خود در تاکید قاطع او بر سرنگونی "رژیم دست‌نشانده"، و مبارزه با "کمپرادور"های داخلی، (یعنی قشر یا طبقه‌ای که در سنت ناسیونالیستی پیشین جزئی از ملت محسوب میشد) بود. تشکیل سازمانهای سیاسی مدعی سوسیالیسم و مارکسیسم با خط مشی‌های تاکتیکی مختلف، از سازمانهای چریک شهری گرفته تا معتقدین به فعالیت در میان دهقانان و جز اینها، همه جلوه پیگیری این ناسیونالیسم چه در مبارزه انقلابی برای سرنگونی بودند. فعالیت فکری علنی در این دوره، گرچه با ترجمه‌های امثال قانون، امه سرزر، پیر ژاله، خوزه دوکاسترو، و ترجمه کتب ملل‌آور و بی زهر بنگاه پروگرس و امثالهم، و تالیف رسالاتی چون غرب زدگی، و انواع "بازگشت به خویش"، در کل در چهارچوب جهان بینی ناسیونالیستی و بعضا ناسیونالیسم چه بود، اما به سبب اختناق حاکم نمیتوانست صریحا به تبیین خود از اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران بپردازد. اینکار نیز، علیرغم موانع و دشواریهای فعالیت مخفی، توسط سازمانهای سیاسی انجام شد. اگرچه سطح تئوریک این قبیل بررسیها بالا نبود، اما بهرحال مقولاتی چون "نیمه فئودال - نیمه مستعمره" یا "سرمایه‌داری وابسته"، و اعتقاد به "بورژوازی ملی و مترقی" و "خرده‌بورژوازی ضد امپریالیست" کاملا رواج گرفت. محور مبارزه ضد امپریالیستی و ضد رژیم ناسیونالیسم چه ایران، طبعا همچنان توسعه اقتصادی باقی ماند. اگرچه سازمانهای سیاسی چه ایران در این دوره هیچگاه برنامه اقتصادی نیمه روشنی نیز عرضه نکردند، اما مقولاتی چون "بخش دولتی اقتصاد"، "ملی کردن سرمایه‌های وابسته"، و بالاتر از همه "خودکفایی" گویای تصویر آنها از نظام اقتصادی‌ای بود که باید جایگزین این نظام وابسته (حال سرمایه‌داری وابسته یا نیمه فئودال - نیمه مستعمره) میشد. انقلاب، بزعم ناسیونالیسم چه، برای برچیدن بقایای فئودالیسم و قطع وابستگی ضرورت مییافت. "طبقه کارگر" در اعتقادات ناسیونالیسم چه صادقانه برسمیت شناخته میشد، اما بعنوان پیگیرترین مبارزه ضد امپریالیستی، و

ناسیونالیسم چه در دل انقلاب ۵۷ نیز دست از اعلام این موضع صریح خود برنداشت که منافع طبقه کارگر باید تابع منافع خلق، و مبارزه سوسیالیستی باید مبارزه‌ای درجه دو نسبت به مبارزه ضد امپریالیستی عموم خلق قرار داده شود.

عملکرد و سرنوشت این ناسیونالیسم چه (یا ادعاهای شبه مارکسیستی و شبه سوسیالیستی) از انقلاب ۵۷ به اینسو جزو تاریخ جاری است و هنوز در حافظه زنده است. از نظر بحث ما این تاکید ضرورت دارد که همپای آشکار شدن عملی سترونی اجتماعی این جریان، در سطح نظری نیز یک انتقاد سوسیالیستی و کارگری مبانی اعتقادات و استنتاجات سیاسی - عملی ناسیونالیسم چه، از مباحث تئوریک اقتصادی گرفته تا سیستم تحلیل سیاسی، موضعگیری در برابر حکومت اسلامی، شیوه برخورد به وقایعی چون اشغال سفارت آمریکا، جنگ ایران و عراق، درگیریهای درونی حکومت اسلامی، و حتی شیوه‌های فعالیت سازمانکرانه و تبلیغی راه گام به گام و به تفصیل، به نقد کشید و عقب راند(۱۱). تئوریهای التقاطی و عبارت پردازی شبه‌سوسیالیستی ناسیونالیسم چه دیگر حتی در میان سازمانهای سیاسی این جریان نیز مدافعی نیافت و جا را برای جریان رو به رشدی که سوسیالیسم بی کم و کاست بر مبنای تحلیل مارکس از سرمایه‌داری و موقعیت طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری استوار بود باز کرد. این پیروزی نظری سوسیالیسم در قبال ناسیونالیسم چه تنها مایه‌آزاد عملکرد طبقات مختلف در کوره آزمایش انقلاب بود: "بورژوازی ملی" ای که در عمل نخستین دغدغه‌اش پاسداری از پیوندهای سیاسی و اقتصادی با امپریالیسم جهانی از آب درآمد، "خرده‌بورژوازی ضد امپریالیست" ای که، پیش چشمان ناپاور چه رادیکال و حتی بنا به فرمولبندیهای راز آلود ایشان، خصلت غالبش را "ضد خلق" بودن رقم میزد، و مهمتر از همه طبقه کارگری که بی‌اعتناء به تئوریهای توسعه اقتصاد ملی و ضرورت فاز رشد سرمایه ملی، شوراهاش را برپا کرد و هر جا که توانست کنترل تولید را خود بدست گرفت.

این تجربه صف بندی چه رادیکال ایران را تغییر داد. اضطراب سازمانهای عریض و طویل در زیر سرکوب وحشیانه حکومت اسلامی صورت گرفت، اما نفس

سوم، بر پایه مشترک جستجوی آرمان واحد ناسیونالیسم در پیوند با سرمایه جهانی و سیستم جهانی امپریالیستی تلقی گردد. اما تمام عقب نشینی ها و ضعف تبیین های ناسیونالیستی چه هنوز بمعنای آن نیست که چنین نظریاتی خودبخود از میان میروند. آرمان ناسیونالیسم ریشه‌دارتر از آنست، و با منافع اقشار گوناگونی آمیخته‌تر از آنست که تسلط بر اذهان به این سرعت ناپدید شود. از این گذشته در جامعه سرمایه‌داری، اعتراض و طغیان یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، و هر مکتبی که بنوعی علت وضعیت حاضر را توضیح دهد، اعتراض و طغیان را ضروری بداند، و بهرحال افقی برای تغییر وضعیت ارائه کند برای افراد و گروه‌های

اجتماعی‌ای که از اعتراض و طغیان گریزی ندارند بهتر از خلاء بینشی است. به این ترتیب تا حرکت سوسیالیستی طبقه کارگر چنان جریان اجتماعی نیرومندی نشده که جهان‌نگری و چشم‌انداز ویژه خود را در جامعه تثبیت کرده باشد، مکاتب غیر سوسیالیستی و غیر کارگری، اما بهرحال رادیکال، هنوز محلی از اعراب دارند. خیل روشنفکران و فعالین پیشین سازمان‌های سیاسی که علیرغم ناتوای از ارائه تئوریک نظرات نامسجم خود و دفاع از آنها، در خلوت خود همچنان دلبسته تبیین‌هایی از قبهل مکتب وابستگی‌اند، تنها بر این متن اجتماعی امکان ادامه حیات فکری مییابند.

بازگشت به شاملو

اینجا هنوز از ورای عینک ناسیونالیسم جهان را میبینند و تنها شکست سیاس و نظری ناسیونالیسم چه در دهسال گذشته آنها را به پذیرش "سوسیالیسم"، آنهم بعنوان گام رادیکال دیگری در همان جهان بینی ناسیونالیستی، سوق داده است. سخنرانی شاملو در اعماق اعتقادات اینها عصب مطبوع وطن را تکان داده، و نشئه عمیق و خودمانی گذشته را تکرار کرده است. از اینروست که باید باز هم تکرار کرد که نه، در تحلیلی که شاملو در سخنرانی خود بازگو کرده است، هیچ چیز مترقی‌ای وجود ندارد. یک نمونه‌اش را دوباره ببینید:

"سرمایه‌ها که روزی در جریان رقابتی خرد کننده در کمین دریدن یکدیگر بودند امروز در سطح جهانی برادرانه در یکدیگر ادغام میشوند و گسترش مییابند. اما به هر تقدیر، همین که پای ملل تحت سلطه به میان میآید، حتی اگر شده به یاری ارتش مزدوران، در این کشورها شکل‌بندی‌های اجتماعی ویژه، و فشارهای سیاسی حساب شده‌ای پدید میآوردند که بیان کننده روابط ناگزیر، یکطرفه، و از بالا به پایین با خود آن قدرتهاست. وابستگی حتی به ظاهر دمکراتیکی میسازند که اگر هم با باز بودن نسبی

بسیاری خواهند گفت که گیریم اینها که میگویند درست، اما آخر شاملو یک شاعر است، همین درجه ترقیخواهی نزد یک شاعر نیز در حکم کمیاست. نخستین قربانی چنین "سعه صدری" در برخورد به شاعر، خود شاعر است. چرا که نقش او را بعنوان یکی از شکل دهندگان آگاهی اجتماعی جدی نمیگرد. گویی شعر و شاعر خارج از چشم‌اندازهای اجتماعی موجود قرار دارند. گویی شعر همان وسیله آشنای بی‌خویشتنی و فرار از واقعیات سنت عرفانی است، و از این قبهل. ولی واقعیت اینست که در پس چنین ژست پدر سالارانه‌ای نسبت به شاعر، دو تیپ پنهان میشوند. یکی، آنها که شاملو صاف و پوست کنده حرف دلشان را زده، یعنی مبانی نظری آن جهان بینی ناسیونالیستی را بیان کرده است که اکنون پرچمداران فکری و سازمان‌های سیاسی مربوطه‌اش، از فرط التقاط و تناقض، خود جسارت بیان تئوریکش را در مقابل جریان کارگری - کمونیستی ندارند. سخنرانی شاملو برای اینها یک ابزار تبلیغی در مبارزه ایدئولوژیکشان است. اما دسته دیگری هم هست که در عین ابراز پایبندی به سوسیالیسم و طبقه کارگر، و سوگند دشمنی با سرمایه و ناسیونالیسم، صادقانه از سخنرانی شاملو محظوظ شده است، و ظاهرا در این میان ملتفت تناقضی بین این بیانات و آن اعتقادات سیاسی و اجتماعی خود نشده است.

بازسازی نشدن عمده آنها بیانگر اینست که این فروپاشی اساسا بازتاب درهم شکستن مبانی نظری و سیاسی‌ای بود که این سازمانها بر آن استوار بودند. سواى طیفی که در این میان به قطب جدید کارگری - کمونیستی روی آوردند، نخستین حرکت در طیف ناسیونالیسم چه برای غلبه بر عدم انسجام نظری، رویکرد به مبانی تئوریک و سیاسی ساخته و پرداخته اردوگاه شوروی و تئورسین هایشان، یعنی سرمایه‌داری دولتی و نزدیکی با اردوگاه در اقتصاد و سیاست بود. این تلاش جدید برای جبران بی‌تاثیری اجتماعی‌ای که سازمان‌های چه رادیکال علیرغم مبارزه دلیرانه و خونبار خود شاهدش بودند، در نزدیکی با اردوگاه شوروی اینک تضمینی برای قابل تحقق بودن همان آرمان‌های ناسیونالیستی را میدید. این جریان بر تفاوت واقعی خود با حزب رسوای توده چنین تاکید میکرد که اگر حزب توده در نزدیکی با شوروی منافع ملی را به منافع سیاست خارجی شوروی فروخته است، او دقیقا برای تحقق همان آرمان‌های ملی است که به شوروی نزدیک میشود. به این ترتیب جریان جدید پرو- شوروی خود را از انتقاد ناسیونالیستی رایج به هواداران شوروی، یعنی تنها نقدی که در سنت خود میشناخت، مصون میکرد، اما در قبال انتقاد سوسیالیستی، ناسیونالیسمش تاب مقاومتی نداشت. بااینهمه، در متن سرکوب و اختناق حکومت اسلامی، بیش از آنکه فشار جریان کمونیستی و کارگری اینها را به حاشیه براند، نفس تحولات موسوم به پروسترویکا و چرخش‌های اقتصادی و سیاست جهانی در شوروی این جریان را مجددا دچار آشفتگی نظری و محروم شدن از یک استراتژی سیاسی کرده است.

به این ترتیب ناسیونالیسم چه در ایران در ضعیف‌ترین مقطع تاریخ خود قرار دارد. رویکرد آشکار بسیاری از روشنفکران چه و فعالین پیشین سازمان‌های سیاسی رادیکال به پذیرش جهان بینی رسمی بورژوازی بزرگ، رواج ایده‌های ائتلافی وسیع طبقاتی با اقشار بورژوازی، پارلماناریسم، بازگشت به روایت تازه‌ای از ناسیونالیسم لیبرالی دوران گذشته، و در بهترین حالت اتحادیه گرائی، و بعضا همه اینها در زبانی سوسیال - دمکراتیک، پیش از آنکه به ارتداد و سست عنصری فردی تعبیر شود میباید نشانه وقوع همگرایی تمامی مکاتب ناسیونالیستی در جهان

دست و پای حاکمیت‌های دست نشاندۀ و ارتجاعی دولتهای علاقمند به شلتاق و ایجاد تشمت و بحران همراه باشد، باز چیزی است سوای آن وابستگی که به دلائل آشکار میان خود آن متروپلها وجود دارد و ما در باشگاه نمایشی‌شان اعضائی بی‌قدر و بی‌گانه‌ایم."

واقعا تنها خود را به توالی منطقی یک نظریه ناسیونالیستی سپردن میتواند شاعری را که، به گواه زندگی‌اش، چهل سال "آن مفهوم مجرد انسان و عشق" را جسته است، یکپاره به این اعتراض بکشاند که چرا با حاکمیت‌های ارتجاعی جهان سوم در باشگاه نمایشی (یا غیرنمایشی) دولتهای جهانی، مثل اعضای درجه دو رفتار میکنند، چرا رابطه سرمایه‌های جهانی با قدرتهائی که خود، حتی بزور ارتش مزدوران، در این کشورها شکل میدهند از بالا به پائین است، و...

دردناک اینجاست که شاملو در کار هنری‌اش، برخلاف بسیاری از شاعران نامدار معاصر، "مرثیه خوان وطن مرده خویش"، یا پاسدار افتخارات موهوم ملی و قومی، یا پیشداوریهای موجود طبقه حاکم نبوده است. بهترین اشعار شاملو، در چهار دهه، فراتر از محدودیتی که بستر فکری اصلی روشنفکر ترقیخواه و رادیکال بر آنها تحمیل میکند، بیانگر حرکتی است در جستجوی معنائی انسانی برای جهان، دفاع از حرمت انسانی، و محکوم کردن هر آنچه تحقیر کننده انسان و تنزل دهنده شأن اوست، هر آنچه مانع شکوفائی آزاد انسان و روابط بین انسانهاست. اما سخنرانی شاملو در کنفره نویسندگان آلمان حاوی دو جنبه متناقض است. یکی شاملوی تکرار کننده بستر اصلی تفکر روشنفکر رادیکال ایرانی، و دیگری حساسیت و تیزبینی شاملوی هنرمند. آنجا که شاملو قصد میکند تبیین نظری‌ای از وضعیت کشورهای جهان سوم عرضه کند، عینا تکرار مبانی فکری ناسیونالیسم رادیکال، تکرار فشرده تئوریهای امثال امین، فرنک، و امانوئل است. از سوی دیگر، شاملو تلاش ناموفقی نیز دارد تا بر محدودیت این ناسیونالیسم غلبه کند، جهان واحدی را تبیین کند، و درد مشترک همه محرومین جهان را بازگو کند. اگر در سخنرانی خود، برخلاف بسیاری از اشعارش، در این تلاش شکست می‌خورد، دقیقا به سبب

محدودیت جهان نگری ناسیونالیستی است که اینجا در سیستمی منطقی عرضه میکند. از همین روست که وقتی شاملو می‌خواهد از حصار ناسیونالیسم فراتر رود و هویت جهانی خود را اعلام کند، تنها قادر میشود که دیوار وطن را تا مرزهای زامبیا، شیلی، بلغارستان و بنگلادش پیشتر براند. بنا به منطقی نظریاتی که عرضه کرده است، شاملو قادر نیست که بگوید کشور من ایتالیا، کشور من آلمان، کشور من آمریکا، شوروی، و خلاصه بگوید وطن من سراسر جهان است، و فراتر از این شاملو بخصوص نمیتواند بیفزاید که من متعلق به آن اکثریت میلیونی هستم که در هیچیک از این وطنها آزاد نیست، و در وطن جهانی خویش همه جا دربند استثمار است، و تنها هرجا که استثمار را براندازد میتواند واقعا وطنی برای من باشد، و وقتی در تمام جهان استثمار برافندد وطن جهانی انسانها برای نخستین بار معنا خواهد یافت.

شاملو، گویی به اتکاء غریزه هنرمندانه‌اش، میبیند که تقسیم و تقابل جهان یکپارچه معاصر به جهان اول و دوم و سوم صوری و بی‌خاصیت است، اما از آن مبانی نظری سود نمیجوید که قادر است با انگشت گذاردن بر استثمار اقتصادی یکسانی در سراسر جهان، مرز مصنوعی سه جهان را درهم ریزد و تبیین یکپارچه‌ای از موقعیت فرودست و تحقیر شده انسان در تمامی جهان بدست دهد. شاملو، همانطور که در ابتدای مطلب اشاره کردم، تنها به فقر حاضر در حاشیه و قلب شهرهای بزرگ جهان پیشرفته اشاره میکند، و هنرمندانه، این را شاهدی برای شک کردن در اعتبار تقسیم جهان به اول و دوم و سوم میگیرد. اما فقر، که بیشک قبیح ترین جلوه نظام سرمایه‌داری است، هنوز تا علتش تبیین نشده باشد نمیتواند با نفس اعلام موجودیتش کاذب بودن تقسیم جهان به ملتها و تقابل آنها را برملا کند. همانطور که گفتیم علمای اقتصاد با ضرب و تقسیم و معدل گرفتن بالاخره کشورها را به فقیر و غنی تقسیم میکنند، یا هر جامعه شناس درجه دو بورژوائی به من و شما خواهد گفت که فقر کشورهای پیشرفته عارضه شتاب رشد جامعه فوق صنعتی است، ولی فقر کشورهای جهان سوم معلول توسعه نیافتگی اقتصادی آنهاست. مشاهده فقر برای انسانی چون شاملو کافیست تا بود ببرد کاسه‌ای زیر نیم کاسه این تقسیمات جهان پیشرفته و عقب مانده

است، اما فراتر رفتن از مشاهده، و پافشاری بر این تبیین علمی لازم است که تولید فقر و بیکاری و خانه بدوشی یک محصول تولید به شیوه سرمایه‌داری است که میباید سطح درآمد کارگران شاغل و میزان استثمار آنها را بسود سرمایه تنظیم کند. اگر شاملو میتوانست منشأ این فقر حاضر در قلب جهان پیشرفته را بیان کند، دیگر اعتراضش به قبیح ترین جلوه سرمایه‌داری محدود نمیماند، بلکه ظرفیترین اشکال ستم و بهره‌کشی سرمایه‌داری را در همان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز میتوانست برملا کند، که چگونه اکثریت تولید کننده جامعه را، با غصب بخش اعظم ثروت حاصل کارشان، از بسط ظرفیتهای خلاق انسانی‌ای که متناسب با بهره‌گیری از انبوه ثروت مادی و معنوی تولید شده میتواند رشد یابد محروم میکند. اما شاملو این مسیر را طی نمیکند، و توجه دادن او به فقر در کشورهای پیشرفته تبصره‌ای بی‌تاثیر در بدنه سخنرانی‌ای میماند که طی آن فقر و جهل را، و آنهم تنها در جهان سوم، و باز نه نتیجه روابط سرمایه‌داری علی‌العموم، بلکه نتیجه غارت امپریالیسم خارجی معرفی میکند.

شاملو به جهل وسیع تودها در جهان سوم بعنوان حاصل فقر نیز تاکید میکند، و اینکه چگونه این جهل بنوبه خود به عاملی برای ابقاء این فقر، و مانعی برای تلاش پیروزمند تودها در راه رهائی است. این حرف بیشک صحیح است که جهل خود مانعی در راه رهائی است، و از اینرو مبارزه برای غلبه بر آن خود مبارزه‌ای در راه رهائی بشری است، اما بشرطی که جهل را، صرفا بمعنای جهل مطلق، یعنی بیسوادی یا اعتقاد به خرافه‌های عتیق نگیریم. اینها قطعا مواعی جدی‌اند، اما سلطه هر باور نادرست به علل بدبختی و راه رهائی نیز همانند جهل (یا بعبارت دقیقتر ناآگاهی) مانع از پیروزی تلاشهای محرومان

کمونست

ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران آدرس مستقیم

B. M BOX 655
LONDON WC 1N 3XX
ENGLAND

ماهانه منتشر میشود
سردبیر: خسرو داوود

کمونست شماره ۴۸ در ماه
اسفند منتشر میشود.

است. به این معنا رواج و سلطه بینش ناسیونالیستی نیز برای رهائی کارگر و زحمتکش، عینا مانند چهل مطلق و خرافه‌های عتیق، یک مانع جدی است. زیرا علیرغم مدرنیسم و تبیین ظاهرا پیچیده خود حاوی هیچ دانش واقعی بر علل وضعیت حاضر و راه دگرگون کردن آن نیست. به این معنا باید انواع ناسیونالیسم و هر جهان بینی بورژوازی را نیز خرافات مدرنی محسوب کرد که تلاش برای زدودن آنها از منرها یک پیش شرط رهائی است. پس همانطور که فقر و محرومیت در جهان سوم را نباید تنها بحساب "عامل خارجی" نوشت و باید آنرا نتیجه روابط اجتماعی سرمایه‌داری بازشناخت، چهل و ناکاهای نیز نتیجه تحمیل سرمایه‌های خارجی و دولتهای دست نشانده (یا ارتجاعی و وابسته) نیست، بلکه نتیجه عملکرد سرمایه‌های عمومی است. خرافات مدرن بورژوازی بومی، به اندازه عناصر ارتجاعی فرهنگ بومی عامل ناکاهای و ابقاء فقر است.

این مطلب وقتی روشن تر میشود که به عوامل دوام دهنده به "عناصر ارتجاعی فرهنگ بومی"، که شاملو به آن توجه میدهد، بپردازیم. مثال روغن انفیلد شاملو گویاست، اما شاملو توجه نمیکند که در جهان ما چنین عناصر ارتجاعی فرهنگ بومی را فقط سلطه سیاسی سرمایه‌داری خارجی نیست که دوام میدهد. این نیاز بورژوازی جهانی و بومی، بیکسان، به مهار کردن و ملاحظه کردن اعتراض و انقلاب توده‌های برخاسته علیه سرمایه است که ارتجاع مومیائی شده و اعتراضش به "روغن انفیلد" را نیز زنده میکند و ابزار این مهار کردن قرار میدهد. خصوصا این نقش آموزش ناسیونالیستی بورژوازی است که تسهیل کننده فریب هر ژست ضد خارجی بعنوان حرکتی ضد امپریالیسم و ضد سرمایه‌داری میشود.

به این ترتیب مبارزه فرهنگی علیه چهل و ناکاهای، که شاملو بر آن تاکید میکند، میباید مبارزهای علیه جهان نگر بورژوازی و ناسیونالیسم نیز باشد. پس هر سوسیالیستی با شاملو توافق خواهد داشت که مبارزه روشنفکران علیه چهل و ناکاهای نیز میتواند جزئی از یک مبارزه اجتماعی در راه انقلاب جهانی رهائیبخش انسان باشد، اما بشرطی که، همانطور که بالاتر اشاره کردیم، آموزشهای جهان بینی بورژوازی و ناسیونالیسم را نیز،

دقیقا به سبب نقش گمراه کننده‌شان در رهائی اکثریت محروم، در زمره چهل و خرافه بحساب آوریم. شاملو متاسفانه چنین تعبیری از چهل و خرافه بدست نمیدهد، و راستش بنا بر نظریاتی که در این سخنرانی بازگو کرد، نمیتوانست چنین تعبیری بدست دهد. اینست که در سخنرانی او چهل تنها به ناکاهای مادرزاد و خرافه‌های عتیق و تعصبات کورکورانه محدود میماند. از اینجا بناگزیب نتیجه میشود که هر روشنفکر مدرنیستی، شامل روشنفکر ناسیونالیست، نقش مثبتی در این مبارزه پیدا میکند. پس شاملو به رسالت "روشنفکران جهان سوم" میرسد و با انتظار معجزه آنها سخنرانی را تمام میکند.

اما مقوله روشنفکران جهان سوم مقوله نامعتبری است، چرا که روشنفکران این جوامع نیز متعلق به جهان بینیها و چشم‌اندازهای گوناگون اجتماعی‌اند. احسان نراقی و مجید رهنما، جلال آل احمد و علی شریعتی، همچنان که احمد شاملو، بهشک ایرانی‌اند و همگی روشنفکر. شاملو خود اولین کسی خواهد بود که به قائل شدن نقش یکسانی برای همه اینها در غلبه بر ناکاهای و برای رهائی توده‌های کشورهای جهان سوم اعتراض کند. اما متاسفانه استنتاج مقوله روشنفکران جهان سوم، از تئوریهائی که مصائب توده‌های مهلوئی جهان سوم را نه نتیجه عملکرد مناسبات استعماری تولید حاکم بر جامعه، بلکه نتیجه

غارت امپریالیسم خارجی و دولت دست نشانده یا ارتجاعی شریک او بداند، استنتاج منطقی گریز ناپذیری است. اگر شاملو به چنین مقوله واحدی اعتقاد ندارد - که ندارد - پس باید این تناقض را با تغییر دادن در مبانی نظری‌ای که مقوله یکپارچه "روشنفکران جهان سوم" را نتیجه میدهد رفع کند.

عظمت صورت مساله اولیه (زندگی دون شأن انسانی میلوونها زن و مرد شریف و زحمتکش) در قیاس با راه حل قطعا نه چندان عظیم آخر کار (انتظار معجزه از عموم روشنفکران جهان سوم) بیانگر تناقضی است که باید هر روشنفکر آزاده‌ای را به ضرورت جستجوی مبانی نظری دیگری رهنمون شود. اگر فعالیت فکری و فرهنگی روشنفکر، آنچنانکه شاملو میطلبد، بخواهد در "راستای یگانگی و رهائی بشری" باشد، در قدم اول میباید چشم اندازی جهانشمول و قابل تعمیم به همه جوامع انسانی و همه کشورها را بگشاید، و مصروف نیرومند ساختن آن یگانه حرکت موجود اجتماعی گردد که، در سراسر جهان، فارغ از مرزهای ملی، قومی، نژادی، فرهنگی، بناگزیب از علت واحدی سرچشمه میگیرد و آرمان یکسانی را پیشروی دارد: مبارزه سوسیالیستی کارگران تمامی جهان.

ایرج آذرین
دیماه ۶۷

توضیحات

- (۱) S.AMIN , Unequal Development, '76
- (۲) A.G.FRANK , Capitalism and Underdevelopment in Latin Amerika, '69
- (۳) A.EMMANUEL , Unequal Exchange, '72
- (۴) رژی دبره، انقلاب در انقلاب
- (۵) برای تفصیل این مساله رجوع کنید به: منصور حکمت، اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، قسمت ۱ و ۲، ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹
- (۶) برای نمونه رجوع کنید به نوشته چریک فدائی صفائی فراهانی، آنچه یک انقلابی باید بداند.
- (۷) I.WALLERSTEIN , The Modern World System, '74
- (۸) B.WARREN , Imperialism: Pioneer of Capitalism, '80
- (۹) N.HARRIS , The End of the Third World, '86
- (۱۰) A.G.FRANK , Crisis: In the World Economy, '80

نقل شده در:

D.M.GORDON, "The Global Economy: New Edifice or Crumbling Foundations?"
NLR 168, March/April '88

(۱۱) بعنوان نمونه، تنها در زمینه نقد مبانی تحلیل اقتصادی این دیدگاه، رجوع کنید به آثار زیر از منصور حکمت:

- اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، قسمت اول ۱۳۵۸، و قسمت دوم ۱۳۵۹
- تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه داری وابسته، ۱۳۵۸
- اقتصادیات وحدت کمونیستی: بورژوازی صنعتی سخن میگوید، ۱۳۶۴

بقیه از صفحه ۱

اینهمه جنایت و وحشیگری را نباید تحمل کرد!

اعدام قرار میدهد، اجساد اعدام شدها را طور دستجمعی و زیر لایه نازکی از خاک مدفون میسازد، مادر داغدیده‌ای را که در مقابل اینهمه جنایت و وحشیگری عنان از کف داده و دست به فریاد اعتراض میزند دستگیر و بسرعت اعدام میکند، در برخی از زندانها تمامی زندانیان سیاسی را در مقابل جوخه آتش قرار میدهد و در جای دیگر عده‌ای از زندانیان را صرفاً به جرم آنکه در برابر اینهمه جنایت و خودسری به اعتصاب غذا متوسل شده‌اند به گلوله میندند، در میان اعدام شدها از کارگران پیشرو و کمونیست و انقلابیون قدیمی و سرشناس گرفته تا کسانی که صرفاً از رفتن به سربازی خودداری کرده‌اند و از کسانی که سابقه سالها مبارزه انقلابی و مقاومت قهرمانانه در زندانهای رژیم شاه و رژیم اسلامی را پشت سر دارند تا کسانی که تا همین دیروز نسبت به ماهیت این رژیم توهم داشته و یا هیچگونه سابقه فعالیت سیاسی هم نداشته‌اند، یافت میشود.

طبق اخباری که وسیعاً پخش گردیده است در برخی شهرها از جمله نورآباد ممسنی، همدان، گچساران تمامی زندانیان سیاسی کشته شده‌اند. در شهرهای دیگری چون مسجد سلیمان، اهواز، اصفهان و کرمان اکثر زندانیان سیاسی اعدام شده‌اند. در تهران رقم اعدام شدها سرسام‌آور است. در اوین علاوه بر اعدامهای دستجمعی مستمر، اخیراً انفجار مهیبی در منطقه رخ داده و متعاقب آن ردیفهای جدیدی با تلی از اجساد لت و پار شده به گورستان خاوران اضافه گردیده است. در بین مردم شایع شده است که این انفجار عمداً و به منظور نابودی عده‌ای از زندانیان صورت گرفته است. در مورد رقم کلی اعدامها اخبار متفاوت است. بعضی صحبت از ۵ هزار و بعضی از ۱۰ هزار میکنند و حتی یک خبرنگار آلمانی که اخیراً از ایران دیده کرده تعداد اعدام شدها را حدود ۲۳ هزار نفر میداند.

اخبار و شایعات در مورد اوضاع داخلی زندانها نیز حاکی از روی‌آوری مجدد جمهوری اسلامی به همان توحش و بربریت سالهای ۱۳۶۰-۶۱ هستند. باین تفاوت که اکنون با قطع ملاقاتها، با قطع رابطه زندانیان و بندهای مختلف هر زندان باهم و با قطع یا بسیار محدود شدن رابطه زندانها با دنیای

خارج و در شرایطی که بربریت و توحش یکسره افسار گسیخته و شمار اعدام شدها هر روز افزایش مییابد، تشویش و نگرانی مردم تحت ستم و مخصوصاً خانواده و بستگان زندانیان حد و مرز ندارد.

اما برآستی هدف و منظور واقعی این جانیان، این مردگان از گور برخاسته و این حکومت سراپا فاسد و جنایتکار از توسل چنین آشکار و گستاخانه و چنین بیشرمانه به جنایت و وحشیگری چیست؟ آیا اینها نمیدانند و نمیبینند که این اعمال ماهیت واقعی جنایتکارانه و ضدبشری خود و حکومتشان را هرچه بیشتر به توده وسیعتری از مردم میشناساند؟ آیا اینها نمیدانند که بدین ترتیب نام خود را در تاریخ در کنار نام جنایتکارانی چون هیتلر و فرانکو و موسولینی ثبت خواهند کرد و حکومت اسلامی را، مستقل از هر نام و لباسی، در هیات یک جلاّد وحشی و دشمن مردم به همه معرفی خواهند کرد؟ و سرانجام آیا جمهوری اسلامی چنین اعمال و شیوهائی را کاملاً با وقوف بر تأثیرات و انعکاس اجتماعی آن و مطابق یک نقشه معین در پیش نکرده است؟

چرا، همانند سالهای ۶۱-۱۳۶۰ این بار هم جمهوری اسلامی کاملاً از ارتکاب این جنایت بزرگ و اتخاذ این شیوههای ضدبشری، هدف معینی را تعقیب میکند. این رژیم میخواهد به مردم بگوید که با بکارگیری تمامی توان و ظرفیت ضدانقلابیاش و با توسل به هر درجه از جنایت و وحشیگری خواهد کوشید تا از غرق شدن کشتی پوسیده حاکمیتش جلو گیرد. رژیم اسلامی با تن دادن به قطع جنگ ۸ ساله، در موقعیتی بحرانی و در عین حال در مرحله جدیدی از حیات خود قرار گرفت. نگرانی از اوجگیری اعتراضات مردم و تاوان خواهی آنها در برابر همه جنایات و مصائب دوران جنگ، آن عامل اصلی هراس و سردرگمی اولیه سران رژیم اسلامی در روزهای بعد از اجبار این رژیم به قطع جنگ بود. جمهوری اسلامی خوب میدانست که ابعاد و عمق خشم و نفرت مردم بحدی است که اگر منفذی برای خروج بیابد، مهار آن به این سادگیها امکانپذیر نخواهد بود. مطابق مثل معروف علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. جمهوری اسلامی هم سعی کرد تا طوفان را قبل از آنکه به حرکت درآید متوقف سازد. در اینجا هم مثل همه

موارد دیگر جلاّدان هفت تیر را روی شقیقه زندانیان سیاسی، این خیل عظیم گروگانهای اسیر در چنگال حزب‌الله حاکم بر ایران گذاشتند. آنها برای آنکه مردم را مطمئن سازند که غرضشان فقط تهدید نیست در همان آغاز کار، هزاران نفر را درخون غلظاندند. جواب اعتراضات پراکنده را با گلوله دادند، اجساد را بطور دستجمعی در گودالها و زیر لایه نازکی از خاک مدفون ساختند، عده زیادی را باز هم دستگیر و به زندان انداختند و رابطه زندانها و زندانیان سیاسی را با دنیای خارج قطع ساختند. آنها کوشیدند تا بهزار زبان مردم بگویند و نشان دهند که برای حفظ حکومت اسلامی‌شان چه‌ها که نمیکند.

جنایتکاران حاکم با توسل به موحش ترین فجایع و اعمال بیسابقه‌ترین ترور رسمی دولتی کوشیدند تا توده‌های مردم را در فضائی از تشویش و رعب و خفقان به تمکین وادارند و از دست زدن آنها به جنبش اعتراضی، از به میان کشیدن مطالبات و خواستهای سالها پایمال شده و از بهپیش کشیده شدن خواست محاکمه همه جنایتکاران و مسببان فلاکت و خانهرابی جلو گیرند.

اما علاوه بر اینها مجموعه سیاستها و قوانین و مقررات جمهوری اسلامی تا همین مدت کوتاهی پیش، سیاستها و قوانین و مقرراتی موقتی و ویژه زمان جنگ معرفی میشدند و حکومت جمهوری اسلامی و عمالش در مقابل هر خواست و مطالبه و هر حرکت کارگری یا توده‌ای، بهانه شرایط جنگی و وضعیت استثنائی و امثالهم را به‌پیش میکشیدند و پاسخ همه چیز را به دوره پس از جنگ حواله میدادند. آنها عنوان میکردند که با پایان جنگ کل اوضاع دگرگون خواهد شد و جمهوری اسلامی در قبال خیلی از امور روش و سیاست جدیدی درپیش خواهد گرفت.

بنابراین حالا که جنگ تمام شده این حکومت بایستی بموازات تعریف کردن و درپیش گرفتن سیاستها و مسیر جدیدش در عرصه بین‌المللی، در عرصه داخلی هم این سیاستها را مشخص کند و جهتگیری آتی جمهوری اسلامی در این عرصه و در قبال خواستهای اساسی کارگران و توده‌های وسیع مردم را نشان دهد. چگونگی رفتار با زندانیان سیاسی و وضعیت زندانهای سیاسی در خیلی از موارد شاخص و قطب‌نمای

مناسبتی برای سنجش اوضاع سیاسی و وضعیت و حقوق و آزادیهای دموکراتیک در جامعه است. جمهوری اسلامی هم زندانهای سیاسی را به دلائل متعدد مناسبترین و قابل دسترسترین عرصه‌ای دید که از آن طریق میتوانست شمه‌ای از تصویر عمومی‌ای را که برای حکومت خود در این دوره جدید مدنظر دارد بنمایش گذارد، مردم را با معنا و مفهوم و حد و حدود آزادی و دموکراسی اسلامی آشنا سازد، سطح توقعات و انتظارات مجاز در چهارچوب و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی در دوره پس از جنگ را تعریف کند، و با توسل به همه آنچه خود و اسلاف و هم‌سلکان ضدانقلابی‌اش در جنایت، توحش و ستمگری علیه مردم تحت ستم تاکنون شناخته و بکار برده‌اند، مردم را به تمکین و تسلیم در مقابل این توهین و بی‌حرمتی عظیم به مقام و شان انسانی وادارد. بموازات خیمه‌شب بازی مسخره تهیه طرح آزادی فعالیت احزاب و دستجات، و برای آنکه همزمان همه را، از چپ و راست، مطمئن سازد که جمهوری اسلامی مستقل از هر طرح یا ادعای قانونی و تبلیغاتی درعمل قصد دارد که چه سیاست و روشی را درپیش بگیرد، این حکومت افسار حزب‌الله و جنایتکاران حرفه‌ای را گشود. در حالیکه مردم غافلگیر شده از تن دادن رژیم به قطع جنگ، منتظر بهبودی در اوضاع بودند، طی مدت بسیار کوتاهی ابعاد جنایت، تروریسم علنی دولتی و فجایع رسوا کننده بحدی رسید که حتی ابراز نارضائی و اعتراض محافل ملاحظه‌کار جهانی را نیز برانگیخت. اما جمهوری اسلامی علاوه بر عواقب و تاثیرات سیاسی‌ای که از این یورش جدید مدنظر دارد، در عین حال قصد نابودی فیزیکی تعداد هرچه بیشتری از کمونیستها و انقلابیون دریند و مخالفین سیاسی خود را نیز در سر دارد. و از آنجا که تعداد زندانیان سیاسی بسیار زیاد است و علیرغم آنکه جلادان بی‌وقفه کشته‌اند هنوز فرصت نابودی همه آنها را نداشته‌اند، این موج ترور و جنایت در زندانها همچنان ادامه دارد. گوئی اشتباهی این جانباختن سر سیری ندارد. هدف آنها آن است تا علاوه بر تعریف و تثبیت کردن تعابیر اسلامی از آزادی و حق و حقوق و مطالبات سیاسی و اجتماعی و نرم عمومی زندگی اجتماعی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، آنقدر فشار بیاورند تا اوضاعی آرام و تحت کنترل بر تلی

از اجساد و دریائی از خون حاصل شود. اگر اقدامی جدی و عاجل صورت نگیرد، تجربه ۱۰ سال حاکمیت پر از مصیبت و جنایت این رژیم نشان داده است که از کشتن همه زندانیان سیاسی موجود و انباشتن مجدد زندانها با گروگانها و اسیران جدید هم ابا ندارد. رژیم اسلامی در جنایت و توحش حد نمیشناسد. این رژیم همچون جانور وحشی و درنده‌ای که پدام افتاده باشد برای نجات خود به هرچه که دستش میرسد چنگ میزند. جمهوری اسلامی بخوبی میداند که یا از همین آغاز کارش، و در حالیکه دیگر بهانه جنگ و شرایط جنگی را نیز از دست داده است، موفق میشود که میخ دیکتاتوری و اختناق اسلامی‌اش را محکم سازد و مردم را بعقب براند یا کلاهش پس معرکه خواهد بود. مخصوصا در اوضاعی که رکود و بحران اقتصادی و کشمکش و اختلافات درونی سرپای این حکومت را فرا گرفته است. سران این رژیم خوب میدانند که خطر شکست و فروپاشی همچون طناب داری بر بالای سرشان قرار دارد و کافی است تا هزاران و میلیونها دست خشم‌آلودی که با بی‌صبری و اشتیاق در انتظار فرصتی برای دراز شدن بسوی این طناب‌اند، بحرکت درآیند. جمهوری اسلامی شیشه عمرش را در دستان میلیونها مردم رنج‌دیده و از ستم بجان آمده میبندد و مرگش را در بحرکت درآمدن این دستها. بهمین دلیل این رژیم از هر حرکت و از هر آدم زنده‌ای متوحش است، در هر قدمی که بر میدارد و در هر نفسی که برای تداوم حیات مرگبارش برمیکشد، تنها مرگ و نیستی می‌آفریند. تداوم وجود او در گرو مرگ و نابودی فیزیکی و یا کشتن روح انسانی و اجتماعی مردم و تبدیل همه به مردگانی متحرک است، به موجوداتی که در قبال جنایت و بربریت و توحش علیه هموعان، علیه فرزندان، علیه همکاران و رفیقان خود و علیه بهترین انسانها، بی‌تفاوت باشند.

رژیم اسلامی موقعیتش را خوب درک کرده و میداند بر لبه چه پرتگاهی قرار دارد. این رژیم حتی از سایه خودش هم وحشت دارد و دست زدن چنین دیوانه‌وارش به جنایت و توحش تنها نشان از وحشت عمیقی است که سرپایش را فرا گرفته است. اوضاعی مشابه وضعیت سلف جنایتکارش در تابستان و پاییز و زمستان ۱۳۵۷. جمهوری اسلامی امیدوار است که بدین ترتیب توده

عظیم مردم بجان آمده را از حرکت باز دارد و این بحران مرگبار را به قیمت رنج و مصیبت و اندوه بازم بیشتر برای ما مردم از سر بگذرانند. در توسل به این جنایت عظیم، جمهوری اسلامی روی یک احتمال واقعی حساب باز کرده است: احتمال اینکه تمهیداتش موثر واقع شوند و مردم به این کابوس تسلیم شوند و سرنوشت خود را بدست قضا و قدر بسپارند. عده‌ای ممکن است بگویند مقاومت بهبودی است و سگ‌ها را نباید جزیتر کرد، عده‌ای ممکن است بخواهند سر خودشان را بدزدند و با این توجیه و دلخوشی که هنوز جلادان بسراغ خود یا خانواده‌شان نرفته‌اند رویشان را برگردانند و خودشان را کنار بکشند، کسان دیگری ممکن است با دست آویختن به توضیحات قدر گرایانه‌ای از این قبیل که هرکس باد بکارد طوفان درو خواهد کرد و اینهمه جنایت، خود کاخ ستم را ویران خواهد ساخت، و کسان دیگر به دلائلی دیگر، از مقاومت و از اندیشیدن به چاره‌ای جدی شانه خالی کنند، و دراین میان جمهوری اسلامی برای یک دوره ۱۵-۱۰ ساله دیگر بار خود را ببندد.

نباید تسلیم چنین سرنوشتی شد. خود جمهوری اسلامی با اعدام زندانیانی که سالها از دوران محکومیتی را گذرانده‌اند که توسط بیدادگاههای اسلامی همین حکومت تعیین شده، با اعدام آن افرادی که تنها برای نجات جان خود حاضر به انجام هر کاری شدند که جلادان و شکنجه‌گران میخواستند، با اعدام سربازانی که تنها از اعزاز به جبهه و رفتن روی میدانهای مین خودداری کرده بودند، و با صدها و صدها جنایت و خودسری بی‌حساب و کتاب دیگر، اعلام میکند که سکوت حماقت است، که دزدیدن سر خود و کنار کشیدن خود از شعله‌های آتشی که این جلادان برافروخته‌اند توهمی پوچ است و هیچکس در مقابل جنایات و وحشیگریهای این جانباختن افسار گسیخته تضمین و امنیت ندارد. جمهوری اسلامی تنها یک راه باقی گذاشته است. اگر نمیخواهید تسلیم شوید و باقی عمرتان را در جهنمی از جنایت و توحش و مرگ هر روزه بگذرانید، اگر نمیخواهید این فرصتی را که به قیمت تلفاتی جبران ناپذیر پیش آمده از دست بدهید و برای یک عمر پشیمانی بکشید باید در مقابل این جانباختن و حکومتشان بایستید. مردم! البته در اینکه نهایتا و از نظر

اینهمه جنایت و وحشیگری را نباید تحمل کرد!

روحیه انسانی، روحیه از خود گذشتگی و خصوصیت اصلی ما بعنوان موجوداتی دارای آرمانهای اجتماعی و انسانی که در خدمت رهایی و خوشبختی همگان، حاضر به فداکاری و حاضر به خطرند، امید بسته است.

اگر جمهوری اسلامی موفق شود، پس از آن کشتن صدها هزار نفر دیگر از ما چه در جنگ و چه در زندان و چه در هر جای دیگر که جلاان و سرکوبگران اراده کنند، کار مشکلی نخواهد بود. مردم! تجربه ۱۰ سال پیش خود را بیاد آورید. آنگاه که رژیم جلاان شاهنشاهی را آنقدر به عقب راندید تا سرانجام در حالیکه میرفت تا یکسره درب و داغان شود این عوامفریبان امروزی بمیدان آمدند. حسابش را بکنید که در دل آن همه حماسه و نبرد قهرمانانه توده‌ای چقدر تلفات دادیم؟ آهیم تلفات در جریان یک جنبش عظیم سرشار از همبستگی و از خود گذشتگی، تلفات در حالی که برای نجات هر یک نفر که بر زمین میافتاد ده نفر همزمان به جان خطر میکردند، تلفات در جریان یک جنبش عظیم توده‌ای که دنیا را تکان داد و اکنون ببینید که این جانیان چه در میدانهای جنگ و چون ۸ ساله و با شعارهای جنگ، جنگ تا پیروزیشان و چه در زندانهایشان چند برابر از ما تلف کرده‌اند آهیم اسیران دست و چشم بسته‌مان را که حتی اجسادشان را هم تحویلمان نمیدهند! برآستی که خجالت‌آور است.

مردم! مطمئناً اکثریت عظیمی از شما ۱۳-۱۴ سال پیش تصورش را هم نمیکردید که به عقب نشاندن رژیم شاه و گشودن در زندانها آنچنان عملی و مقدور باشد، آنگاه هم دشمن وحشی و نیرومند بنظر میرسید. اما همین شما یکی دو سال بعد در خیابانهای تهران و سایر شهرستانها در حال عملی کردن آن امر عظیم و بظاهر دست نیافتنی بودید. مشقات و تلفات ما در آن نبرد و در دل آن شادی و شمع و شمع وصف ناپذیر پیشروها و پیروزیهایمان و عقب نشینیها و خفت دشمن، گرچه کم نبود اما هیچگاه با رنج و مصیبت عظیم فعلی‌مان قابل قیاس هم نیست. اکنون رژیم اسلامی برای آنکه زنده بماند بیوقه میکوشد تا همه کس و همه چیزهای انسانی را در ما بکشد. لیب آتشی که این جانیان

و آنها را مضروب و متفرق میسازند بدان علت است که از جمعیت وسیعتر و دستهای بزرگتر مردم داغدیده و محنت زده و از اجتماع مشترک دردمندانی که عامل و موجب درد و رنجشان یکی است، خبری نیست. این امری نه فقط مربوط به جمهوری اسلامی و مزدوران حزب‌اللهی‌اش بلکه مربوط به کلیه حکومت‌های دیکتاتوری دشمن مردم و دستهای اراذل و اواش خیابانی آنهاست. آنچه به این جانیان دشمن مردم امکان میدهد تا هر معامله‌ای که دلشان میخواهد با جان و زندگی میلیون‌ها مردم تحت ستم و فرزندان اسیر در زندان آنها بکنند، همانا عدم اتحاد و عمل و اعتراض پراکنده و منفرد اینها در مقابل دستجات و نیروهای متشکل، سازمانیافته و متمرکز طبقه حاکمه و دولت آنهاست. هرگاه و هرجا که این اکثریت تحت ستم و محرومیت توانستند فریادها و مشت‌هایشان را بهم گره زده و در مقابل فشارها و جنایات سرکوبگران در زندانهای سیاسی دست به اعتراض بزنند، نه تنها جلاان مجبور به رعایت بخشی از حقوق انسانی زندانیان شده و آمادگی خود را برای تامین بخش بیشتری از این حقوق اعلام کرده‌اند، بلکه در ادامه مردم موفق به عقب راندن دیکتاتوری و گشودن درهای زندانها گردیده‌اند.

خانواده‌های زندانیان، کارگران، مردم ستمدیده! رهایی از این رنج و مشقت و مصیبت عظیمی که جلاان اسلامی بر زندگیمان تحمیل کرده‌اند روحیه و برخورد دیگری را میطلبد. نه خدائی در آسمانها و نه قهرمانی روی زمین به فریادمان نخواهد رسید. نجات ما تنها بدست خود ما و با اتحاد، مبارزه و فداکاری و از خود گذشتگی خودمان میسر است و تا زمانی که هر کس تنها به فکر نجات خود باشد هیچکس نجات نخواهد یافت. نجات ما در گرو همبستگی مجددمان، در گرو زنده کردن روحیه همبستگی و گذشت و فداکاری برای نجات همگانی است. دشمن علاوه بر آن کسانی که از ما میگیرد و بطور فیزیکی نابود میکند بیش از هم به کشتن

تاریخی حکومت اسلامی هم رفتنی است، جای تردیدی نیست. همانطور که هیتلر و فرانکو و موسولینی هم بالاخره رفتند و همانطور که شاه و مارکوس و ژنرالهای حاکم بر آرژانتین هم پس از مدتها دورشان بسر آمد. به این معنا بله حکومت اسلامی هم روزی رفتنی است. اما تا آن زمان از ما چه باقی خواهد ماند؟ نه! یک دوره دیگر از حاکمیت این جنایتکاران، این قاتلان عزیزترین کسانمان و این مسببان همه درد و رنج و فقر و تیره‌روزیهایمان، کابوسی چنان زشت و چنان هولناک است که جایی برای هیچگونه خوشحالی و دلخوش کردن به محکومیت تاریخی و به زوال اجتناب ناپذیر حکومت این جلاان برایمان باقی نمیگذارد. جمهوری اسلامی را میتوان و باید هم‌اکنون به عقب راند. نباید به انتظار جاری شدن حکم زوال تاریخی آن نشست.

مردم! همانطور که احتمال برد جمهوری اسلامی در این قمار خطرناکی که آغاز کرده وجود دارد، به عقب نشاندن و درهم‌شکستن این حکومت هم امری است امکانپذیر و در دسترس. همانطور که گفتیم همه جنایات و توحش دیوانه‌وار کنونی این رژیم هم ریشه در وحشت و هراس آن از عملی بودن و در دسترس بودن چنین احتمالی دارد. جمهوری اسلامی در تلاش برای نجات کشتی پوسیده حاکمیتش به درجه‌ای به موفقیت نزدیک میشود که ما بیشتر به عقب بنشینیم و بیشتر تمکین کنیم. اگر امروز این جانیان بی‌مه‌با آن مادر داغدیده و معترض را دستگیر و اعدام میکنند بدلیل آنست که با جمعیت‌های چند هزار نفره و حتی چند صد نفره مادران و خانواده‌های معترض جانباختگان و اسیران دریند مواجه نیستند، اگر یک یا چند کارگر معترض به دستگیری رفیق دیگرشان را، بدون واژه بازداشت و حتی اعدام میکنند بدلیل آنست که با جمعیت‌های بزرگتر و گسترده‌تر کارگران معترض رویرو نیستند، و اگر جلاان و مزدوران حزب‌اللهی‌شان چنین راحت به دستهای کوچک و پراکنده اجتماعی کننده در خانه و یا بر سر مزار اسیران جانباخته یورش میبرند

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

مسجل و بدیهی بوده است. امروز اقدامهای دستجمعی و ترور گسترده زندانیان سیاسی یکبار دیگر و به قیمت بس سنگینی بر عاقل بودن این امر تاکید میگذارد. سرنگونی و درهم شکستن کل بساط حاکمیت این جنایتکاران، بدست گرفتن قدرت توسط توده عظیم استثمار شده و تحت ستم و محاکمه عاملان و مسببان همه این جنایت آن حداقل تسلی و تسکینی برای درد و رنج و اندوه عظیم مردم مصیبت دیده است. حزب کمونیست و کارگران آگاه و سوسیالیست ایران قاطع و پیگیرانه برای تحقق این اهداف می‌جنگند. زیر پرچم این حزب گرد آید و صف مبارزه کارگری علیه جمهوری اسلامی را تقویت کنید.

سرنگون باد جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

غلام کشاورز
آذرماه ۶۷

حزب‌اللهی قرار بگیریم و حتی سنگ قبری هم نداشته باشیم و آنها که میمانند هم مانند گلهای گوسفندان نسبت به همه آنچه بغل گوششان میگذرد بی‌تفاوت بمانند و منتظر تا کی نوبت آنها هم میرسد، یا باید بخود آگیم یا پیش بگذاریم و درمقابل این جانپان بایستیم. کشتهایمان را نمیتوان دوباره زنده کرد، اما روحیه انسانی مان را هنوز نکشته‌اند و جنگ اصلی بر سر کشتن این روحیه انسانی، روحیه اجتماعی و روحیه گذشت و فداکاری برای نجات همگانی است. دشمن با هزار زبان اعلان کرده است که شیشه عمرش در دستان شما قرار دارد. تمام این تب و تاب دیوانه‌وار برای آنست که این دستها بالا نروند. اما مردم تحت ستم ما راه دیگری نداریم. این دستها باید بالا بروند. جمهوری اسلامی این مظهر جنایت و وحشیگری ضدانقلابی، این پرچمدار مرگ و جهل و سیاهی و این تجسم نکبت و تباهی باید سرنگون شود. این از مدتها پیش یک حکم

برافروخته‌اند دامن هرکسی را میتواند بگیرد. وقتی همه شاهدید که در کنار انقلابی و کمونیست و کارگر مبارز نه فقط سرباز از جنگ دررفته و مادر معترض زندانی، بلکه حتی آخوندی را که تا دیروز در مجلس اسلامیشان نشسته بود بچوخته اعدام میبندند، پس هیچکس نمیتواند و نباید تصور کند که او در امان خواهد بود.

خانواده‌های جانباختگان و اسراء، کارگران، ستمدیدگان، تلفات و رنج و مشقت ما هیچگاه تا به این حد نبوده است و زندگی‌ای سخت‌تر و پرمشقت‌تر از این برای ما به سختی قابل تصور است. اگر برای براندازی رژیم جلااد شاهنشاهی توانستیم چنان حماسه‌هایی بیافرینیم، رهائی از این جهنم صدمبار ضدانسانی‌تر تلاش و فداکاری و از خود گذشتگی بیشتری از هممان طلب میکند. دشمن خونخوار اکنون راه دیگری باقی نگذاشته است. یا باید هر روز دسته دسته با چشمان بسته در مقابل جوخه‌های آتش خوکهای

با کمونیست و صدای حزب کمونیست ایران مکاتبه کنید

درمکاتبه با ما به نکات زیر توجه داشته باشید:

- ۱) سازماندهی و برقراری رابطه تشکیلاتی حزب با هواداران از طریق مکاتبه صورت نمیگیرد.
- ۲) گزارشهای خبری را بطور غیر مستقیم، یعنی با کمک دوستان و آشنایان خود در خارج کشور، برای ما ارسال دارید.
- ۳) در صورتیکه میخواهید سئوالات و نقطه نظرات سیاسی خود را در مورد مواضع و تبلیغات حزب و یا مسائل دیگر با ما در میان بگذارید و نامه شما حاوی گزارشهای خبری نیست، میتوانید نامه های خود را مستقیماً به آدرسهای اعلام شده پست کنید.
- ۴) درمکاتبه چه از طریق مستقیم و چه غیر مستقیم، این نکات را اکیدا رعایت کنید: از نوشتن اطلاعاتی که میتواند باعث شناسایی افراد و اماکن آنها از طرف پلیس شود، در نامه ها و روی پاکت خودداری کنید، خط خود را حتی المقذور تغییر دهید، نامه ها را از شهرهای کوچک و یا منطقه زندگی خود پست نکنید، نامه ها را حد اقل در دو نسخه و از محلهای مختلف پست کنید.

— آدرس آلمان — آدرس انگلستان —

BM. BOX 3123
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

POSTFACH 111547
6300 GIESSEN 11
W. GERMANY

صدای حزب کمونیست ایران

طول موج های : ۷۵ متر و ۶۵ متر
ساعات پخش شنبه تا پنجشنبه : ۸/۵ بعدازظهر و ۴/۴۵ صبح
جمعه ها : ۸ صبح و ۸/۵ بعدازظهر
ساعات پخش بزبان ترکی :
یکشنبه و چهارشنبه ۱۰ شب ، دوشنبه و پنجشنبه ۸/۱۵ صبح

صدای انقلاب ایران

طول موج های ۴۹ ، ۶۵ ، ۷۵ متر و ۴۱ متر
ساعات پخش : بعدازظهر ۱۲/۳۰ تا ۱۳/۴۵ کردی
۱۳/۴۵ تا ۱۴/۱۵ فارسی
عصر ۱۲/۳۰ تا ۱۸/۴۵ کردی
۱۸/۴۵ تا ۱۹/۱۵ فارسی

ANDEESHEH
C/A 23233257
NAT. WEST. BANK
P O BOX 4QQ
19 SHAFTESBURY AVE.
LONDON W1A 4QQ
ENGLAND

در صورتیکه با فعالین حزب ارتباط ندارید، میتوانید کمکهای مالی خود را به حساب های بانکی زیر در خارج کشور واریز کرده و یک نسخه از رسید بانکی را به یکی از آدرسهای علنی حزب ارسال نمایید.

زنده باد سوسیالیسم!